

بن بست های روبنایی در جامعه ایران

بن بست های روبنایی در جامعه ایران

دکتر بهروز آرمان



ABGIN PUBLISHING
GERMANY
YE AER 2007
HISTORY

ISBN-10: 3-00-020517-9
ISBN-13: 978-3-00-020517-0
BONB ASGHAYE RUBANAI
BEHROOZ ARMAN
EMAIL: INFO@ABGIN.DE

تشریات بون
بن بست های روبنایی در جامعه ایران

بهروز آرمان
بهروز آرمان

شماره شتاب: 978-3-00-020517-0
مشر شده بر لمان فدرال

چاپ نخست

سال 2007 میلادی

سال 1385 خورشیدی

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

www.b-arman.com

info@barman.com

"پوستینی کهنه نارم من،
 یادگار از روزگارانی غبارآلود
 مانده میراث از نیاکنم مرا این روزگار آلود
 های، فرزندم!
 بشنو و هشدار
 بعد من این سالخورد چاوان مانند
 با برو دوش تو نارد کار."
 مهدی اخوان ثالث

فهرست

9	پیش گفتار
11	پیدایش و رشد نهادهای دولتمداری در ایران
21	دگرگونی های تازه در شیوه ی زمامداری
40	شیوه ی دولتمداری در دوران رضاشاه و ویژگی های آن
56	چالش ها و بن بست های زمامداری پس از کودتا
72	دگرگونی های روبنایی در پرتو انقلاب بهمن و جنگ هشت ساله
82	چالش ها و تگناهای نو
99	ژرفش تنش ها و پاره ای چشم اندازها
115	سرچشمه ها

ها و دیدگاه های وابسته به آن را هم در برمی گیرد. پاره ای از آن ها که به گونه ی ناخودآگاه در پیکره ی آداب و رسوم اجتماعی بازتاب می یابند کمتر، و بخشی از آن ها که در پوشش ایدئولوژی ها و دیدگاه های کم و بیش سامان یافته و کانگوریک و تدوین شده خونمایی می کنند بیشتر مورد توجه قرار گرفته اند. برای روشن کردن بیشتر فرایند رشد و دگرگونی در نهاد های اجتماعی، به گونه ی فشرده و کناری به پاره ای از دیگرگونی های اقتصادی به مثابه ی زمینه ی رشد و تکامل آن ها نیز نگرسته شده است.

در این نوشتار سه برش تاریخ کنونی ایران، دوران رضاشاه و محمدرضاشاه و جمهوری اسلامی ارزیابی گردیده اند. از آن جا که جامعه ی کنونی ایران هنوز در دوران گذار پیچیده از نهادهای کهنه به نهادهای نوین اجتماعی قرار دارد و علیرغم بهره گیری از ساختارها و اندیشه ها و دیدگاه های تازه ی زمامداری، عناصر چشمگیری بر فرایند رویدادهای اجتماعی سایه می افکند که دارای پیشینه ی کهنه ی تاریخی اند، در آغاز، نشیب و فرازها و چگونگی پیدایش و رشد نهادها و سازمان های اجتماعی و در جایگاه نخست، پاره ای از ویژگی های زمامداری و دولتداری ایرانی - خاوری را در جریان سیر خود به بررسی سپرده ایم.

پیش گفتار

در بررسی دگرگونی های اجتماعی، پرداختن به پهنه هایی مانند نهادها و سازمان های اجتماعی از برجستگی خاصی برخوردار است. اگر چه در دیگرگونی نهادها، پیکره تعیین کننده نیست، بلکه درون مایه اهمیت نخستین دارد، اما در فرایند رویدادها، موسسات اجتماعی و چگونگی پیدایی و رشد آنان نقش مخصوص به خویش دارند و در گاه و جای خود، بر رشد کد یا تد جامعه تاثیر گذارند. در میان نهادها و سازمان های اجتماعی، دولت به مثابه ی بیان کننده ی خواست ها و گرایش های یک لایه یا چند لایه ی اجتماعی، وزن سنگینی دارد و بنا بر همین اهمیت در این پژوهش به موشکافی ویژه سپرده شده است. بررسی روبنایی روند دگرگونی ها در جامعه ی کنونی ایران، نه تنها نهادها و سازمان های اجتماعی، بلکه تدیشه

دستگاه دولتداری شاهنشاهی گسترده و استوار بر بازارهای همگرای منطقه ای فرارویید.

پیدایش نهادها و سازمان های اجتماعی پیچیده و بویژه دستگاه دولتی و دیوانی و پرستشگاهی و لشکری و دادگستری، با رشد اقتصادی و تقسیم کار اجتماعی و پیدایی لایه ها و گروه ها و طبقات اجتماعی در پیوند بود. در این میان رشد شیوه های تولیدی با بهره گیری از کارافزارهای نوین دوره های، مانند تولید مس و مفرغ و آهن را پشت سر گذاشت. همسو با آن، نخستین تقسیم کار اجتماعی میان شبانان و برزگران پیدا شد و در پی آن رفته رفته لایه های نوینی مانند پیشه وران و صنعتگران و بازرگانان و صرافان پدید آمدند همپا با این تقسیم کار اجتماعی، در داخل گروه های اجتماعی نیز تقسیم کار رخ داد از درون گروه های اجتماعی که در آغاز به صورت ویس های دودمانی با مالکیت همگانی به تولید اقتصادی در بخش های کشاورزی و دامپروری و پیشه وری می پرداختند نخست سران ویس ها پدید آمدند و در این راستا با پیچیده شدن مناسبات اجتماعی، در روندی درازگاه، گروه های پرستشگاهی و لشکری و درباری و دیوانی فراروییدند. رهبری واحدهای اقتصادی در آغاز در دست کاهنان بود و بدین گونه شیوه ی زمامداری پرستشگاهی چیرگی داشت. در روند دیگرگونی ها، توان کاهنان در سلسله مراتب دستگاه زمامداری کاهش یافت و جای آنان را رفته رفته شاهک ها و شاه ها و شاهنشاهان گرفتند.

در ایران شکل گیری سازمان های اجتماعی بدین گونه بود که چند خاندان، طایفه ای را تشکیل می دادند که در درون یک ده عشیرتی (ویس) زندگی می کردند چند طایفه، قبیله ی خویشاوندی (زنتو) را تشکیل می دادند و از همبستگی قبیله های خویشاوند و همزبان و کم و بیش همکیش قوم مشخصی که ساکن یک سرزمین بود (هیمو)، بوجد می آمد.⁽³⁻⁴⁾ در بالای

پیدایش و رشد نهادهای دولتداری در ایران

نخستین سازمان های اجتماعی در یک دوران گذار بزازگاه، از پایان عصر میان سنگی و آغاز دوره ی نوسنگی، از راه اهلی کردن دام و زندگی یکجاشینی و کشاورزی، بر پایه ی گروه های دارای مالکیت همگانی در پاره ای از نقاط نجد ایران به ویژه در شمال کوه های زاگرس، پا به پهنه ی زندگی گذاشتند.⁽¹⁾ از نزدیک به هفت هزار سال پیش از میلاد به نشینی گسترش یافت و از درون پاره ای روستاها، نخست شهرک ها و سپس دولت شهرها و دولت های منطقه ای پدید آمدند⁽²⁾ و همپا با آن، رفته رفته شیوه ی دولتداری چندشاهی و سپس زمامداری تک شاهی پا به گستره ی زندگی اجتماعی نهادند. این دوره تجلی آرام و کند چیرگی فرهنگ آرمنده بر کوچنده بود. از داخل زمامداری های تک شاهی بود که در یک فرایند طولانی،

قبیله ها، پیشوایان یا شاهک ها قرار داشتند و اعضا آنان در آغاز به سه گروه کاهنان و جنگجویان و کشاورزان بخش می شدند.⁽⁶⁾ شناخته شده ترین دولت کهن سال ایران، دولت ایلام بود (از نزدیک به 4000 سال تا 639 سال پیش از میلاد). مراحل رشد دولت در این برش را می توان به گونه ی زیر برجسته کرد. در آغاز، زمامداری قبیله ای و ویسی همراه با پیچیده شدن لایه بندی درونی در ولدهای اقتصادی-اجتماعی بوجود آمد و ریشه بوند. در پی آن نخست در چند نقطه ی ایلام، شهر-دولت های مستقل و جداگانه ای پدیدار شدند که پاره ای از آنان مانند شوش، آولن، باراخته، سیمانس، خوخور و انشان، پایه های اساسی دولت یگانه و سوتاسری ایلام را استوار کردند. در برش بعدی، شهر-دولت های جداگانه بنا به نیازهای دوسویه و چندسویه، از آن دست مبارزه با دشمن مشترک، اتحادیه هایی برپا کردند و برای یکسان سازی و هماهنگی کارکردهای ارتشی، فرماندهی از میان خود برگزیدند. پیدایی دولت یگانه ی ایلام در نیمه ی دوم هزاره ی سوم پیش از میلاد به سرکردگی "پوزواراین شوشی ناک" برآید ناگزیر این روند بود.⁽⁶⁾ بنا بر آثاری که از کاوش های بلستان شناسی به دست آمده، در آغاز، زمامداری در دست کاهنان بود. برای نمونه در شهر شوش، کهن مهمترین پرستشگاه منطقه ای، بر همه ی سازمان های شهر-دولت فرمانروایی داشت.⁽⁷⁾ بدین گونه کاهن بزرگ یا پیشوای پرستشگاه مسئولیت کارهای دینی و مالی و لشکری و دادگستری را همزمان برعهده داشت.⁽⁸⁾ در این چارچوب مهمترین کارمندان حرفه ای پرستشگاهی، عبارت بودند از

⁶ این روند در میان رودان (بین النهرین) نیز دیده می شد بخشی از بحران سیاسی پس از مرگ نوک ناصر دوم در سل 562 پیش از میلاد در پیوند بود با درگیری های میان روحانیون و نظامیان بوند پایه کاهنان به دخلت هلی گسترده در سیاست روی آوردند و در این راه از تأثیر گذاری در کارهای دیوانی نیز خودداری نکردند. این دوران هم چنین دارای ویژگی هلی بود و با آغاز دوران سلسلی و کوشش برای ایجاد فرورم مذهبی و رشد روحانیت متمرکز همسانی هایی داشت.⁽⁸⁴⁾

خزانه دار (ماش شار ادوآ)، اداره کننده پرستشگاه (پاشی شوادوآ) و روحانیون زیر دست (شاتین). بدینسان نخستین سازمان دولتی به صورت زمامداری دینی یا جلوه ی آغازین از "فره ایزدی" پیدایش یافت.⁽⁸⁻⁹⁾ در هزاره ی دوم پیش از میلاد دولتمداری پادشاهی (نخست کاهن شاهی و تک شاهی و سپس شاهنشاهی) بر زمامداری دین سالار چیره شد و بدین گونه سران و پیشوایان دینی و پرستشگاهی تابع دستگاه دولتمداری شاهی گشتند. در ساختار نوین، سازمان شاهی و پرستشگاهی در کنار هم امور دولتی و جاری در بخش های کشاورزی و نامداری و پیشه وری و بازرگانی را زیر کنترل گرفتند و به بویژه تولیدکنندگان را مورد بهره کشی قرار دادند. در فرایند همین دگرگونی، مالکیت همه ی زمین ها و منابع طبیعی به شاه (سوکال، سوکالماه و سوکزی) منتقل گردید.⁽¹⁰⁾ از درون همین سیستم دولتمداری، ویس های دودمانی با مالکیت همگانی نیز رفته رفته دگرگون شدند و همپا با لایه بندی اجتماعی، دستگاه سیاسی-اقتصادی درباری و پرستشگاهی و سپس اشرافیت دیوانسالار در پیکره ی دولت بوروکراتیک فراروییدند. این ساختار نوین زمامداری با به دست گرفتن اختیارات گسترده و بهره گیری از فعالیت های سوجدویله، کشاورزان و شبانان و پیشه وران را هر چه بیشتر مورد بهره کشی قرار می داد.⁽¹¹⁾ دگرگونی نوین علیرغم افزایش فشار به تولیدکنندگان جامعه، رشد نیروهای اقتصادی را شتاب بیشتری بخشید.

در خاور و مرکز ایران نیز می بایست روندی همسان رو به شدن می بود. بر پایه اساطیر ایرانی که بیشتر با خاور ایران در پیوندند، تقسیم جامعه به لایه ها و طبقات اجتماعی پیش از آمدن زرتشت نیز وجود داشته و پاره ای از تاریخ شناسان برآنند که برای نخستین بار در جهان، این روند در نجد ایران پدیدار گشته است.⁽¹²⁾ در خرده اوستا از تقسیم جامعه به گروه های صنعتی

مرزهای فرمانروایی در بابل و آشور پادشاهی های خودمختار و قبیله های نیمه مستقل و کم و بیش زیر نفوذ دولت مرکزی قرار گرفتند. به گفته ی دیاکونوف تاریخ شناس برجسته ی خاور، به گمان زیاد کوروش در باختر آسیا به کشورگشایی گسترده روی نیاورد و بیشتر، دستگاه اداری و دیوانی و لشکری مادها و حتی بخش بزرگی از پهنه ی زمامداری آن ها را در دست خود گرفت و سیستم دولتمداری پیشین را تقلید کرد و تکامل بخشید. این شیوه ی دولتمداری در دوران داریوش سازمان و مقررات اداری سخت و مشخصی به خود گرفت و در آیه ی ساتراپ نشین های نوینی جلوه نمود.⁽¹⁸⁾ این دستگاه نوین زمامداری را می توان **دیوان سالاری (بوروکراتیک دولتی) متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار اشرافی-ساتراپی** با شخص شاه به مثابه ی مالک همه ی زمین ها و منبع طبیعی همراه با چیرگی فرهنگ آرمنده و بهره کشی بویژه از تولید کنندگان کشاورز، ارزیابی کرد.

هسته ی مرکزی دیوانسالاری نوین را اشراف بزرگ و وابسته به چند خانواده ی توانمند زمیندار تشکیل می دادند. نمایندگان همین خانواده ها (هفت خانواده در زمان هخامنشیان) بودند که پس از مرگ کمبوجیه، داریوش را به عنوان پادشاه برگزیدند و او را بر علیه شورش کاهنان به رهبری گوماتا مورد پشتیبانی قرار دادند. گوماتای مغ به نمایندگی از دیگر کاهنانی شورش کرد که از کاهش توان روحانیون ناخرسند بودند و رشد بوروکراسی نوین را به زیان خویش و روحانیون می یافتند.⁽¹⁹⁾

از آنجا که دیوانسالاری نوین از نیروی کاهنان و روحانیون تا حدودی می کاست، از آن زمان به بعد تا پایان دوران ساسانی، به درجات گوناگون، با روند درگیری میان دین سالاران و اعیان لشکری از یک سو، و مأموران کشوری (دبیران) و خرده مالکان (دهگانان) از دیگر سو روبرو بودیم.

و پیشه وری (پیشتره) سخن رانده شده و سه گروه مشخص گردیده اند: نخست آژروان یا کاهنان و خادمان آتش، نوم رتئیستر یا ارتشیان یا ارتشاران (عرباب سواران) و سوم واستری-فسونیت یا دامدار و کشاورز در کنار هموتی یا پیشه ور.⁽¹³⁾ به ویژه کشف مس در ایران نزدیک به 5 تا 6 هزار سال پیش از میلاد و تولید صنعتی **انپوه** در کارگاه ها و محلات جداگانه و بسیار سازمان یافته در 3600 سال پیش از میلاد که آثارش در آریسمار (ARISMA) پیدا شده، نشان دهنده ی وجود تقسیم بندی طبقاتی و سلسله مراتب اداری و سازمانی و کشوری و لشکری در خاور و مرکز ایران است.⁽¹⁴⁾ اشاره هلی روشن اوستا به پیروی از آیین "نیک پادشاهی" نیز نشان از آن دارد که در خاور و مرکز ایران همزمان با دیگرگونی های دولتمداری در باختر ایران، روند همسانی رو به شکل گیری بوده است.⁽¹⁵⁾ فرایند تبدیل ویس های دودمانی نخستین به اتحادیه های قبیله ای و دولتمداری شاهنشاهی، در سده های هشتم و هفتم پیش از میلاد در سرزمین ماد رو به تکامل شتابان گذاشت.⁽¹⁶⁾ هر رییس خانواده، سپاهی و عضوی در انجمن مردمی داشت و بدین گونه بر روند رویدادها تأثیرگذار بود. این روند پیش از پیدایی دولت بزرگ ماد و از زمان چیرگی کوتیان (پدران مادها و از ساکین آغازین کرستان و آذربایجان و کوه های شمال زاگرس) بر میان رودان بین النهرین- و آمیزش اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان با سومری ها و آکادی ها و ایلامی ها در سه هزار سال پیش از میلاد آغاز گشت.⁽¹⁷⁾

سیستم دولتمداری مادها مانند ایلامیان از شیوه ی اداری تک-شاهی برآمده، به شیوه ی زمامداری متمرکز شاهنشاهی با اختیارات گسترده فرارویید از یک سو در درون مرزهای پادشاهی به ویژه در زمان هخامنشیه، دیوانسالاری تکشاهی مستقر بود و از سوی دیگر در کنار

دیوران و بهگانان می خولستند زمامداری نیرومند شاهی را نگاهدارند و از پاشیدگی و فروپاشی دولت مرکزی جلوگیری کنند. برعکس بخشی از روحانیون و اعیان لشکری با تکیه به منابع سرشار و اموال و متصرفات خویش، نه تنها از دیوانسالاری مرکزی (بوروکراتیسم دولتی) کم حساب می برند، بلکه در بسیاری از موارد آشکارا گرایش استقلال طلبانه بروز می دادند. این روند در دوران سلوکیان و پارت ها و ساسانیان بیشتر، و در دوران هخامنشیان کمتر خودنمایی می کرد.⁽²⁰⁾ پاره ای از کاهنان، از جمله نیروهای بودند که برای سرنگونی هخامنشیان از اسکندر کم و بیش پشتیبانی کردند.⁽²¹⁾

ساتراپ ها (استان ها) که در امور کشوری توان نامحدود داشتند، از شاهان محلی و کاهنان و پیشوایان قبیله ها تشکیل می شدند و در کنار آنان لشکریان عمل می کردند و بدین گونه بر کار یکدیگر نظارت داشتند. وظیفه ی ساتراپ ها که به خوبی سامان داده شده و در پیوند با مرکز از راه مدرنترین سیستم ترابری آن زمان (چاپارخله یا پست) قرار داشتند، عبارت بود از دریافت مالیات ها، اداره ی امور مالی، ایجاد راه ها، آبیاری زمین ها، نگاهداری و حفظ امنیت کاروان ها و حتی شوکت در امور تجارتخانه ها.⁽²²⁾ اسکندر اگرچه مدت کوتاهی در ایران حکومت کرد ولی قصد داشت با تغییراتی از شیوه های سازماندهی هخامنشیان همچنان بهره برداری کند. شیوه ی اداره ی دیوانسالاری متمرکز لشرافی-ساتراپی با ویژگی ها و خودمختاری هایی، در دوران پارت ها نیز ادامه یافت و نظارت سازمان یافته ی لشرافیت زمیندار در اداره ی کشور، از راه دو انجمن یا مجلس (شورای اعیان و شورای خردمندان و مغان) پدید آمد و بدین گونه دولتمداری بوروکراتیک نیمه سکولار همچنان حاکم بود.⁽²³⁻²⁴⁾

در دوره ی سلسانی ساختار دیوانی (بوروکراتیسم دولتی) باز هم گسترده تر و پیچیده تر شد. در این برش بودجه ی ارئه شده از سوی ادارات هر سال از سوی شاه به تصویب پایانی می رسید و به اجرا در می آمد.⁽²⁵⁾ شماره ی زیاد ادارات دولتی را می توان از روی مهرهای گوناگونی که در اسناد دوره ی سلسانی پیدا شده، به اثبات رساند.⁽²⁶⁾ بر این پایه گذشته از ادارات لشکری و مالی و کشوری و دادگستری، یک دستگاه پیچیده ی نظارت مرکزی و دفتر مخصوص سری وجود داشت و رابطه ای نزدیک و ارگانیک میان دیوان سالاران مرکزی و ساتراپ ها عمل می کرد.⁽²⁷⁻²⁸⁾ در این دوره که ساتراپ ها را مرزبان می نامیدند و چهار مرزبان بزرگ نام شاهی داشتند و در کنار آنان شهرداران و سپهروان قرار می گرفتند، هفت خاندان قدیمی که در دستگاه دولت وزن و اهمیت فراوان داشتند، از حقوق و مزایای موروثی برخوردار بودند. از آن میان بودند خانواده های قارن و سورن و آرشکانیان و به گمان بسیار خاندان توانمند زریخ.⁽²⁹⁾

در دوره ی ساسانی در واحلی نفوذ موبدان در دستگاه زمامداری افزایش یافت و از این راه بر پایه های دیوان سالاری (بوروکراتیسم دولتی) متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار لشرافی-ساتراپی پیشین، خللی کوتاه مدت وارد شد.

در این زمینه عواملی مانند گسترش دین مسیح بویژه پس از به رسمیت شناخته شده آن از سوی روم، افزایش نفوذ دین بودایی در خاور ایوان توسط دودمان کوشانی، گسترش کار مانیگری در زمان شاپور اول و هرمن اول و بهرام اول سلسانی با در پیش گرفتن سیاست مدارای دینی در برابر آیین مانی، کوشش برای از میان برداشتن ملوک الطوائفی مذهبی، تلاش همه سویه برای ایجاد مرکزیت دینی و نیز خویشاوندی لردشیر بابکان بنیان گذار دودمان سلسانی با خاندان های روحانی زرتشتی نقش بازی کردند.⁽³⁰⁾

در یک سده و نیم آغاز دوران ساسانی (از نزدیک به 430 سال زمامداری این دودمان) تئولوگ های زرتشتی مانند تسسر و ارویراف و کریتر و آذرپاد مهرسپندان جایگاه ویژه در پیدایی ایدئولوژی رسمی و دولتی-دینی ایفا کردند و زمینه را برای قدرت گیری اقتصادی و سیاسی بیشتر کاهنان در دستگاه زمامداری فراهم ساختند.⁽³¹⁾ در پی بروز بحران های جدی در دستگاه دولتمداری و فرایندهای اقتصادی، پس از یک رشته کنش و واکنشهای متقابل، از زمان یزدگرد اول مبارزه برای کاهش نیروی کاهنان در دستگاه زمامداری آغاز شد و به ویژه از دوره ی قباد این فرایند در مرحله ی جدی تری شد. قباد به نمایندگی از اشراف (بویژه هفت خانواده ی پرنفوذ قدیمی) از جنبش مردمی مزدک بهره گرفت و از توان کاهنان و روحانیون بازم بیشتر کاست و پس از آن جایگاه نخست موبدان موبد در فهرست مراتب دولتی، به مقامی پایین تر پس از چند مقام غیردینی تنزل یافت. بدین گونه می توان این مبارزه را، درگیری میان اشراف زمیندار و هواداران دستگاه سنتی بوروکراتیک و نیمه سکولار از یک سو و روحانیون از سوی دیگر، ارزیابی کرد. از آغاز سده ی پنجم میلادی تا میله ی سده ی هفتم میلادی، همانا چیرگی عرب ها بر ایران، نفوذ پیشین کاهنان تا حدودی از میان رفت و بازگشت به سیستم دیوان سالاری متمرکز اشرافی-ساتراپی و شیوه ی مدارا در برابر همه ی دین ها (علیغم پاره ای برش ها)، کم و بیش همسان با دوره ی مادها و هخامنشیان و پارت ها، دوباره در پیش گرفته شد.⁽³²⁾

دوران ایلام تا پایان دوران ساسانی را می توان، از جمله در پرتو شکل ویژه ی دیوان سالاری و دولتمداری پیشرفته ای که بلزتاب آن مون ها و نیلای های زمامداری در بلختر آسیا به برش رشد شتابان و همه سویه ی نیروهای مولده ارزیابی کرد.

این رشد بویژه در پرتو عوامل زیر به دست آمد: سازماندهی کلرا، وجود ثبات و آرامش نسبی در پهنه ی زمامداری، پیدایی بازار همگرای منطقه ای و ناد و سندهای همه سویه، چیرگی بیشتر فرهنگ آرنده بر کوچنده، گسترش روزافزون شهرنشینی و ده نشینی، دیوان سالاری سامان یافته و تمرکزگرای اشرافی-ساتراپی، سیاست کم و بیش مدارای دینی، بهره کشی از راه سیستم زمینداری رو به رشد قوادلی، پیشرفت بازرگانی و پیشه وری و صنعتگری و پیدایی الیگارشلی مالی و سیستم بلکی. خاصه رشد صنعتی که در دوره ی ساسانی کارگاه های تولیدی با کارکنانی بیش از هزار تن را در بر می گرفت، چشم اندازهای نوینی را برای آینده ی ایران و تبدیل لحتمالی و گام به گام سرمایه ی بازرگانی به سرمایه ی صنعتی ترسیم می کرد.⁽³³⁾ باختر آسیا و ایران در مرکز آن، در این برش چند هزار ساله یکی از برجسته ترین کانون های تمدن جهان آن روز بود و در همه ی زمینه های فرهنگی و لجتمایی و سیاسی و اقتصادی به دستاوردهای بزرگی دست یافت.

زمینه برای تنش های تند داخلی و عدم ثبات اجتماعی-اقتصادی و کد شدن گام به گام رشد نیروهای مولده فراهم می گردد.

این فرایند برآید عوامل گوناگونی بود اما قدرتش توان اقتصادی و سیاسی و نظامی مهاجران چادرشین، افزایش جمعیت کوچ نشینان در کل جمعیت، کاهش کلی جمعیت کشور، گریز کشاورزان از روستاها به شهرها و خارج از کشور و حتی به کوهستان ها، گسترش چراگاه ها به زیان زمین های کشاورزی، آسیب های پیاپی و جدی به سیستم آبیاری و تولید کشاورزی، کاهش زمین های دولتی، افزایش اقطاع ها و سیورغال ها، رشد زمین های روحانیون و موقوفه ها و توان گیری اقتصادی بیشتر دین سالاران، وجود ناامنی و غارت گری و چپاول همه سویه و پیاپی و بی رحمی تولید کنندگان اقتصادی، کاهش شمار زمینداران ایرانی و افزایش تعداد زمینداران نازمونه ی مهاجر.

در دوره ی فرمانروایی امویان همتاد دوران زمامداری ترک ها و مغول ها، گذشته از برش های کوتاهی، شیوه ی چیره ی "دولتمداری"، تراج و بهره کشی بیرحمانه تر و خشن تر از تولیدکنندگان اجتماعی بود و بدین گونه نمی توان از یک ساختار اداری سازمان یافته و کلرا و رابطه ای ارگانیک میان مرکز و لستان ها سخن راند. از دیدگاه بخش بزرگی از چادرشینان، سیلست میلیتاریستی و تاراجگرته یا شیوه ی "جهاد اسلامی" عرب ها و ترک ها از یک سو و پیروی از "یاسی چنگیزی" مغول ها از سوی دیگر، بخشی از فعالیت تولیدی انگاشته می شد که حاصل آن گشودن سرزمین های تازه و به نست آوردن غنیمت ها به صورت اسبان جنگی و نام و اسلحه و مسوجات و طلا و نقره و اسیران و بودگان بی شمار از زن و مرد بود. پیش از چیرگی عرب ها و همزمان با نودمان ماد و دولت ایلام، برای دوره ی کوتاهی آشوریان نیز از جمله به همین شیوه ی "دولتمداری" در

دگرگونی های تازه در شیوه های زمامداری

از دوران چیرگی عرب ها بر ایران تا پایان سده ی 19، گذشته از نوره های کوتاهی، در بافت زمامداری با یک دیوان سالاری نیمه متمرکز و سلیمان گریز و کم و بیش تنوکر تیک (دین سالار) اشرافی-عشیره ای با شخص خلیفه یا سلطان یا شاه به عنوان جانشین پیامبر و امام بر بالای آن به مثابه ی مالک تنها بخشی از زمین ها و منابع طبیعی همراه با چیرگی بیشتر فرهنگ کوچنده و بهره کشی بی رحمانه از تولید کنندگان اجتماعی، روبرو می شویم. بدین گونه در درگیری دیرینه میان دیوان سالاران (دوران) و دهگانان (زمینداران خود) از یک سو و بخشی از سران لشکری و روحانیون از سوی دیگر، کفه ی ترازویه سود گروه نوم سنگین می شود و

چادرشینان تا حدودی در امان بودند و در زمینه ی تولیدات کشاورزی در همین برش به دستاوردهایی بیش از کشاورزان اروپایی دست یافته شان از آن دارد که نقش عوامل چهارگانه ی مورد اشاره (بجز دگرگونی آب و هوایی) سنگین تر بوده است. باید توجه داشت که برای نمونه در همین زمان، به دلیل نبود امنیت و آرامش، یکی از حاصلخیزترین و پر آب ترین بخش های ایران (خوزستان) که بزرگترین تولید کننده ی شکر در ایران بود گام به گام به صحرایی خشک و بیابان تبدیل گردید.

در زندگی شهرهای فودالی نیز فرآیند مشابهی با حضور زمینداران تازه ی فودال که لیبتر بیشتر از چادرشینان عرب و مغول و ترک بودند، دیده می شد. کاهش امنیت و افزایش هرج و مرج و خشونت اجتماعی و اقتصادی پیامد آن بود. بلزتاب روشن لین روند اینکه روند جانی بخش های سه گانه ی کشاورزی و بازرگانی و پیشه وری و پروسه ی استقلال آنان کند شد و زمینه های فروپاشی اقتصادی و واپس ماندگی کشور نسبت به کشورهای اروپایی، کم کم فراهم گردید. ویرانی های پی در پی شهرها و گاه نابودی کامل مراکز شهری بزرگ بازرگانی و پیشه وری، رشد بلازم کندتر نیروهای مولده و عدم افزایش توانایی مالی اقتصادی بخش پیشه وری و صنعتی و بازرگانی را انگیزه شد. افزون بر آن پیوندهای در پاره ای از این برش های تاریخی، عوامل دیگری نیز نقش بازی کردند از آن جمله بود از میان رفتن بسیاری از روستاهای طرف تجاری بازرگانان و پیشه وران شهری و وزن سنگین اقتصاد بسته و خودگردانی چادرشینی. این دگرگونی ها به کاهش نقش بازرگانی داخلی می انجامید، به پروسه انباشت سرمایه در اقتصاد کشور آسیب می رساند و گرایش به اقتصاد طبیعی را در جامعه تشدید می کرد.

گرچه هر دو زمینه ی پیشه وری و بازرگانی در دوران حکومت چادرشینان آسیب جدی دیده ولی گستره و ژرفای آن مقابلهت بود همگونی که در دوران خلفای عرب بازرگانان بنا به ماهیت خود و مقتضیات اقتصادی، خیلی زود با پیروزمندان عرب به سازش دست یافتند. در دوران حکومت چادرشینان خاوری نیز بازرگانان، بویژه بازرگانان بزرگ به مغول ها دست دوستی دراز کردند و با شریک کردن آنان در سود بازرگانی پاره ای معافیت های مالیاتی دریافت کردند. با گسترش شیوه ی برده داری آنان تنها در بلزگانی بردگان شریک شدند، بلکه در هنگام سفر مانند الختلان و سفیران دولت از مردم آذوقه و وسائل نفی می گرفتند و به ولم دلبن به روستائیان ناتوان و ورشکسته و رباخواری می پرداختند. با این وجود به طلی ویرانی روستاها و خرابی زمین های کشاورزی و کل افتادن سیستم های آبیاری، به گستره ی بلزارهای داخلی گزند زیادی وارد شد و شهرها از بازار طبیعی کناره ی شهری و فروش در آبای های پیرامون، تاحدی محروم شدند. کاهش درآمد دولت از زمین های کشاورزی به فتل سنگین تر بر پیشه وران و بازرگانان انجامید. در نتیجه ی این سیاست، در دوران حکومت مغول ها عواید عمده ی خزانه ی دولت از مالیات دریاقی شهری به دست می آمد. در این دوران برای نخستین بار، بر تمامی کارگاه های صنعتی و بازرگانی و خرده

باختر آسیا روی آوردند، اگرچه ساختار دستگاه زمامداری آنان در پاره ای زمینه ها برای زمان خود پیشرفته بود.

بیهوده نبود که با چیرگی مهاجران چادرشینان بر باختر آسیا و شمال افریقا، شمار بردگان افزایش یافت و برای مدتی مناسبات برده داری به فرایند فئودالیزه شدن این جوامع آسیب رساند و گرایش های واپس مانده را دوباره شتاب بخشید. افزون بر آن، جنگ ها برای چادرشینان فرمانروا، امکان بهره کشی از کشورهای ثروتمند و متمدن و زراعت پیشه، به دست آوردن چراگاه های تازه برای دام ها و سرپوش گذلشتن بر تناقضات و درگیری های درونی را فراهم می کرد.⁸⁵

* پاره ای از نویسندگان ایرانی در نوشته های تازه ی خود چیرگی فرهنگ چادرشینی را بلزتاب نداری و تنگسستی ناشی از کم آبی در ایران دانسته اند که در پی آن توه ها برای به دست آوردن منابع طبیعی مورد نیاز تلجر به نقل و مکان گشته اند.⁽³⁶⁾ نگارنده (همراه با بسیاری از پژوهشگران خلجی و داخلی تاریخ ایران) با این که نقش عوامل طبیعی و کم آبی را در پایداری و ماندگاری جمعیت کوچ نشین ایران مؤثر می داند، بر آن است که عامل تعیین کننده در گسترش نوباره ی این شیوه اقتصادی-اجتماعی در نجد ایران بویژه از چیرگی درازگاه چادرشینان همسایه بر ایران نشأت گرفته است. از میان انگیزه های افزایش توان کوچ نشینان در این برش تلریخی می توان به پنج عامل اشاره کرد: نخست افزایش شمل چادرشینان با مهاجرت گسترده به فلات ایران و برتری شماری آنان بر ده و شهوندشینان، دوم کوچ نشین شدن اجباری بسیاری از ایرانیان به طلی نبود امنیت در روستاها، سوم لشغال زمین های کشاورزی از سوی چادرشینان به عنوان چراگاه ها که به زیان زمین های کشاورزی بود چهارم کاهش بهره وری زمین های کشاورزی دیمی و آبی به طلی تاخت و تازها و آسیب ها به سیستم آبیاری و نیز به جابجایی مکانی برای تامین نیازهای زندگی روزمره و پنجم دگرگونی های آب و هوایی و کاهش بارندگی و خشک شدن رودها و نهرها و دریاچه ها. نگارنده تاثیر عامل کم آبی و دگرگونی های آب و هوایی را در لین روند کمتر از عوامل دیگر می داند چرا که از سویی این دگرگونی ها یکباره پدید نیامدند و در درازای هزاره ها، اقوام ایرانی نجد ایران با شیوه های ویژه ی خویش تا پیش از چیرگی چادرشینان، به خوبی با نشاروری کم آبی مقابله کرده بودند. از سوی دیگر با دستاوردهای نوین ده و شهوندشینی، همنا ابزارهای نوین کشاورزی و سیستم های آبیاری و کوددهی و غیره تا پیش از تاخت و تازهای چادرشینان رفته رفته بهره وری زمین های کشاورزی افزایش یافته بود. دو نمونه ی تدریز و واصفهان که در لین دوران از گزند یورش پی در پی

دیوان سالاری نیمه متمرکز تازه از دوران روی کار آمدن عباسیان و توان گیری زمینداران ایرانی در دستگاه خلافت مانند خلدان های نوبختیان و برمکیان و الگوبرداری از شیوه ی زمامداری ساسانیان رفته رفته برای دوران کوتاهی شکل گرفت.⁽⁸⁸⁾

با این وجود نخست از دوران منصور کوشش هایی در جهت ایجاد دستگاه دولتی برداشته شد و در پی آن اداره ها و سازمان هایی مانند خزانه ی دولتی، زرادخانه دولتی، دیوان رسایل، دیوان خراج و دیوان جنود به وجود آمدند و پس از آن با موسسات اداری محلی تا حدودی مربوط شدند با این وجود ماموران وصول خراج، بیشتر عادت ها و رسم های خشن اموی ها را به ارث برده بودند و با کشاورزان اغلب بی رحمی می کردند و علی‌رغم بهبود کم اموری دیوانی (بوروکراسی دولتی)، رابطه میان مرکز و ایالت ها ناهنجار بود. معمولاً خلیفه ها که از احضار حاکمین و جانشینان توتمند محلی بیم داشتند، آنانرا در محل با نیرنگ به قتل می رساندند و از سر راه بر می داشتند.⁽⁸⁹⁾

درباره ی روابط میان خلفای عباسی و زمامداران محلی، بارتولد تاریخ شناس برجسته ی خاور با موشکافی ویژه ای چنین می نویسد: "اگر سلطان می توانست در اقصی ایالات کشور خویش با فرامین شفاهی و یا کتبی و

فروشی، ملایتی به نام "مغنا" بسته شد. دریافت گزاف مالیات ها بازتاب مرگباری بر پیشه وری و بازرگانی داشت. افزون بر آن با ملایتی دیگر به نام "طرح"، بازرگانان و پیشه وران ناگزیر بودند، خوارباری را که نولت به رسم خراج از کشاورزان می گرفت، چهارتا پنج برابر گرانتر از قیمت بازار خریداری کند. هم چنین برای انتقال کالا از نقطه ای در درون کشور، حقوق گمرکی یا باج تعیین شد و پرداخت آن به بازرگانان بزرگ و نیز بیشتر به پیشه وران تحمیل گردید وضع پیشه ورانی که برده شده و در کلخه های نولتی که اسلحه و لباس و لوازم سپاهیان را تهیه می کردند، بسیار سخت تر بود کلخه های دولتی ای که در سال 1320 میلادی در ایران پدید آمدند، ملک دولت شناخته می شدند و کلخان آنان نسل در نسل برده بودند.⁽⁹⁷⁾

بدون این که نیروی نظامی به کار برد، حکام و جانشینان خویش را معین کند و یا تغییر دهد، این پیروزی بزرگی برای اصل سلطنت شمرده می شد که بالاتر از آن ممکن نبود... سلطان فقط آنگاه در امور فلان یا بهمان ایالت مداخله می کرد که شکایتی از حکم به دست او رسیده باشد و یا عصیان و اغتشاشی در آن ایالت وقوع یافته باشد که حکم از عهده ی فرونشاندن آن بر نیاید." بدین گونه رابطه ی میان دولت مرکزی و ایالت ها به دلیل نبود رابطه ی ارگانیک متقابل و نیز نشمنی ایرانیان با عرب ها، سست بود و با سیستم دیوان سالاری لشرافی-ساتراپی ساسانی و سکولاریسم ویژه ی آن، فاصله ی زیاد داشت. از جمله ایالاتی که بیشتر سر به شورش بر می داشتند و استقلال طلب بودند می توان به خراسان و فرارود (ماورا النهر) و آذربایجان و اران و ارمنستان و گرجستان اشاره کرد.⁽⁴⁰⁾

با توان گیری ترک ها و سپس چیرگی مغول ها، همان دیوان سالاری نیمه متمرکز و شکسته نیز رفته رفته از میان برداشته شد و در دوره ی ایلخانان، اداره های دولتی مرکزی در بیشتر موارد تقریباً از پهنه بیرون رفتند و توان حاکمان محلی که بیشتر از میان چادر نشینان و سادات (باز ملنگان عرب ها در ایران و از نوادگان راستین و ناراستین پیامبر اسلام) بودند بسیار افزایش یافت.

در این میان دیوان سالاران ایرانی عاجزانه کوشش می کردند، از پیدایی و گسترش شکاف میان ایالت ها جلوگیری کنند و بر توان دولت مرکزی بیافزایند. این دیوان سالاران که خود از زمینداران بزرگ بودند، هم چنین تلاش می کردند، بهره کشی بیرحمانه و تراج گونه ی فرمانروایان چادر نشین را کاهش دهند تا مالیات های گوناگون دریافتی دولت مرکزی و خان های محلی به ویرانی زمین های کشاورزی نیانجامد. برای نمونه رشیدالدین وزیر غلزان خان که یکی از بزرگترین زمینداران از جمله در

خوزستان و عراق عرب و فارس بود، پیشنهاد می کرد که مالیات ها چنان دریافت شوند "تا موجب خرابی نباشند و مردم به زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردند."⁽⁴¹⁾

پس از روی کار آمدن صفویان، دیوان سالاران و زمینداران فئودال، بویژه در دوره ی شاه عباس، کم و بیش بر سران لشکری چادر نشین چیره شدند، ولی نه تنها از توان روحانیون و تدروی های آنان نکاستند، بلکه گستره ی نفوذ اقتصادی و سیاسی آنان را افزودند. بر اینداده ی نابسامان و بحران در دستگاه دولتی متحجر و تنگ نظر، علی‌رغم برش کوتاهی، افزایش ناآرامی ها به ویژه در نواحی غیر مرکزی و بحران اقتصادی-اجتماعی و فروپاشی کشور بود. نشانه های تدروی دینی و افزایش توان روحانیون پیش از روی کار آمدن صفویان شیعه مسلک و با چیرگی عرب ها، در ایران آشکار شده بود. پیش از اسلام، از دوران ایلام تا پایان دوران ساسانی (به استثنای دوره ی کوتاهی در آغاز دودمان ساسانی)، اگر چه شاه تئوکرات بود و برای نمونه داریوش خود را نماینده ی اهورمزدا می خواند، ولی دین سالاری و ادار کردن خشن مردم به پذیرش آیین دولتی از راه فشار های اقتصادی مانند "جزیه" و ویران سازی بناهای مقدس و مهم و تحقیر و شکنجه و قساوت گسترده برای ناگزیر کردن دگواندیشان به ترک آیین، در این مقیاس وجود نداشت. برای نمونه در نوره ی ساسانی پس از کاهش توان موبدان، مسیحیت را مانند زرتشتیگری از لگان شاهی می دانستند و پیشه وران و بازرگانان مسیحی که در اقتصاد کشور نقش داشتند، مورد آزار و پیگرد قرار نمی گرفتند.⁽⁴²⁾

دین سالاری و تدروی آیینی در دوره امویان و عباسیان، گذشته از دوره های کوتاهی، به گونه ی کلاسیک بروز کرد و در جریان کنش و واکنش های گوناگونی، رفته رفته بحران را در دستگاه دولتمداری و روندهای اقتصادی و

ساختارهای اجتماعی نامن زد. این فرایند در میان فاطمیان و پاپ ها در دوره ی توتلمندیشان، در فراسوی مرزهای ایران نیز در جریان بود و برای نمونه در اروپا پروسه ی رشد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی را در سده های میانی نزدیک به 700 سال، کد کرد.⁽⁴³⁾

اگر چه دین سالاری کلاسیک حاکم بر آن دوران، بویژه زیر تاثیر سنگین معنوی و مادی ایرانیان و خاصه پس از سرنگونی امویان، کم رنگ تر شد و مجالی برای رشد کوتاه فراهم ساخت، ولی تاثیر آن بر جامعه همه سویه و دیرمان بود.

برای نمونه خواجه شمس الدین علی که از برجسته ترین زمامداران سرداران خراسان بود، با وجود پشتیبانی نسبی از روستاییان و لایه های بینوای شهری، در اجرای سیاست های خود تدروی دینی به خرج می داد و ترس و وحشت می آفرید، به گونه ای که "هیچ کس را یاری آن نبود که نام بنگ و شرب بر سر زبان ها راند و فحشا را ممنوع ساخت و فرمود 500 روسپی رازنده در چاه افکند."⁽⁴⁴⁾

شاه اسماعیل نیز که با تدروی دینی در ایران بر تخت شاهی نشست، از آغاز قصد داشت همه ی مردم پهنه ی پادشاهی را وادار به پذیرش اجباری آیین شیعه کند. پلسخ او در برابر کسانی که از او پرسیده بودند چگونه برای نمونه با مردم تبریز که دو سوم آن سنی هستند رفتار خواهد شد، آشکار و نمونه وار بود: "من از هیچ کس باک ندارم، به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشم و یک کس را زنده نمی گذارم."⁽⁴⁵⁾

نادرشاه که پس از جنگ های ویران کننده، ایران را مدت کوتاهی دوباره سر و سامان داد، در دستگاه دولتی از توان سیلسی و اقتصادی روحانیون کاست و مذهب جاری شیعه را غیر رسمی اعلام و آیین سبیتا نوینی را جانشین آن کرد. با این وجود وی در پی ایجاد دین نوینی بود و بنابراین

هنوز گرایشات واپسگراییه ی تئوکراتیک دولتمداری و بازمانده ی از سده های گذشته را با خود به همراه داشت. نادرشاه علیرغم سیلست نیمه سکولار خویش از تکیه ی گسترده به دیوان سالاران و زمینداران برای بازسازی اقتصادی همه سویه و شتابان کشور و رشد نیروهای مولده خودداری کرد وی بیشتر به سیلست میلیتاریستی برای به دست آوردن غنیمت ها از راه گشودن سرزمین های تازه روی آورد.

دوران کوتاه زند، همسان با دوره های کوتاه در حکومت های محلی ایرانی زیر پوشش خلفای عباسی (مانند طاهریان و سامانیان و صفاریان و آل بویه و آل زیار)، برش چیرگی بیشتر فرهنگ آرمنده و نیرو گرفتن دیوان سالاران و فئودال های زمیندار در کنار مدارا و سازش با روحانیون و لشکریان چادرشین بود. زمامداری کریم خان زند را می توان مقطع ثبات نسبی اقتصادی-اجتماعی و رشد نیروهای مولده ارزیابی کرد.

با روی کار آمدن دودمان قاجار، علیرغم بهره گیری مقطعی از دیوان سالاران کار آن موده (مانند قائم مقام ها و امیرکبیر) نقش سران لشکری و کشوری چادرشین در دستگاه دولتمداری هماتد گذشته افزایش یافت و در کنار آن تا حدودی حضور روحانیون بیشتر شد. در این برش بویژه در آغاز، میان دولت مرکزی و ایالات رابطه ی لرگاتیک و تگاتیک وجود داشت و بیشتر از ره نیرنگ و سسته بندی و ایجاد نفاق و بهره گیری از نمایندگان چادرشین دولت مرکزی در ایالت ها، بر کشور فرمانروایی می شد. از جمله گسترش جریانات حیدری-تعمتی و بلزمنده از بوره ی صفوی و بویژه سلطنت شاه عباس و پیدایی درگیری های همیشگی و ناآرامی در مناطقی که کمتر زیر نفوذ مرکز بودند از سوی حکومت دامن زده می شد.⁽⁴⁶⁾ از سوی دیگر دستگاه دیوانی سازمان یافته و کارا و نیز ثبات و امنیت اقتصادی-اجتماعی، با وجود کوشش دیوان سالاران تمرکزگرا نخست

وجود نداشت و تنها پس از چندی سه وزارت ختله ی داخله و علمه و ملیه پیداشدند که نخستین هیات دولت با وزیران و یک صدراعظم در بالای آن جای گرفته بودند. بعدها شمار این وزارت خانه ها به شش و در بوره ی ناصرالدین شاه به 13 اداره افزایش یافت.⁽⁴⁷⁾

علیرغم وجود وزارت ختله های مرکزی، عملا اداره ی امور در ایالت ها در دست لعیان چادرشین خانواده ی قاجار بود و امنیت اقتصادی-اجتماعی بایسته برای رشد شتابان اقتصادی و چیرگی بر واپس ماندگی وجود نداشت. نبود امنیت لازم برای رشد اقتصادی و تنگناهای فرارویی سرمایه ی بلزرگانی به سرمایه ی صنعتی، علیرغم وجود وزارتخانه های گوناگون، در نمونه زیر آشکارا دیده می شود. این شیوه ی "دولتمداری" از دوران امویان تا پایان سده ی 19 با وقفه های کوتاه مدتی، جریان داشت: "بقرار مسموع شاهزاده ظل السلطان مبلغ هنگفتی به زور از یکی از تاجر اصفهان وام می گیرد و بعدا در تادیه آن تعلل می کند. تاجر بیچاره ناچار به تهران می آید و ناصرالدین شاه موکدا امر می کند که طلب شاکی را هر چه زودتر بپردازد. تاجر اصفهانی خوشحال و شادمان و با کمال امیدواری به اصفهان مراجعت و دستخط شاه را به ظل السلطان تسلیم می کند. شاهزاده پس از ملاحظه ی دستخط شاه با نظر تیزبین خود لحظه ای به شاکی می نگرد و می گوید: این آقای محترم معلوم می شود مود پر دل و رشیدی است که از شاهزاده ای مثل من به شاه شکایت می کند. من باید دل او را ببینم. و سپس جلد می خواهد و دستور می دهد شکم شاکی را بدرند و دل او را برای مشاهده و معاینه در سینی مخصوص قرار دهند."⁽⁴⁸⁾

در شیراز نیز بازگانی به گلایه همین ناامنی را در دوره ی قاجار به تصویر می کشد: "من تجارت دارم و تا چند پشت پدرانم در این کار بوده و زحمت کشیده اند، با همه ی اینها به قدر یک نایب الحکومه ی بوشهر ثروت ندارم.

در ایران حکومت و ریاست است که گنج باد آورد است. هر قدر حکمران شقی تر و بی رحم تر است و مردم را بیشتر قتل و غارت می کند، در نزد دولت محترم تر و معتبرتر است."⁽⁴⁹⁾

وقتی شیوه ی زمامداری در شهرهای بزرگی مانند اصفهان و شیراز این گونه می نمود، روشن است که در ایالت های کوچکتر و روستاها و قصب که بیشتر زیر کنترل شاهزادگان و فرزندان و خویشاوندان خاندان قاجار قرار داشتند، وضع ناخنجرتر بود.

برای نشان دادن زمینه های روبنایی ایجاد ثبات اقتصادی-اجتماعی و انتقال سرمایه از بخش بازرگانی و مالی به بخش صنعتی و تولید ثبوه کلرگاهی و کارخانه ای، از 3600 سال پیش از میلاد در ایران (در منطقه آریسم) تا پایان دوران ساسانی که کارخانه های با کارکنانی بیش از هزار تن وجود داشت، به شیوه ی برخورد اشرافیت فرمانروای آن بوره در حل و فصل مسائل اقتصادی اشاره ای می کنیم تا تفاوت ها گویاتر شوند.

بنا به ناه های سالنامه های ساسانیان که از سوی طبری تنظیم و نوشته شده، کمی پیش از خیزش مزدکیان به هنگام قطعی، "ولش شاه ساسانی اطلاع یافت که روستاییان دهی را توک گفته لد و سبب هجرت ایشان از زادگاه خویش فقر و تگستی بوده. پادشاه فرمود دهقان (یا دهگان به معنی زمیندار) آن ده را تنبیه کند که چرا به روستاییان کمک نکرده و وسایل زندگی را فراهم نموده و در این ماجرا صحبتی از تعقیب و مجازات روستاییان در میان نبوده."⁽⁵⁰⁾

همین شیوه ی زمامداری از سوی اشرافیت آن بوران، کم و بیش در شهرها نیز پیاده می شد و زمینه را برای جابجایی سرمایه ی انباشت شده در بخش مالی و بازرگانی و کشاورزی به بخش صنعتی فراهم می کرد و دستگاه شاهی از راه مالیات های گوناگون از آن بهره می برد و رشد آن را شتاب

می بخشید بلزتاب این شیوه ی زمامداری تا دوران حکومت های محلی ایرانی مانند دولت سامانی و صفاری نیز تا حدودی باقی ماند و بیپرده نبود که سرمایه ی پاره ای از بازرگانان ایرانی برابر با "خراج یک سال و نیم ایالت فارس" بود.⁽⁵⁰⁻⁴⁾

برای روشن تر شدن این دو شیوه ی زمامداری، نخست دیوان سالاری متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار اشرافی-ساتراپی با شخص شاه به مثابه ی مالک همه ی زمین ها و منابع طبیعی همراه با چیرگی فرهنگ آرمنده و بهره کندی بویژه از تولید کنندگان کشاورز و دوم دیوان سالاری نیمه متمرکز و سازمان گریز و کم و بیش دین سالار اشرافی-عشیره ای با شخص خلیفه یا سلطان یا شاه به عنوان جانشین پیامبر و امام بر بالای آن به مثابه ی مالک تنها بخشی از زمین ها و منابع طبیعی همراه با چیرگی بیشتر فرهنگ کوچنده و بهره کندی بی رحمت از تولیدکنندگان اجتماعی، به دو نمونه از نوشته های منشیان دولتی از گذشته های نه چندان دور نگاهی می پردازیم.

محمد هاشم آصف، شهره به رستم الحکما از مستوفیان و طغرانویسان پایان دوره ی زند و آغاز عصر قاجار بود. وی به گونه ی روشنی برجسته ترین ویژگی های زمامداری کهن ایرانی (دیوان سالاری اشرافی-ساتراپی) را در کتابی به نام "قانون سلطنت" می شکافد و کوشش می کند آن را بر نیازهای آن دوره انطباق دهد. مدولت کار وی در دفترخانه ی دولتی سرچشمه ی دانش تاریخی و خبرگی او در فن مستوفی گری بود. فشرده ی دیدگاه های او که از سوی دو پژوهشگر ایرانی گردآوری شده، روشنگرانه است: "حکمت سیلسی او را باید نباله ی عقاید پیشینیان به شمار آورد. در ضمن از آزاد اندیشی دینی برخوردار است، معتقد به تفکیک سیاست از دین است.

... در تفکر او فرمانروا سایه ی پروردگار است. از این رو باید به خصلت عدل که ظهور خدایی است متصف بشند... (شاه) بر نظام اداره ی دولت هفت وزیر معین می کند. وزیر اول اعتماد الدوله است که در همه ی امور پادشاهی دستور کلی از اوست و بایستی به علوم و فنون و کمالات آراسته باشد، وکیل الدوله که ...

... حکومت هر بلد نیز تشکیل می شود از عمال سبعة: حاکم، وزیر حکومت که بعد از یک سال او را باید معزول و دیگری را منصوب نمایند، وکیل الرعایا و ... اگر سلطان را سلامت عقل باشد، تردیدی نیست که ریلست مطلقه با اوست. ولی آمدم و حکمران از موهبت عقل بی بهره بود چنانکه بسیار دیده ایم. در حالت سفاهت و رعونت و سخاوت او را نباید در امور مملکتی نخل و تصرفی باشد ... و سیلیست مملکت را وزیران اداره کنند.

... در شرط وزارت تکیه گاه او بر دولتمداری و کردانی است. اگر وزیری کاردار باشد اما مخالف مذهب هم باشد باز هم عیبی ندارد یعنی ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی یا زرتشتی باشد نیکوست و باکی نیست... یعنی حکومت نمی بایستی معترض مذهب خلیق گردد زیرا مصلحت ملکی خلاف مدلظه در دین مردم است. البته شله باید خود دین دار باشد اما به دین دیگری کاری نداشته باشد، بلکه هر کس در دین خود قائم باشد.

... مجلس پادشاهی هم در کار است و آن تشکیل می گردد از وزیوان و لهل دربار و امیران. این مجلس هر روز عصر منعقد می شود... پادشاه هر جمعه از بامداد تا نیمروز در دیوان خلته بشنید و آن عام دهد که هر کس عرض حالی دارد بگوید و دادرسی شود.

... مالیات دیوانی املاک پادشاهی سه یک، و مالیات دیوانی املاک اربابی یعنی رعیتی پنج یک می باشد. و صادرات و عوارض حسابی باید پنج یک مالیات باشد و دفترهای دیوانی باید راست و درست باشد مانند دفترهای ناد

و سدد دیوانی و الاجله کریم خان زند ... که برآستی و درستی آن ها دیگر دفتر نمی باشد.

... هر صفتی از اصناف خلیق چه شاه و چه گدا و چه وزیر و چه شهری و چه روستایی و چه مجتهد و چه مقلد و چه عالم و چه جاهل و ... از خانه و اسباب و اثاث خانه ... در خورا و قرار دهند.

... دولت مسئول ساختن قنات و سد رودخانه هاست. اما تعمیر کاروانسرا و آب انبارها و منزلگاه های سر راه به عهده ی روسای قریه و سر بلوک ها می باشد

... بعلاوه جشن و سرور مایه ی شادمانی روح است و بر اثر همین طریقه ی میمونه ملک روز به روز در ترقی و نمو می باشد و در هیچ کتابی از کتب آسمانی منع و نهی از ساز و نواز و سرور نشده است ...⁽⁶¹⁾

در برابر این شیوه ی دیوانی که گوشه هایی از آن در دوره ی زند پیاده شد، می توان به گونه ی دوم دیوان سالاری (لشرافی-چادرنشینی یا دین سالار) که از سوی پاره ای مستوفیان ترسیم شده نیز نگاهی انداخت. میرزا محمد حسین خان فراهانی دبیرالملک از پرورش یافتگان دستگاه دیوانی بود و سال ها سمت مششی مخصوص امیرکبیر را داشت. وی درباره ی دوران قاجار و نابسامانی های آن می نویسد:

"میرزا تقی خن ... در مدت سه سال شمار قشون را به یکصد و بیست هزار تن رساند. اما میرزا آقاخان نوری نتوانست آن چرخ را بگرداند. از رقم قشون کاستند، بر خرج افزودند، مال دولت همچنان به یغما رفت.

... در نظم و قاعده اختلال کلی راه یافته که اگر یک فوج برای ماموریتی احضار شود سه ماه زیادت طول می کشد تا به دارالخلافه برسد، تا چه رسد به محل ماموریت.

... معایب فعلی قشون از چند جهت است. یکی طمع کاری سوارگان که خود را به وراثت صاحب فوج می داند و فوج را مالک چیزی نمی دانند... دیگر شلتاق حکام است از جیره و مواجب قشون. بر اثر آن سرباز هم با مردم مثل رعیت یاغی رفتار می کند و آبادی به حالت رعیت و ولایت باقی نمی گذارد و رعایا همیشه از دولت هراسان و گریزانند.

... وضع مالی نیز بهتر از لشکر نیست... برات بی محل در دست مردم می ماند و تومانی پنج هزار کسر می فروشد.

... ترقی دولت و آبادی منوط است به تامین و آسایش رعیت. لکن اولیای دولت را در این باب وجهها من الوجوه مراقبتی نبوده و نیست. هر کس راهر جا به حکومت گماشتند ... فعال مایرید و مبسوط الید داشتند.

... اگر سلطنت است کارش منحصر است به صحبت و تفریح و بنایی و عمارت و ... اگر دولت است به جمع آوری و تحصیل چهار شاهی نقد و جنس مالیات و گرفتن چیز از مونه و معاش چهار نفر یتیم و بیوه و مسکین و دادن آن به چهار نفر مردم لوپاش قلاش بی آیین ... نه کسی از علم حرب و جنگ بهره ای دارد و نه از رستنی و درستی...⁽⁶²⁾

از سده ی نوزده در بستر این شرایط نابسامان و در کنار دو عامل بازدارنده ی شکل گیری نهاد های نوین زمامداری و رشد اجتماعی-اقتصادی (بخش بزرگی از لشرافیت چادرنشینی و ناکارآمد و روحانیت واپس گرا و تدریجی)، نیروهای استعماری بویژه انگلستان و روسیه نیز وارد پهنه شدند و با سیاست های نیرنگ آمیز و تطمیع گونه خود، بر دشواری های برون رفت از بن بست های روبنایی در ایران با گسترش باز هم بیشتر فساد در دستگاه زمامداری و ژرفش هر چه بیشتر چند بستگی و دشمنی میان گروه ها و دسته های اجتماعی، افزودند. بدین گونه کوشش های ناپیگرته و کم و بیش غیرهدفمند بخشی از سرمداران ایرانی، برای دستیابی دوباره به دیوان

سالاری تمرکزگرا و سازمان یافته و کارای لشرافی-دولتی پیشین، در آستانه ی رشد مناسبات سرمایه داری بی سرانجام ملد.

بازتاب در هم شکسته شدن دیوان سالاری (بوروکراتیسم دولتی) تمرکز گرا و سامان یافته و نیمه سکولار لشرافی-ساتراپی پیشین، از دوره ی چیرگی عرب ها بر ایران تا پایان سده ی 19 (علیرغم فزاینده ی پاره ای از برش های تاریخی) چندین سویه بود: کاهش کلی جمعیت، فروپاشی شبکه آبیاری، کاهش دام های کاری زراعتی، بی سامانی کارها و بی علائقی چادرنشین زمامدار به اداره ی کارهای کشاورزی و اقتصادی، سقوط و انحطاط شهرها بجز پاره ای استثناها، بهره کشی گسترده تر و بیرحمانه تر از صنعتگران و تولید کنندگان اقتصادی، کاهش کلی اقتصاد دکالایی و افزایش عمومی گرایش به سوی اقتصاد طبیعی.

این دگرگونی های منفی بر پایه های تجدید تقسیم زمین های کشاورزی و انتقال بخش برجسته ای از املاک به مالکین چادرنشین نورسیده و ناآز موده، افزایش مالکیت مشروط و بلاشرط زمین ها به زمین املاک دولتی و افزایش بهره کشی از راه انواع گوناگون مالیات های تازه مانند جزیه و تمغا استوار بود.⁽⁶³⁾

پس از چیرگی عرب ها بر باختر آسیا، اگر چه ایران در آغاز هنوز یکی از مهم ترین کانون های تمدن در جهان آن روز بود و به ویژه در نوره ی چیرگی زمینداران ایرانی و کم و بیش "ایرانی شدن یا استعجام" شیوه ی دیوان سالاری در بخشی از دوران خلافت عباسی به تقلید از ساسانیان، دستوردهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برای بشریت به ارمغان گذاشت، اما همگام با کد شدن رشد نیروهای مولده، رفته رفته از درخشندگی فرهنگ آن کاسته شد و پا به پای آن غروب خاور هم آغاز گردید.⁽⁶⁴⁾

بازتاب از میان رفتن گام به گام دیوان سالاری سامان یافته و نیمه سکولار و گسترش نفوذ چادر نشینان، همراه با تدریجی های دینی و بهره کشی افسار گسیخته، درگیری ها و ویرانی ها و تاخت و تازهای فرلوان و از میان رفتن آرامش و امنیت بایسته برای رشد اقتصادی-اجتماعی بود. در پیامد آن درآمدهای مالیاتی دولت های مرکزی از محل کشاورزی، مهم ترین سرچشمه ی تولید ارزش اضافی در جامعه ی فتوادی، کاهش یافت و بحران سراپای جامعه را برگرفت.

در فروپاشی بودمان قاجار و روی کار آمدن رضا شاه نو جریان نقش برجسته داشتند: نخست دو جنبش بزرگ، یکی خیزش مردمی ضد شیعه و مخالف روحانیت حاکم یا شورش بابیان و نیز انقلاب ضد استعماری و دمکراتیک مشروطه و دوم کوشش دیوان سالاران تمرکزگرا و کم و بیش آشنا با دستاوردهای عصر روشنگری در اروپا در شرایط بسیار نابسامان داخلی و افزایش نفوذ خارجی.

دوره ی زمامداری رضا شاه را می توان ادامه ی فرایند بریده شده ی پیشین، همانا چیرگی فرهنگ آرمنده بر کوچنده و خاصه برش پیروزی اقتصادی و سیاسی بورژوا-زمینداران بر لشرافیت فتوادل و بزرگان چادر نشین و روحانیون واپس گرا، ارزیابی کرد.

بدین گونه سیستم تیول ناری ولایتی و موروثی قاجار برکنار و سیستم استبدادی امروزی که بازسازی نوین ساتراپ های کهن و انطباق آن با دستاوردهای نوین بورژوازی بود، جانشین آن شد. در کنار آن بخش های سنتی و زیر نفوذ روحانیون مانند آموزش و دادگستری به گونه ی گسترده ای استقلال یافتند.

این رویکردها که با مقاوت سرسختانه ی دستگاه دینی روبرو بود، از سوی بوروکراسی نوین سرکوب می شد. واکنش رضاشاه در برابر جلوگیری از

ورود خانواده پهلوی بدون چادر به مزار معصومه در ماه رمضان سال 1306 نمونه وار بود.

وی نخست نیروهای موتوریزه را به قم فرستاد و سپس وار دگور معصومه شد و پس از دستگیری شماری از ملایان دستور داد "شیخ محمد تقی (خزانه دار مسئول جمع آوری حقوق علما و طلاب و امام جماعت آنجا) را دمر خوابانیدند و شاه عصای ضخیم خود بر پشت او مینواخت و شیخ فریاد می زد یا امام زمان به فریاد برس!.. طلاب علوم دینی و علما و اهالی مذهبی قم از لعمال خشن و شدید شاه در حال بهت و حیرت بودند و هیچ تصور نمی کردند که کار به اینجا بگردد و شاه جرات چنین اقدامات سختی را که نسبت به آستانه و مقام روحانیت در انظار عامه توهین آمیز بود، نماید."⁽⁵⁾

در این زمینه می توان همسانی هایی میان رویکردهای رضاشاه و دیگر زمامداران بورژوایی اروپا و ژاپن در دوران گذار از فتوالیسم به سولیه داری برای مبارزه با سنتگرایان و روحانیون (ماقد پتر در روسیه) مشاهده کرد. دستگاه دولتی تازه و متمرکز، مجری قانون و حقوق بورژوازی، تأمین کننده امنیت و مالکیت سرمایه داری و استوار بر یک بوروکراسیم وابسته به شاه و یک ارتش غیر چادر نشین بود.⁽⁶⁾

می توان گفت که این دولتمداری نوین، بیش از دیگر شیوه های پیشین زمامداری، با دیوان سالاری (بوروکراسیم دولتی) متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار لشرافی-ساتراپی نوران کهن، همسانی داشت. این هم خوانی هم در گستره ی اداری و کشوری و لشکری و هم در پهنه ی دینی (کاهش نفوذ روحانیون و گسترش توان دیوان سالاران و بوروکرات ها) دیده می شد. این دگرگونی ساختاری بیش از همه بر کنش و واکنش های اقتصادی-اجتماعی تاثیر گذاشت و در پی آن رشد محسوسی دیده شد. برآیند آن کاهش فاصله در بیشتر شاخص های اقتصادی-اجتماعی بویژه با دو کشور

همتراز منطقه ای، ترکیه و مصر بود. در آستانه ی روی کار آمدن رضاشاه این دو کشور بزرگ منطقه، پیشرفته تر از ایران بودند (برای نمونه شمار دانش آموزان در مصر 635 هزار، در ترکیه 413 هزار و در ایران با جمعیتی برابر با این دو کشور تنها 74 هزار نفر⁽⁷⁻⁸⁾ بود).

شیوه ی دولتمداری در دوران رضاشاه و ویژگی های آن

اگر در سده ی گذشته از دیدگاه روبنایی بر جامعه ی ایران نگاهی بیندازیم، به گونه فشرده سه برش و گرایش برجسته خونمایی می کتد. نوران رضا شاه با روبنایی بیشتر سکولار، نوران زمامداری محمد رضاشاه با شیوه ای نیمه سکولار و پس از آن با گرایش هایی به گونه تعیین کتده بیگانه با سکولاریسم.

آن چه به مثابه ی شیوه ی دولتمداری و جهان بینی زمامداران ایران زیر نام سکولاریسم به آرایش کشیده شده، به چگونگی پیوند میان نولت و دستگاه زمامداری با آئین و دستگاه وابسته به آن باز می گردد. دوره ی نخست به ارزیابی کشیده شده، بیشتر بر جدایی دو دستگاه و کاهش نقش سنت گرایان در بافت روبنایی جامعه استوار بود. این روند به ویژه از سال های میانی

حکومت رضاشاه گسترش یافت و در سال‌های پایانی آن ژرفتر شد. در دوران دوم زیر سلطه‌ی شاه و دستگاه حاکمه او، کوشش در راه آشتی میان دوشیوه‌ی جهان‌بینی و گونه‌ی دولتمداری از راه‌های مستقیم و غیر مستقیم آشکار شد. پیامد آن از یک سو دگرگونی در بافت‌های سنتی اجتماعی، و از سوی دیگر بهره‌گیری از سنت برای حفظ ثبات سیاسی بود. در این برش شیوه‌های کم و بیش قاطع مبارزه با روحانیون در دوره‌ی رضاشاه کمتر به چشم می‌خورد و پروسه‌ی رشد پنهان و گاه آشکار سنت‌گرایی، چه در پاره‌ای از بافت‌های اجتماعی و باورهای توده‌ها، و چه در میان گروهی از سازمان‌های سیاسی و بخشی از اپوزیسیون، به شیوه‌های گوناگون و با رنگ‌های تودرتو آشکار می‌شود. در دوران پسین یا حکومت جمهوری اسلامی، گرایش عمده‌ی دستگاه زمامداری، آمیزش گسترده‌ی دولت و نهادهای وابسته به آن با دستگاه دینی بود. این گرایش از پیش از انقلاب بهمن نخست از چشم‌انداز دیدگاهی (نظری) بر نهادها و بلورهای اجتماعی بخشی از جامعه سایه نداشت و پس از آن علیرغم تشبیب و فزاینده‌ی به واقعیت روبنایی جامعه‌ی ایران و شیوه‌ی چیره‌ی کاربردی (عملی) زمامداری فراروید.

در دوران رضا شاه که سکولاریسم به مثابه یک جهان‌بینی و شیوه‌ی دولتمداری نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری روبنای اجتماعی بازی می‌کرد، نوگرایی‌ها هنوز از هر دو سو، چه دیدگاهی و چه کاربردی، ژرفای بایسته نیافتند. برداشت‌ها از نوگرایی سکولاریستی بیشتر ناروشن و تقلیدی، و شیوه‌های کاربردی تد و کم‌بازتاب و ناپیگیرانه بودند. اگرچه نگاه‌ها به باختر دوخته شده و کشورهای همسایه نیز به مثابه الگو در بستر اندیشه‌های نوگرایان بازتاب داشتند، ولی شناخت قانونمندی‌ها و پروسه‌های رشد و چگونگی کنش و واکنش‌های اجتماعی زمینه‌ساز و هدایت‌گر آن

جریانات، برای دست‌اندرکاران تا حدود زیادی ناآشنا بود. برداشت‌های بیشتر سطحی دیوانسالاران، در اجرای طرح‌هایی مانند لیس متحدالشکل و کلاه پهلوی و کشف حجاب بازتاب یافتند.⁽⁶⁷⁾ این جهان‌بینی چیره بر بورژوازی نوین‌یاد ایران که جلوه‌ای بود از ناسیونالیسم دوران گذار از فئودالیسم به مناسبات نوین سرمایه‌داری، علیرغم نارسایی‌های خود، در سده‌ی گذشته مانوس‌ترین بافت روبنایی در سنجش با شیوه‌های زمامداری دوران گذار در اروپای باختری بود. در هر دو شیوه‌ی نیمه سکولار (رژیم شاه) و ضد سکولار و تئوکراتیک زمامداری (جمهوری اسلامی)، از میزان همخوانی میان راه‌روپائی گذار از فئودالیسم و راه‌ایرانی گذار کلاسیک شد. بدین گونه در روند رویدادها از ژرفای نوگرایی سکولاریستی در حال شکل‌گیری، یا بازسازی دیوان‌سالاری کهن تمرکزگرا و سکولار و کم و بیش کارایی لشرافی-استانی دوره‌ی رضاشاه نیز، کم‌گردد.

سکولاریسم پهلوی نخستین، دارای پاره‌ای ویژگی‌ها بود. ساختار و استخوان‌بندی رژیم رضاشاه بر یک سیستم بوروکراتیک-نظامی تازه ایجاد شده، استوار می‌گشت. در این دستگاه زمامداری، ساختار دولت و نهادهای قانونی و ارتشی و پلیسی تخصصی‌تر شدند و این مجموعه آرام آرام به یک دستگاه گسترده‌ی حاکمه‌ی نوین فراروید. در این دستگاه پیچیده‌تر از دولت‌های دوران قاجار، نهادهای سنتی اگرچه در آغاز نقش بازی کردند، ولی به طور کلی حضور آنان در کنش و واکنش‌های اجتماعی-اقتصادی ناچیز بود. نودمان پهلوی، نخستین پادشاهی در ایران بود که نه با تکیه به نهادهای سنتی و غیر مذهبی کهن سال ایران مانند قبیله‌ها و ایل‌ها و عشیره‌ها مانند سلسله‌ی قاجارها، و نه بر بنیاد گرایش‌های منهدمی مانند پادشاهی صفوی، بر سر کار آمده بود.

پیش‌شرط ایجاد هر دگرگونی ژرف در جامعه یا انقلابی اجتماعی و فرهنگی، وجود لیدرهای کم و بیش سامان‌یافته و بسیج‌کننده است. اگرچه رویدادهای پانصد سال گذشته نگاه بی‌اندازیم، با دو کوشش کم و بیش موثر از سوی **زمامداران** برای رهائی کشور از واپس‌ماندگی روبرو می‌شویم. نخستین تلاش در جامعه‌ی حکومت صفوی با پیروی افراطی از اندیشه‌ی دینی (شیعه‌گری) و با آماج زنده کردن دوباره‌ی روح همبستگی ملی رخ نمود. نوین کوشش در پیکره‌ی رژیم پهلوی اول با گرایش باستان‌گرایانه و ارج نهادن به ارزش‌های پیش از اسلام، خودنمایی کرد. لیدرهای نخستین، آمیزه‌ای بود از بلورهای پیش و بویژه پس از چیرگی عرب‌ها بر ایران و لیدرهای دوم کوششی می‌نمود برای در آمیختن باورها و ارزش‌های خردگرای پیش از اسلام با جهان‌بینی‌ها و نگرش‌های عصر روشنگری در اروپا. پاره‌ای از پژوهشگران کوشش می‌کنند تا دیدگاه ناسیونال-پادشاهی بخشی از بورژوازی در راه رشد ایران را که در چهره‌ی رضا شاه پدیدار شد، برآید سیاست‌های سرمایه‌داری بلختر در ایران و نمود کنند. این گروه روند دگرگونی‌های درونی اجتماع ایران را نادیده می‌گیرند و از جمله گمان می‌کنند که تنها در پی سیاست استعمارگران و برای جلوگیری از نفوذ کشورهای چپ‌گرای اروپای خاوری، در ایران گرایش‌های ملی و باستان‌گرایانه تقویت شده بود. داده‌های در دست بسیاری از سده‌نوزده و آغاز سده‌ی بیست (از دوران قاجار و انقلاب مشروطه) اما، از رشد گرایش‌های سکولاریستی از جمله با درون‌ملیه‌ی باستان‌گرایانه، به مثابه‌ی جلوه‌ای از ناسیونالیسم بورژوازی رو به رشد ایران، پیش از به تخت شستن رضاشاه نشانه دارند.

دوران پهلوی اول، در کنار لیدرهای چیره‌ی ناسیونال-پادشاهی، آبهستن‌پیدایش چند جهان‌بینی تازه بود. جوانه‌های این نگرش‌های کم و بیش نوین

در سده‌ی نوزده و آغاز سده‌ی بیست آشکار شدند، در دوران بیست ساله‌ی حکومت رضا شاه علیرغم فشارهای سیاسی، کم و بیش سامان گرفتند و زمینه‌های دیدگاهی و کاربردی یافتند و در میان سال‌های 1320 تا 1332 در جامعه‌ی حزب‌ها و سازمان‌ها و جریان‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به میوه نشستند. اگر شرایط عینی را در این دوران دگرگونی‌های بیست ساله‌ی رضاشاه مانند، رشد صنعتی، افزایش شمار کارگران و مزدبگیران، بیشتر شدن شمار تکنوکرات‌ها و کارشناسان و لایه‌های میانی نوین شهری، رشد بورژوازی صنعتی و مالی و بازرگانی فراهم کردند، شرایط ذهنی را کاهش بیسواری، گسترش نهادهای نوین اجتماعی، کاهش تأثیر کانون‌های سنتی و دینی، آشنایی بیشتر با فرهنگ و تاریخ پیشین ایران و ناد و سندهای فرهنگی گسترده‌تر با باختر، زیر تأثیر خود گرفتند.

جهان‌بینی این دوران به گونه‌ی چیره ناسیونالیستی بود. ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی رو به رشد ایران، افزون بر نگرش ناسیونال-پادشاهی دستگاه زمامداری، دو جلوه‌ی دیگر نیز یافت. نخستین گرایش را ناسیونال-لیبرال و نومی را ناسیونال-سنتی می‌خوانیم. در شرایط رژیم غیردموکراتیک رضا شاه، این گرایش‌ها تنها به صورت محدود در رویدادها و دگرگونی‌های جامعه‌ی آن زمان اثر گذاشتند. اگر گرایش ناسیونال-لیبرال در بخش بزرگ خود همان جریانی بود که در آینده در پیکر جبهه ملی ایوان به رهبری محمد مصدق تبلور یافت گرایش ناسیونال-سنتی در چارچوب جریانات ملی-منهدمی در زیر رهبری کاشانی و همراهانش و نیز بخش کوچکی از جبهه ملی که بعدها به صورت نهضت آزادی سامان گرفت، خود را آشکار کرد.

هر سه اندیشه ی نلسیونال-پانشاهی و ناسیونال-لیبرال و ناسیونال-سنّتی اگرچه گوناگون می‌نمایند، بازتاب خواست‌های لایه‌های گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی در جامعه ی رو به رشد ایران اند و جلوه‌هایی هستند از ناسیونالیسم نوران گذار. پایگاه اجتماعی ناسیونال-پانشاهی‌ها بیشتر سرمایه داری مالی-صنعتی و کمتر بخش سنتی بازار است، در حالی که جریان های ناسیونال-لیبرال، اگرچه منافع سرمایه داری مالی-صنعتی را نیز بازتاب می دهند، ولی با بخش بزرگی از بازار و بازرگانان همراه اند. خاستگاه طبقاتی ناسیونال-سنّتی‌های ایران با منافع سرمایه داری صنعتی همخوانی چندانی ندارد. آنان بیشتر گرایش‌ها و آرزوها و منافع بخش بازرگانی سنتی و بازار و خواست های خرده بورژوازی سنتی را انعکاس می دهند. طیرغم درگیری‌ها و تنش‌های تند و گاه کد میان گروه‌های سه گانه که تاریخ دو سده ی گذشته را رقم زده اند، هر سه جهان بینی بسته به زمان و مکان و شرایط به درجات گوناگون گرایش های ضد استعماری و استقلال طلبانه از خود بروز می‌دهند. اگر ناسیونال-پانشاهی‌ها از در سازش مرحله ای کوچک و بزرگ برای بست یافتن به استقلال نسبی در برابر کشورهای سرمایه داری به منظور تحمیل خود به عنوان شریک و نه نوکر سرمایه داری جهانی روی می‌آورند (مانند علی اکبر داور)⁽⁸⁾، ناسیونال-لیبرال‌ها با وجود بهره‌گیری از پاره ای سیاست های سازش کارانه، در کم کردن نفوذ انحصارهای بین المللی و سیاست های استعماری و دستیابی به استقلال ملی، شیوه‌های قاطع تری پیش می‌گیرند (مانند محمد مصدق). سیاست نلسیونال-سنّتی‌ها برای دستیابی به استقلال ملی که از سوی از پشتیبانی نهادهای سنتی مانند بازار و دستگله روحانیت و از سوی دیگر از رابطه ی نزدیک تر با توده‌های سنتی به دلیل نزدیکی باورهایشان با آنان

برخوردارند، با وجود همسانی های بسیار با بخشی از ناسیونال-لیبرال‌ها، رادیکال تر ولی واپس گرایانه است (نمونه کاشانی). پرسش این است که آیا می‌توان میان این سه گرایش ناسیونالیستی در دوران رضاشاه عناصر دمکراتیک جستجو کرد. نگارنده با دیدگاه آن دسته از پژوهندگان ایرانی و خارجی که بر عنصر استقلال طلبانه و ضد استعماری جنبش مشروطه و پس از آن در ایران تاکید کرده و حضور عناصر دمکراتیک برای آزادی های همه سویی سرمایه داری را حتی در میان بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون کم‌رنگ دیده اند، باور دارد. اگرچه در دوران مشروطه جهان بینی‌ها و اندیشه‌ها هنوز سامان نیافته، و ارگان و سازمان های متشکل کم‌یاب و کم تاثیرند، ولی در همان جلوه‌های اندیشه ای جاری و شیوه‌های برخورد مبرزان با یکدیگر نیز، کمتر می‌توان نشانی از گرایش به دمکراسی واقعی مشاهده کرد. دشوار می‌توان گمان کرد که رهبران مبارزات مشروطه و پس از آن، در صورت دستیابی به حکومت، می‌توانستند گسترش دهنده ی دمکراسی بورژوازی اروپایی در ایران باشند. به گفته ی دیگر جریانات ناسیونال-لیبرال و ناسیونال-سنّتی، اگرچه بیشتر از نلسیونال-پانشاهی‌ها ز ملمدار خواهان دمکراسی و آزادی بودند ولی لبه ی تیز خولست های آنان عمده‌تاً متوجه مسائل مربوط به استقلال کشور و قطع نفوذ خارجی در ایران بود تا پیاده کردن دمکراسی همه سویی ی بورژوازی⁽⁹⁾. بیپرده نبود که در پی ناسامانی های پایان دوره ی قاجار، بخش بزرگی از نیروهای ناسیونالیست (از رضاخان گرفته تا مدرس) در فکر کودتا در کشور بودند. در کنار سه جریان نماینده ی بورژوازی، می‌بایست به حضور گرایش تازه ای که زیر تاثیر جریان های چپ در جهان به ویژه در کشور همسایه ایران روسیه قرار می‌گرفت و بعدها اتحاد شوروی شکل گرفته بود، اشاره کرد. گرایشات

چپ در ایران که از زمان انقلاب مشروطه و کمی پیش از آن دیده می‌شدند و در پیکر سازمان هایی مانند لجمعیون عامیون و چهره‌هایی مانند حیدر عموغلی جلوه یافتند، بیشتر خواست های لایه‌های پائین اجتماعی و بخشی از روشنفکران را بازتاب می‌داند.⁽¹⁰⁾ بخش رادیکال این گرایش در آینده به پشتیبانی از طبقه ی کارگر رو به پیدایش و خرده بورژوازی و دهقانان تکیه کرد و به سازمان یافته‌ترین ارگان سیاسی در تاریخ معاصر ایران فراروید. جریان چپ در ایران که گرایش های لئونیستی از خود بروز می‌داد، خواستار عدم وابستگی و قطع نفوذ همه سویی سرمایه داری جهانی در ایران بود و همزمان با آن اجرای رادیکال اقتصاد سوسیالیستی و ضد سرمایه داری را طلب می‌کرد. در صورت روی کار آمدن چپ‌ها، می‌توانست رویدادهای مانند چین یا ویتنام تاریخ سرزمین ما را هاشور بزند.

در نوران رضا شاه تاثیر جهان بینی چیره ی سکولار و بلستان گرا و بالنسبه دین‌گریز را می‌توان بر هر دو جریان ناسیونال-لیبرال و ناسیونال-سنّتی، حتی بر جریان چپ و بر بخش بزرگی از سیاستمداران و لئونیست‌ها و هنرمندان آن نوران دید. اگر رضا شاه به ویژه، زمینه‌های عینی برای کاهش نفوذ سنتگراییان در ایران را فراهم می‌کرد (مانند کاهش توان اقتصادی نهاد های سنتی، حذف روحانیون از بخش آموزش، جانشین کردن ارگان های تازه به جای نهادهای پیشین قضاوت)، بخش بزرگی از کارگزاران گرایش های گوناگون اجتماعی بر این بستر، زمینه‌های ذهنی نوزایی ایران را فراهم می‌ساختند: نیما که در کارهای خود به مسطوره‌های پیش از اسلام نیز نگاه آشنایی داشت، در ساختار و درون مایه ی شعر فارسی دگرگونی آفرید و چنان نوگرایی ژرفی را بنیان گذاشت که تا چندی شعر ایران را زیر تاثیر خود گرفت، هدایت در مقام نویسنده ای برجسته به کلکش در جامعه ی

سنّتی و نارسایی‌ها و ریشه‌های تاریخی آن روی آورد و از جمله، سنتگراییان را در جامه ی پاره ای داستان های هنرمندانه ی خود زیر ضربه گرفت، کسروی در جایگاه تاریخ‌شناسی تیزبین و نویسنده ای دلیر، پرچم مبارزه با سنت گرایی را برداشت و بر سر این راه جان خود را فدا کرد و ارانی که لئونیستی بود توده خواه و فرهیخته، با حفظ گرایش های چپ به ارزش های تاریخی و قدار ملدو و در راه آرمان های خود کشته شد. از دیدگاه دیگری نیز می‌توان به ویژگی‌های دولتمداری در دوران رضاشاه نگریست. این ویژگی که نه تنها با این برش تاریخی، بلکه با تمام دوره‌های تاریخ کونی ایران ارتباط پیدا می‌کند، به چگونگی پایگاه اجتماعی زمامداری باز می‌گردد. برای کشورهای رو به رشد داشتن حکومت های دارای یک پایگاه اجتماعی گسترده، یکی از مهمترین ضامن های پیشرفت همه سویی و پیروگی بر واپس ملدگی است. در پرتو وجود حلقه‌های محکم و رابط میان توده‌ها و زمامداران، از سویی زمینه برای امنیت اجتماعی و ثبات و پیشرفت پایدار فراهم می‌شود و از سوی دیگر از میزان ضربه پذیری حکومت‌های ملی در برابر نیرنگ‌ها و دست درازی های کشورهای استعماری کاسته می‌شود. واقعیت این است که خصلت تعیین کننده ی نگرانی‌های اجتماعی در بخش بزرگی از کشورهای رو به رشد، هنوز ملی-دمکراتیک (ویژه ضد استعماری) است. نمونه‌های تاریخی در این برش زمانی، مانند دخالت‌های سیاسی و نظامی خارجی در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن و حتی بر کناری رضا شاه از زمامداری ایران در جریان لفظ نظامی همزمان با جنگ جهانی دوم ابعاد دشواری‌ها برای رهایی از واپس ملدگی را نشان می‌دهند بی گمان در صورت وجود حکومت‌های دارای پایگاه گسترده، لجرای این سیاست‌های دخالت جویانه از سوی کشورهای صنعتی، با سدها و موانع بزرگتری روبرو می‌شد.

پرسش این است که با بهره گیری از چه ابزارهای روبنایی در بستر دگرگونی های زیر بنایی، می توان بر بشواری رابطه ی توده ها و زمامداران در برش چیرگی بر واپس ماندگی در کشورهای رو به رشد چیره شد. تجربه ایران و کشورهای همانند ایران در آسیا و امریکای لاتین و افریقا نشان می دهند که وجود یک لندیسه ی بسیج گر و کم و بیش پیشرفته، پیش شرط رهایی از بندهای واپس ماندگی و دستیابی به استقلال، هم در چارچوب رژیم های بورژوا-ملی و هم در میان حکومت های چپ گراست. در دوران رضاشاه با یک دستگاه لندیسه ی ملی و بلستان گرای کم و بیش روشن، که نه تنها با بخشی از ابزارهای دولتمداری تاریخی ایران، بلکه با پاره ای از دستاوردهای باختر در هم آمیخته بود، روبرو گشتیم. این جهان بینی ناسیونال-پادشاهی اما، هنوز تدوین شده نبود و برای دستیابی به پشتیبانی توده ها، ابزارهای ضرور را در اختیار نداشت، چرا که به نیازهای روزمره توده ها پاسخ روشن نمی داد. از سوی دیگر همین جهان بینی بورژوایی سامان نایافته نیز برای نزدیکی به توده ها، گسرتدن دیدگاهها و جلب پشتیبانی آنان، ابزار گویز بود. به این معنی که نه مانند کشورهای چپگرا بر یک حزب متمرکز و سازمان ها و نهادهای کناری آن استوار بود (ماقد چین) و نه همچون کشورهای رو به رشد مدلی باختری و نسبتا کامیاب، به یک یا چند حزب و سازمان کم و بیش فشرده و منسجم که ارتباط میان سولیه داری داخلی و مردم را برقرار کند، تکیه می زد (مانند هندوستان). دستگاه زمامداری در این برش بریک ساختار بوروکراتیک کم و بیش کارا ولی غیر دمکراتیک و جدا از توده ها بنا شده بود.

پادشاهی رضاشاه را می توان از چشم انداز پایگاه توده ای به سه برش بخش کرد. بخش نخستین که او از پایگاه کم و بیش مطلوبی با تکیه بیشتر به نهادهای سنتی برخوردار بود. نمونه اش را ترکیب کابینه و چگونگی به

پادشاهی رسیدن او نشان می داد، همانا کنار آمدن با روحانیون و بخشی از اشرافیت دوران قاجار.⁽⁶¹⁾

دوران دوم که برش تثبیت موقعیت از دیدگاه نظامی و اقتصادی و کم و بیش اجتماعی بود و بیشتر سالهای میانی زمامداری او را در بر می گرفت. در این بستر رشد لایه های میانی و کارگران و مزدگیران و تکنوکراتها برجسته بود و می توان آن را مرحله آغاز شکاف میان توده ها و دستگاه حاکمه ارزیابی کرد. بویژه نبود لرگتها و ساز متهایی که بتوانند میان جهان بینی ناسیونال-پادشاهی و بخشی از دیدگاه های لایه های روشنفکری و میانی جامعه ی شهری رابطه برقرار سازند، در این مرحله به چشم می خورد. ضرورت این سازمانها بیشتر آن جا آشکار می شد که رضاشاه همگام با تثبیت موقعیت خویش، از نهادهای سنتی و روحانیون هر چه بیشتر فاصله می گرفت و دست به دگرگونی های تازه ای در ساختار اجتماعی می زد که چه از دیدگاه عینی و چه از نقطه نظر ذهنی، مدرنیسم ویژه ی این نوره را برجسته می کرد و به این گونه بخشی از پشتیبانان سنتی خود را از دست می داد.

دوران سوم که سالهای پایانی حکومت او را در بر می گرفت، آغاز شدت گرفتن سرکوبها و گرایش به شیوه های تند زمامداری بود. بیجا نبود زمانی که رضاشاه برای اجرای آماج های ناسیونال-پادشاهی اش به آلمان گرایش پیدا کرد و در پی این سیاست از کار بر کنار و از ایران رده شد، نه با پشتیبانی توده ها، بلکه با خرسندی بخش گسترده ای از نیروهای ناسیونال-لیبرال و نلسیونال سنتی و چپ گرا روبرو گردید. دستگاه زمامداری رضاشاه علیرغم گرایش های نوگرایانه ی خود، از چشم انداز چگونگی ایجاد رابطه با توده ها واپسگرا بود و استوار بر شیوه های کهن سال زمامداری خودگامه.

آیا برای رژیم های خود گامه ی سولیه داری در کشورهای رو به رشد، با الگوبرداری از کشورهای باختری در مراحل پیشین فرارویی از فئودالیسم به بورژوازی، و نیز حکومت های چپگرای رو به رشد، افزون بر تکیه بر نهادهای نوین اجتماعی ماقد لزاب و سازمانها و سندیکاها می توان به ابزار دیگری رو آورد. در هر دو نمونه می شود یک پدیده را مشاهده کرد و آن وجود سیستم حمایت های اجتماعی دولتی و کم و بیش کارساز برای تامین نیازهای لایه های پائین اجتماعی و کوشش برای کاهش شکاف طبقاتی و مالی و جلوگیری از تنش های تند اجتماعی است. اگر احزاب و سازمانها و نهادهای اجتماعی در جامعه های صنعتی پیشرفته، زمینه ی ذهنی ثبات و آرامش اجتماعی را فراهم می سازند، سیستم حمایت های اجتماعی بخشی از شرایط عینی (اقتصادی) برای پیوند زمامداران و توده ها را مهیا می کند. در این زمینه می توان در میان کشورهای باختری صنعتی به نمونه آلمان در سده ی نوزده و آغاز سده ی بیست نگاهی انداخت و از آزمون های آن بهره جست. افزون بر آن در میان کشورهای رو به رشد چپ گرا با اقتصاد متمرکز و سیستم تک حزبی نیز می شود از داده های کشورهایمانند چین، علیرغم نارسایی های آن، سود برد.

سالهای پس از برکناری رضاشاه از آن جا که دوران کاهش خودگامگی و تمرکز سیاسی بود، پیدایش احزاب و سازمانتهای کم و بیش دارای برنامه و سمت گیری مشخص را در پی داشت. در پهنه ی سیاسی کشور اگر جریان های ناسیونال-پادشاهی و نلسیونال سنتی کم اثرتر بودند، گروه های ناسیونال-لیبرال و چپ گراها از وزنه ی سنگین تری برخوردار گشتند. با وجودی که جریان های سنتی بورژوازی ایران (مانند کاشانی و همراهان) هنوز نقش ویژه ای در رویدادهای سیاسی بازی می کردند، ولی به دلیل تاثیرات نوگرایانه حکومت رضاشاه، از پایگاه گسسته ی آنان در قیاس با دو

جریان ناسیونال-لیبرال (جبهه ملی) و چپ گرایان (حزب توده ایران) کاسته شده بود. پایگاه اجتماعی جریانات نلسیونال-لیبرال را بیشتر سرمایه داری مالی-صنعتی و نیز تا حدی بورژوازی بزرگانی و بازار تشکیل می داد. حزب توده ایران بیشتر بر خولست های طبقه ی کارگر صنعتی، بخشی از لایه های میانی شهری و خرده بورژوازی و دهقانان تاکید می ورزید. جناح ناسیونال سنتی که با چپ گرایان نشمنی می ورزید، نخست در جناح جبهه ملی و بورژوا-لیبرال ها سنگر گرفت و سپس در پی بروز اختلافاتی به سوی شاه و همراهانش (ناسیونال پادشاهی ها) نزدیک شد.

این دگرگونی (همراهی بخشی از روحانیون با شاه) در سیاستهای جناح ناسیونال-پادشاهی از اهمیت برجسته ی تاریخی، بویژه در سیر تحولات آینده ی ایران، برخوردار بود. بدین معنی که بورژوازی مالی-صنعتی ایران که در دوران رضاشاه بیشتر بر جهان بینی سکولار و باستان گرا استوار می گشت، از این گرایش گام به گام فاصله گرفت و برای حفظ منافع و پایگاه های خود و به منظور مقابله با چپگرایان و لیبرالها، به سیاست آشتی دین و دستگاه زمامداری روی آورد و از نهادهای سنتی برای ارتباط گیری با توده ها بهره گرفت. بدین گونه جریان ناسیونال-پادشاهی، خواسته یا ناخواسته، به سوی جهان بینی نیمه سکولار و کمی دور از بلستان گرای، برای حفظ منافع خود، کشانده شدند. در این دگرگونی سیاست خارجی کشورهای استعمارگر بویژه انگلستان بی تاثیر نبود.

نقطه ی اوج کوشش برای تحول ژرفتر در جامعه و کاهش نفوذ جناح ناسیونال-پادشاهی و هودارانانشان، به سالهای 1330-1332 باز می گشت. در این نوره نیز ماقد دوران انقلاب مشروطه و آغاز دوره ی رضاشاه، محور مبارزه برگرد خولستهای استقلال طلبانه و ضد استعماری می چرخید. مصدق و یارانش که منافع برخی از جناحهای بورژوازی ایران را بازتاب

می‌داند و در جبهه ملی طیفهای گوناگون لایه‌های شهری را گرد آورده بودند، هنوز تا دست یافتن به یک پلاتفرم سیلیسی روشن فاصله داشتند. مصدق خود بعدها اذعان کرد که تنها زندگی لاش برنامه ی وی بوده است. سیر رویدادها نیز نشان می‌داد که ناسیونال-لیبرال‌های ایران فاقد برنامه منسجم و بایسته و همه سویه برای حال و آینده ی کشور بودند. این در حالی بود که چپگرایان هم در زمینه ی برنامه ریزی و هم در پهنه ی سازماندهی، جایگاه بهتری داشتند.⁽⁶²⁾

افزون بر فقدان برنامه ی روشن سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، گرایش برای پیوند با توده‌ها و سازمندی آنان محدود بود. مصدق نخست به احزاب گوناگون بی پشتوانه یا کم پشتوانه و نیز نهادهای سنتی رو آورد و در جریان مبارزات، بخشی از بندهای ارتباطی خود را با توده‌ها از طریق قطع رابطه با کاشانی از دست داد. چشم اسفندیار جنبش ملی کردن نفت، نبود پایگاه گسترده و سازمان‌های کارا و فعال توده ای بر گرد جریانات ناسیونال-لیبرال بود. مصدق خود از لایه‌های بالای جامعه برخاسته بود و نیازی در جلب گسترده ی توده‌ها برای بستن به آماج های خود نمی‌دید. در هندوستان گاندی و نهر و در چین ماؤ، در همان دوران پیگیرانه یک مبارزه ی کامیابانه ی همگانی و مردمی را سازمان داده و به نتیجه رسانده بودند.⁽⁶³⁾ افزون بر آن، تزلزل‌ها و کشاکش های نیروهای گوناگون اجتماعی درون این جنبش نیز دشواری می‌آفرید.

در دوران ملی شدن نفت تنگ شدن پایگاه مردمی و فشار شدید مخالفین از جناح ناسیونال-پادشاهی بر جنبش بورژوا-لیبرال سه بلزتاب داشت: نخست گرایش به اقدامات غیر دمکراتیک از جمله بستن مجلس، دوم کوشش برای جلب نظر و پشتیبانی سیاسی و اقتصادی آمریکا از حکومت لیبرالها در برابر

فشارهای مستقیم و غیر مستقیم انگلستان و سوم همکاری نیم بند با حزب توده ایران که دارای سازمان توده ای و توان بسیج‌گر بود. اگر رضاشاه برای رهایی از فشارهای انگلستان به آلمان روی آورد، مصدق برای ملی کردن نفت و دست یابی به استقلال ایران به جای بهره گیری فعال و همه سویه از توده‌های پشتیبان اش، کوشش کرد بیشتر از آمریکا کمک دریافت کند.

درباره مصدق و جبهه ملی و شکست روند دمکراتیزه کردن جامعه ایران بسیار سخن رفته است. بر پایه اقدامات و موضع گیری‌ها و زمینه های عینی و ذهنی جریان ناسیونال-لیبرال بورژوازی ایران، می‌توان گمان کرد که پروسه ی آغاز شده در دوران پایانی حکومت او و روی آوری اش به ابزارهای غیر دمکراتیک در صورت کامیابی در سیاستهای خود و دستیابی به قدرت، رفته رفته ژرفا می‌یافت.

بخشی از همان پیش زمینه‌هایی که رضاشاه را به سوی یک حکومت خودکامه سوق دادند، در مورد مصدق نیز تا حدودی صادقند. مصدق از سوئی فاقد یک برنامه ی روشن برای پیشرفت همه سویه ی اجتماعی و اقتصادی بود و از سوی دیگر سازمان گریز می‌نمود و بی‌بلور به توان توده‌های میلیونی. هم چنین بنا به خاستگاه طبقاتی خود، در اتخاذ سیاستهای قاطع ضد استعماری بر علیه همه ی جناحهای سرمایه داری خارجی(نه تنها انگلستان) ناپیگیری از خود نشان می‌داد. نمونه‌های مشابه کشورهای جهان سوم با گرایش های همسان که سیاست ناپایدار بورژوازی داخلی را بازتاب داده‌اند، نتایج شریک تری را نگه نداده‌اند و در خطوط عمده در یک سو گام نهاده‌اند: ناتوانی در سالمدهی دشواریهای اقتصادی-اجتماعی دوران گذار در چشم انداز داخلی، و سازش و عدم قاطعیت در برخورد با سیاست های استعماری در بستر جهانی. نمونه‌های مصر، ترکیه، عربستان، عراق و

ایران(چه در دوران رضاشاه و محمدرضاشاه و چه در دوران هشت ساله ی توان گیری اصلاح طلبان یا خویشاوندان سیاسی جبهه ی ملی در دوران جمهوری اسلامی و چه در دیگر برش های حکومت ولایت فقیه)، گذشته از نوع حکومت های آنان، شاهدهی هستند از نارسایی های نظام های حاکم غیر دمکراتیک و ناتوان در کشورهای رو به رشد منطقه.

چالش ها و بن بست های زمامداری پس از کونتا

در سالهای پس از کودتای 28 مرداد 1332 از آن جا که دستگاه زمامداری تازه، زائیده ی سرکوب یک جنبش بزرگ ملی بود، نمی‌توان از یک شیوه ی روشن و کم و بیش پایدار در بافت سیلیسی و روبنایی نشانی یافت. اگر چه همگام با ناروشنی سیاست اقتصادی، با نشیب و فرازهای سیلیسی و اجتماعی روبرو گشتیم، اما در همان سال های آغازین برش تازه و پیش از اجرای اصلاحات ارضی و ایجاد فرورمهای نوین، روند گام به گام ایجاد یک دستگاه بوروکراتیک-پلیسی متمرکز و زیر نفوذ شخص شاه در حال شکل گرفتن بود. در گام نخست زاهدی(نخست وزیر) از گردونه ی سیاسی تا حدودی حذف گردید. در پی کنش و واکنش هایی امینی، یکی از نخست وزیوان دوران اصلاحات ارضی نیز از صحنه ی فعال سیاسی خارج شد و

با نخست وزیر منصور، سنگ فرش های سیاسی رفته رفته در جهت ایجاد یک حکومت خودکامه شکل گرفت و زمینه برای پلیسی شدن بیشتر فراهم شد.⁽⁴⁾

گذشته از شکل دستگاه زمامداری که دیگرگون شد و به شیوه های شناخته شده ی پیشین، پس از یک وقفه ی کوتاه مدت باز گشت، در جهان بینی بورژوازی حاکم نیز چرخش های تازه ای رخ داد. در نگرش نوین، باستان گرایی به طور محسوس به کلاری نهاده شد و به جای آن کوشش گردید به وزن دو عنصر دیگر برای تحکیم پایه های دستگاه دولتمداری افزوده شود: نخست اینکه رژیم سعی می نمود با تظاهر به باورهای دینی و جلب همکاری و پشتیبانی بخش هایی از روحانیت، از سوی به توده ها نزدیک شود و برای خود کسب حیثیت کند و از سوی دیگر از نفوذ چپ گرایان و رشد گرایشات دمکراتیک در جامعه بکاهد. دگرگونی دوم به بهره گیری ناهنجار و کم و بیش یک سویه و بی ژرفا از فرهنگ بلختر و گسترش آن در جامعه باز می گشت. بخش مهمی از پایه کنندگان و مبلغین این سمت گیری، خود پرورش یافته و آموزش دیده ی باختر بودند. برای نمونه منصور و هویدا و بخش بزرگی از اعضای سازمان برنامه و بودجه به این گروه تعلق داشتند.⁽⁵⁾

بدین گونه در این برش، بر خلاف دوران رضاشاه، با یک جهان بینی نیمه سکولار و روبرو گشتیم که از یک سو در درون متضاد و با بافت جامعه کم و بیش بیگانه بود و از سوی دیگر با فرهنگ و تاریخ ایران همبستگی ژرف دوران پیشین را نداشت.

در دوران رضاشاه با در پیش گرفتن شیوه ای سکولار بر دو بنیان، نخست بر پایه ی فرهنگ کشورهای سرمایه داری بلختری و دوم با تکیه به ارزشهای باستانی پیش از اسلام، زمینه های فرهنگی مناسب تری برای

چپگرایی بر واپس گرایی و در هم شکستن بندهای اجتماعی، فراهم گردید. بوروکراتیسم سکولار و متمرکز دوران رضاشاه، از دیدگاه عینی، پهنه ی نفوذ اقتصادی بازار سنتی را تنگ و از دیدگاه ذهنی، باورهای دینی در لایه های سنتی شهرنشین را، سست می کرد.

بیگانگی سیاست های رژیم شاه با نیازها و خواستهای بخش بزرگی از نیروهای اجتماعی، از جمله اپوزیسیون، برآیندی بود از دست یافتن زورمداران ی دوباره ی دربار به حکومت. از خود بیگدگی و ناهنجاری در جهان بینی رژیم شاه، از سوی دیگر محملی شد برای گسترش واپس گرایی فرهنگی و ستیز پنهان با نوگرایی در بخشی از نیروهای چپ و میانه و راست جامعه که نیروی محرک خود را به طور عمده در لایه های میانی و توده های شهری می یافتند.

این توده ی شهری با دیرینه ی کوتاه مدت شهرنشین و ریشه های درازگاه روستایی، علیرغم دگرگونی هایی، هنوز تا حدودی سنتی و واپس گرا بود و در برابر تغییرات قد و شتابان اجتماعی در راستای فرهنگ نوین سرمایه داری، پایداری می کرد. رگه های گرایشات واپس گراییه ی این لایه های میانی به ویژه در جامعه ی شهری، بی استثنا در همه ی جریان های سیاسی ایران به درجات گوناگون حضور داشت و هنوز نیز حضور دارد. بدین گونه روبنای نیمه سکولار در دوران پهلوی دوم از خود بیگانه بود و علیرغم ظاهر مدرن خود، درون مایه ای واپس گرا داشت و در حقیقت امر جریانات سنتی را توان می بخشید.

گذشته از نارسائی روبنای گفته شده، از چشم انداز برنامه ای نیز نمی توان جز در دوران اصلاحات ارضی، با یک پلاتنوم کم و بیش مدون و دکتورین روشن برای بهبود ساختارهای اجتماعی روبرو شد. اصلاحات ارضی شاه آینه ای بود از دکتورین امریکایی رایج آن زمان برای کشورهای جهان سوم و

کوشش برای کاهش تنش های اجتماعی و اقتصادی در روستاها و شهرها، در چارچوب گسترش مناسبات سرمایه ناری در جامعه.

برنامه و دکتورین ناروشن دستگاه زمامداری خودکامه، تبلور خود را در چگونگی سازمان دهی احزاب و سازمان ها و نهادهای اجتماعی نشان می داد. اگر در روند صنعتی شدن جامعه بویژه پس از افزایش درآمدهای نفتی، با گسترش ارگانهای تخصصی و بهبود کار سازمان های دولتی و نیمه دولتی و نیز بخش خصوصی روبرو گشتیم، در زمینه احزاب و سازمان های اجتماعی به دلیل بی برنامه گی و گرایش به تمرکز بیشتر، تمایل چندانی برای کارکردن نهادهای اجتماعی نماینده ی بورژوازی صنعتی-بوروکراتیک برای ایجاد پیوند با توده ها وجود نداشت. از دوحزب نسبتا بزرگ و قانونی موجود، تنها پیکره ای بی درون مایه بلزمله که به طور عمده ابزاری بودند کم تأثیر در دست شاه. تنگ تر شدن پایگاه اجتماعی و بی برنامه گی بورژوازی ناسیونال-پادشاهی را می توان از جمله در تک حزبی گشتن و فرمایشی شدن همین ارگان های بی بنیان نیز جستجو کرد. بدین گونه نخست حزب رستخیز در سال 1353 جانشین نو حزب ایران نوین (پیشتر ملیون) و حزب مردم شد و سپس این حزب هم دچار بحران گردید و نزدیک ترین همراهان دستگاه زمامداری نیز خولسته یا ناخولسته به گروه های اپوزیسیون پیوستند.⁽⁶⁾

شاید بتوان فاصله ی میان سال های میان کودتا تا سرنگونی شاه را از دیدگاه پایگاه اجتماعی و وفاداری دستگاه زمامداری به دمکراسی بورژوازی، به سه برش بخش کرد. در بخش آغازین که زمامداری شاه، موده ریگ کودتا بود و دستگاه تازه پایگاه کوچکی در میان لایه های پائینی و بالایی جامعه داشت، در نتیجه ی جنبش دمکراتیک سال های 1320 تا 1332 هنوز زمینه برای انحصاری کردن همه سویه فراهم نبود. پایگاه تنگ رژیم شاه را مبارزات سلاهای دهه سی، از آن میان افزایش شمار اعتصاب های کارگری

که گاه به رویارویی مسلحانه نیز کشیده می شد و مبارزات بازاریان و مذهبیون به رهبری خمینی در آغاز دهه چهل بازتاب می داد.⁽⁷⁾ نبود خود کامگی مطلق شاه را، شبیه آن چه که در دهه ی پنجاه آشکار گردید، از جمله حضور نخست وزیرانی کم و بیش مستقل و دارای رای چون زاهدی و امینی آشکار می کرد.

دوران دوم که سلاهای پس از اصلاحات ارضی تا افزایش قیمت نفت در آغاز دهه ی پنجاه را در بر می گرفت، می توان دوران ثبات نسبی رژیم شاه دانست. در این برش، حکومت پس از کودتا امکان یافت تا حدودی بر بی اعتمادی توده ها و بخشی از اپوزیسیون چیره شود و از جایگاه اجتماعی نسبی برخوردار گردد. این دگرگونی اما، بیشتر بر دستاوردهای اقتصادی و دگرگونی ها در دستگاه بوروکراتیک و اناری مانند بهبود سازمان های آموزشی و بهداشتی و برنامه ریزی استوار بود و نه بر پایه ی بنیادی شدن نهادهای اجتماعی و بهبود کارایی سازمانها و احزاب بورژوازی و افزایش نفوذ اجتماعی آنان. ثبات نسبی اقتصادی، آثار خود را از جمله در کاهش نسبی شمار اعتصابات آشکار می کرد و ناکارایی احزاب و سازمانهای بورژوازی، نشانه های را از یک سو در عملکرد نارسای حزب های درباری و سندیکاها نیمه دولتی و از سوی دیگر در گسترش فعالیت های پلیسی ساواک و دیگر ارگان های پلسداری از زمامداری هویدا می نمود.

دوران سوم که سلاهای دهه ی پنجاه را در بر می گرفت، آینه ی تمام نمای بود از کاهش پایگاه اجتماعی و یک قطبی شدن ساختار زمامداری. دو روند به گسترش خود کامگی و تمرکز دستگاه زمامداری تأثیر چشم گیر داشتند: نخست افزایش درآمدهای نفتی و رهایی دولت از دشواری های مالی و نقش سنگین تر دستگاه بوروکراتیک در کشتن و واکنشهای اجتماعی و اقتصادی و سلسلی، دوم افزایش شمار کارگران و مزد بگیران و کارشناسان و بویژه

لایه های میانی شهری در پی رشد شتابان صنعتی. افزایش توان اقتصادی و مالی دولت زمینه را برای انحصاری کردن بیشتر حاکمیت فراهم کرد و ناتوانی روبنای سیاسی، چه روبنای فرهنگی و چه نهادهای اجتماعی بورژوازی در جابجایی توده ها، بهره گیری گسترده تر از ابزارهای پلیسی را در دستور کار قرار داد. نشانه های پلیسی شدن حکومت و انحصاری گشتن زمامداری را از جمله در نمونه های زیر می شد ذکر است: سرکوب بیشتر اعتصابات کارگری، حضور گاردهای ویژه در دانشگاه ها و افزایش شمار زندانیان سیاسی.

در سیاست خارجی و چگونگی برخورد با کشورهای استعمارگر نیز می توان در سه برش مورد نظر گرایش های گوناگونی دید. در برش نخستین به دلیل ناپایداری اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در سلهای پس از کودتا، سیاست چیره، نموداری بود از سازش و همراهی با انحصارهای سرمایه داری و نمایندگان آنان. این امر را می شد برای نمونه در زمینه ی قرارداد تازه با کنسرسیوم پس از جنبش ملی شدن نفت، همراهی با دکتورین های سیاست خارجی امریکا و دریافت کمک های مالی آشکار کرد.

شیوه ی برخورد رژیم شاه با انحصارهای بین المللی پس از اصلاحات ارضی تا آغاز دهه ی پنجاه را می توان سیاست سازش مشروط ارزیابی کرد. در این بخش، از اصلاحات ارضی تفسیر و برداشت ویژه ای فراتر از دکتورین امریکایی عرضه می شود و دولت پس از کودتا کوشش می کند، بر روند رویدادها تأثیرات مستقل بیشتری بگذارد.

برش سوم هنگامه ی سیاست داخلی و خارجی کم و بیش مستقل بود. موضع گیری ایران در ارتباط با نفت و جایگاه ویژه ی ایران در سازمان اوپک، سیاست نظامی ویژه ی داخلی و خارجی، گرایش های تازه برای

همکاری اقتصادی حتی با کشورهای اروپای خاوری را می توان نشانه هایی از این موضع گیری ها دانست.

ترکیب پایگاه طبقاتی رژیم شاه همگام با دگرگونی ها و پیامدهای اصلاحات ارضی دچار تغییراتی شد. آن چه به عنوان انقلاب سفید مطرح گردید، علیرغم همگی نارسایی هایش، توانست بر باز مانده های مناسبات فئودالی ضربه ی پایانی را وارد کند و از درون این فروپاشی، لایه ی کم و بیش تازه ای فراروئید که می توان آن را موتور رشد اقتصادی دهه چهل و بیست و نه پنجاه نامید بورژوازی مالی صنعتی نوین که خصلتی سخت بوروکراتیک داشت و به درآمدهای نفتی تکیه زده بود، بویژه سه گروه اجتماعی را در بر می گرفت: نخست بخشهای بالایی دستگاه زمامداری، دوم گروه بزرگی از سرمایه داران بخش صنعتی و بازرگانی پیشین که از سرمایه ی نسبتاً هنگفتی برخوردار شده بودند و سوم بخشهایی از مالکین زمینی که در پس پیاده شدن اصلاحات ارضی و پیش از آن، از مناسبات اقتصادی بسته ی فئودالی کنده شده و به بازار نوین سرمایه پیوسته بودند. از میان سوان رژیم می توان از جمله به خاندان پهلوی و از آن میان به اشرف اشاره کرد. گروه سرمایه داران صنعتی و مالی و بازرگانی شامل کسانی می شدند مانند خیامی و در میان مالکین بزرگ پیشین کسانی مانند علم از جایگاهی برخوردار بودند.⁽⁶⁸⁻⁶⁹⁾

دستگاه نوین سرمایه داری مالی صنعتی که در پیوند نزدیک با سرمایه ی جهانی و انحصارهای بین المللی عمل می کرد، همگام با انباشت سرمایه ی بیشتر، از خود خصلت انحصاری بروز می داد. در کشورهای سرمایه داری کلاسیک، رشد انحصارها بیشتر در سده بیست آغاز شد و روند گسترش نوعی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنان در تار و پود کنش و واکنشهای جامعه های صنعتی، تا امروز بی درنگ ادامه دارد. در دوران فروپاشی

سیستم فئودالی و پیدایش نظام سرمایه داری پیش از سده ی بیست، در این دسته کشورها اما، با پدیده ی رقابت آزاد رویرو بودیم و نه انحصار. در ایران برعکس، نابودی مناسبات کهنه ی فئودالی با پیدایی روابط سرمایه داری انحصاری همپیوند بود.

چرایی آن را می توان از جمله در عوامل زیر جستجو کرد. نخست اینکه شیوه ی شناخته شده ی حکومت های متمرکز ایرانی در گذشته و حال، بیشتر بر انحصار مالکیت بر مهمترین بخش های اقتصادی استوار بوده است. کوشش برای از میان برداشتن بشنمان محلی و تمرکز قدرت در دست شاه، چه در دوران صفوی و بویژه در دوران نادرشاه، همراه بود با گسترش نسبی خالصجات و زمینهای دولتی. به گفته ی دیگر تمرکز شاهرگهای اقتصادی در دست دولتهای مرکزی، یکی از مهمترین ابزارهای حفظ زمامداری فرمانروایان بود.

از سوی دیگر بافت غیر دمکراتیک و نبود ارگلهایی که خولستها و منافع گروههای بزرگ اقتصادی و لایه های بالای اجتماعی مانند فئودالها، بازرگانان، پیشه وران دارا و صنعتگران را بلزتاب دهند، زمینه ای بود که بر پایه های آن دستگاه متمرکز و توانمند حاکمیت می توانست خواستهای خود را بر آنان تحمیل کند. نمونه های آن را می شد به روشنی در دوره ی صفوی و قاجار رنگریست.

به عنوان عامل سوم می بایست به چگونگی دگرگونی در بافت اجتماعی- اقتصادی ایران و خصلت سازش کارانه ی تحولات آن اشاره کرد. فروپاشی مناسبات فئودالی در ایران ویژگی های خود را داشت و با شیوه ی رادیکال دگرگونی ها در کشورهای کلاسیک سرمایه داری متفاوت بود. درست است که در این برش تاریخی و پس از اصلاحات ارضی، بر روابط فئودالی تقریباً نقطه پایان گذاشته شد، ولی نابودی این مناسبات به معنای پیدایش روابط

سرمایه داری از درون آن نبود. مناسبات سرمایه داری در ایران پیش از این چند صد ساله داشت، اگر چه رشد موزون و زاینده ای از خود آشکار نکرد. به دیگر سخن مناسبات کهنه و نو مدتها در کنار هم سازشکارانه زیست کردند اگر چه در دوران رشد بورژوازی در ایران با دشواری نتبانت سرمایه رویرو شدیم، ولی از دوران رضا شاه نشانه های آشکاری از رشد سرمایه در بست سرمایه داران بزرگ صنعتی و بازرگانی به چشم می خورد. برای نمونه بخشی از صنایع کوچک و متوسط ایران را در آغاز سده ی بیست، سرمایه داران ایرانی به صورت مستقل یا در پیوند با سرمایه ی خارجی بنیان گذاشتند.⁽⁷⁰⁻⁷¹⁾

انگیزه ی چهارم برای پیدایش عناصر انحصاری در ساختار اقتصاد سرمایه داری ایران، به نقش نفت و درآمدهای ارزی آن باز می گشت. درآمدهای نفتی از سویی به گسترش بخش دولتی و بوروکراتیک که انحصار بخش های بزرگی از اقتصاد را در اختیار داشت، می انجامید و از سوی دیگر به افزایش نقش سرمایه داری انحصاری در بخشهای صنعتی، خدمت، بازرگانی و کشاورزی. دولت از راه درآمدهای نفتی، بویژه انحصار بخش نفت و گلز و پتروشیمی را در این دوره در اختیار داشت. از سوی دیگر سرمایه داری مالی-صنعتی نوین که عملاً بخشی بود از دستگاه بوروکراتیک و اناری و لشکری، با بهره گیری از ابزارهای قانونی و غیر قانونی، توانست گام به گام مهمترین بخشهای اقتصادی را به انحصار خود در آورد. تولید مهمترین کالاهای تولیدی تقریباً در انحصار چند سرمایه دار بزرگ بود.⁽²⁾

به مثابه آخرین انگیزه می توان به تاثیر انحصارهای بین المللی بر روند دگرگونی های اقتصاد ایران اشاره کرد. کوشش انحصارهای جهانی در این رلستا بود که با جابجاییان محلی، بازار انحصاری برای کالاهای خود در ایران به دست آورند. به این گونه عامل خارجی مستقیم و غیر مستقیم

گرایش بورژوازی ایران به سوی انحصار را می افزود. این پروسه را می شد برای نمونه در صنایع اتومبیل و تولید کلاهای خانگی دید. پروسه ی همسان و همزمانی در کشورهای دیگر جهان سوم مانند کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و برزیل رو به شدن بود.⁽⁷³⁾

در دوران شاه، میان سالهای پس از کودتا تا روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در زمینه ی دگرگونی در اندیشه های اجتماعی نخست با دیدگاه دستگاه زمامداری روبرو می شویم که در پاره ای برش ها کم و بیش به جهان بینی چیره در جامعه فراروید. همان گونه که پیشتر نیز اشاره شد، ویژگی جهانی بینی ناسیونال-پادشاهی حاکم به گونه فشو نه عبارت بود از کم رنگی بلستان گرای نسبت به دوران پیشین، افزایش عناصر دین گرایی، گسترش ارزشهای فرهنگی سرمایه داری باختر و دشمنی با ایده های چپ گرایانه یا لیبرال و یا هرگونه نگرش رادیکالی که هستی نظام را به خطر می لداخت.

دستگاه زمامداری در چارچوب کلی خود کوشش می کرد پاره ای نهادهای اجتماعی را که به بخشی از حقوق شهروندی مربوط می شدند، بیش از پیش توانمند کند. این گرایش اما مشروط بود و تنها تا آنجا پیش می رفت که به ثبات دستگاه زمامداری خدشه ای وارد نکند از همین روی نهادهایی که کم و بیش با امور سیاسی در پیوند بودند، از این دگرگونی برخوردار نگردیدند. از آن نمونه ها بودند احزاب و سازمانهای اجتماعی و سیاسی و صنفی و سندیکایی. در بخشهای دیگر ام، مانند بخش های آموزشی، دستگاه دادگستری و سازمان های برنامه ریزی و دیگر نهادهای دولتی و نیمه دولتی و خصوصی، روند نوگرایی و نوزایی شتابان در جریان بود. در این پهنه ها از نقش نهادهای سنتی تا حدی کاسته شد و ساختار و بافت نهادهای اجتماعی با نیازهای رشد صنعتی و روند کلی رشد جامعه ی در حال گذار

ایران، کم و بیش به شیوه ی مطلوبی انطباق داده شد. آزادی های مربوط به حقوق شهروندی تا آن جا که به امور سیاسی ارتباطی نداشتند، علیرغم تنگناهای موجود و سنگ اندازی های واپس گرایان و از جمله بخشی از روحانیون گسترش یافت. میزان اشتغال در بخش های تخصصی بیشتر شد، حضور زنان در زندگی اجتماعی و کاری روز افزون گردید و بر حقوق شهروندی آنان نسبت به مردان افزوده شد و به طور کلی فرهنگ شهرنشینی نوین در بستر مناسبات سرمایه داری و در خدمت آن، بویژه در دهه ی پنجاه ژرفا و پهنایی کم مآخذ یافت.⁽⁷⁴⁾

در گرایشات ناسیونال-لیبرال نیز در پرتو همین کشش ها و واکنش ها، نشیب و فرازهایی رخ داد. بخشی از ناسیونال-لیبرال هایی که با جبهه ملی همراهی داشتند، گام به گام به دستگاه بوروکراتیک نزدیک شده و در آن حل شدند. در بخش دیگری از فعالین ناسیونال-لیبرال اما، می توان در سه برش زمانی پس از کودتا تفاوت های دیدگاهی مشاهده کرد. موضع گیری بخش بزرگی از آنان میان سالهای کودتا تا اصلاحات ارضی درون مایه ی سازش ناپذیر داشت. از آنجا که در این سالها هنوز استوار بر تخت زمامداری ننشسته بود، فعالیت ناسیونال-لیبرالها در راستای ایجاد یک نیروی اپوزیسیون کم و بیش توده ای برای جلوگیری از گسترش خودکامگی شاه بود. در این دوره از هر دو شیوه، ابزارهای دولتی و نیز امکانات حزبی و سازمانی و صنفی موجود بهره گیری شد، برای نمونه شرکت در کابینه برای تأثیر گذاری بیشتر بر رویدادها یا همراهی سببی با اعتصاب های کارگری از آن جا که حزب توده ایران که دارای سازمانهای توده ای گسترده بود، به شدت سرکوب شده و از امکانات فعالیت نیمه علنی پیش از سالهای کودتا نیز برخوردار نیوه نیروهای ناسیونال-لیبرال بدون ترس از حضور رقیب چپگرا و نیز به دلیل در اختیار نداشتن ابزارهای تولید دولتی-قانونی

پیشین، با بهره جستن از آزادی های نیم بند این دوره، بیشتر به توده ها روی آوردند.

اصلاحات ارضی و کوشش های شله برای نوسازی ساختارهای کهنه ی اجتماعی، ناسیونال-لیبرال های ایران را در برابر یک گزینش قرار داد. پیچیدگی این گزینش را فعالیتها و موضع گیری های بخشی از روحانیت ایران به رهبری خمینی که از پایگاه توده ای مشخصی برخوردار بود، افزون کرد. در این روند بخشی از ناسیونال لیبرال ها به موج نوآوری شله روی آوردند و بدین گونه به بخشی از بورژوازی مالی-صنعتی دستگاه زمامداری شاه فرارویدند. در میان بخش دیگر این گروه اما، دو گرایش کلی را می توان برجسته کرد. دسته ای از ناسیونال-لیبرالها، با جدا کردن روشن دیدگاههای خود از ناسیونال-سنتی ها، تا پایان زمامداری شاه در اپوزیسیون ملتبند و از همکاری گسترده با دستگاه بوروکراتیک نوین خودداری کردند. دسته دیگر ولی، از جمله زیر تأثیر فضای کم و بیش دین گرایی آن نوزادان، به نیروهای سنتی که بیشتر منافع بورژوازی بلزرگانی و خرده بورژوازی و بلزر را بازتاب می دادند، نزدیک شدند. این گروه بر دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در چند سال نخست پس از سرنگونی شاه، تأثیری ویژه دلشت.

دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی در سالهای پس از کودتا، نیروهای ناسیونال-سنتی را نیز در کوران حوادث تازه قرار داد. بخشی از ناسیونال سنتی ها در دهه ی بیست و آغاز دهه سی و پیش از کودتا نیز، همراه دستگاه زمامداری شاه و بخش گسست ناپذیری از سیاست نیمه سکولار و دین گرایی مصلحتی حاکم بودند. این گروه در کلیت خود از ورود به درگیری های سیاسی و گروهی خودداری می کرد و به طور کلی در راستای تثبیت دستگاه بوروکراتیک گام بر می داشت. بخش دیگر ناسیونال سنتی ها

که خستگاهشان بیشتر در میان بورژوازی و خرده بورژوازی بلزرگانی و بلزار و لایه های سنتی و میانی شهری بود، پس از کودتا در برابر دستگاه بوروکراتیک تازه صف آرایی کرد و در جریان اصلاحات ارضی و پس از آن گام به گام بر توانایی خود افزود، اگر چه فراز و نشیب ها و کامیابی ها و ناکامیایی های را نیز آزمود.

به طور کلی می توان سه جریان ناسیونال-سنتی را در این برش تاریخی مشاهده کرد: نخست نیروهای هوادار خمینی که بیشتر با دستگاه روحانیت و مسلحد و حوزه ها در پیوند بودند نوم نیروهای ناسیونال-سنتی ای که کم و بیش ناری بافت و ساختاری جدا از دستگاه روحانیت بودند، اما بیشتر در بلزار سنتی پایگاه دلشتند مادند نهضت آزادی و سوم نیروهایی که بیشتر از درون روشنفکران دینی و محفل های روشنفکری برخاسته بودند و از خود گرایشات چپ گرایانه نیز آشکار می کردند، مانند سازمان مجاهدین. موجهای "روشنفکری" سنت گرای اسلامی در این دوره که در چهره های مآخذ شریعتی تبلور می یافتند، کم و بیش دیدگاههای هر سه جریان بالا را از گوشه های گوناگون بازتاب می دادند.

رشد موجهای ناسیونال-سنتی در این دوره و بویژه پس از اصلاحات ارضی، بر بسترهای چندی در جریان بود. مهمترین آن را می بایست در سیلیست های دستگاه زمامداری جستجو کرد. جهان بینی نیمه سکولار و دین گرایی مصلحتی، ناهنجارهای فرهنگی، ناتوانی بورژوازی مالی-صنعتی حاکم در برقراری پیوند با توده ها بویژه با لایه های میانی شهری، سرکوب خشن و همه جانبه همه ی گروه ها و حزب ها و سازمان های سیاسی و اجتماعی اپوزیسیون، سیاست اقتصادی در جهت کاهش نفوذ بورژوازی بلزرگانی سنتی و بلزار، نمونه هایی بودند از زمینه هایی که به رشد گرایشات سنتی انجامیدند و پیشتر بیشتر شکافته شدند افزون بر آن یک رشته عوامل مآخذ

سیاست قاطع خمینی در برابر شاه و طرح ایده ی ولایت فقیه امکانات سازماندهی نسبتاً مطلوب جریانات مذهبی از راه شبکه ی مسجدها و حوزه ها، همراهی بخشی از نیروهای اپوزیسیون راست و چپ و میثه با جریانات ناسیونال-سنتی و نیز پاره ای از سیاستهای کشورهای سومیه داری بویژه انگلستان و امریکا در افزایش توان نیروهای سنت گرا نقش بازی کردند.

در مورد جریانات چپ گرا نیز می شد دگرگونی هایی در برداشت ها و شیوه های کارکردی مشاهده کرد. بیشترین سرکوب ها پس از کودتا مربوط به حزب توده ایران بود. در جریان خنثی سازی گسترده ی سازمانهای حزبی پس از کودتا، انجمنهای توده ای و سندیکاهای و نیز سازمان مخفی نظامی این حزب در ارتش از میان رفت و پس از لعنام چند گروه از فعالین حزب، از توان عملی آن بسیار کاسته شد. با این وجود اعضاء و هواداران حزب همراه با نیروهای جبهه ملی به طور کلی در همان سمت و سویی گام بر می داشتند که ناسیونال-لیبرال های جبهه ملی، همانا جلوگیری از تمرکز قدرت شاه. اصلاحات ارضی و موج تازه ی مبارزه با واپس ماندگی اجتماعی-اقتصادی، چپ گرایان را نیز به واکنش واداشت. حزب توده ایران این دگرگونی ها را در راستای رشد بورژوازی دید و علیرغم انتقادات جدی خود در مجموع، فروپاشی مناسبات بازمانده ی فئودالی را سودمند ارزیابی کرد و در جریان اعتراضات خمینی و روحانیون، از پشتیبانی همه سویه از موج ناسیونال-سنتی ها و مذهبی ها خودداری کرد.⁽⁷⁵⁾

دهه چهل همراه بود با پیدایی موج نوین چپ در ایران. جنبش چپ رادیکال ایران که اعلام موجودیت اش به پایان دهه ی چهل (15 شهریور 1349) و حمله به پاسگاه سیاهکل در شمال ایران باز می گشت، جریانی بود که در دهه ی پنجاه میان بخشی از روشنفکران و جوانان و بویژه دانشجویان از پایگاه

گسترده ای برخوردار گشت.⁽⁷⁶⁾ موج نوین در میان لایه های میانی شهری و بویژه روشنفکران تا حدود زیادی جانشین حزب توده ایران شد. رشد گرایشات رادیکال چپ با چند عامل در پیوند بود. نخستین عامل به شیوه ی سرکوب پلیسی رژیم شاه باز می گشت که با بهره گیری از سازمان های اطلاعاتی و دستگیری و شکنجه ی دگردیشان، واکنش های افراطی را در لایه های خرده بورژوازی شهری تقویت می کرد. از سوی دیگر، هماتد بیشتر عرصه های دیگر اجتماعی، دستگاه زلممداری فاقد یک دیدگاه و ابزار کاربردی اندیشیده برای ایجاد پیوند میان خود و روشنفکران و جوانان و دانشجویان و نیز بهره گیری سودمند از توانایی های آنان در جامعه ی روبه رشد بود. درست است که نهادهایی مانند کلخ جوانان از سوی ارگان های دولتی و نیمه دولتی بوجود آمدند، ولی پلیگه اجتماعی این بنیادها و نهاد های از بالا ساخته و رهبری شده، بسیار تنگ می نمود.

نگیزه ی دیگر در رشد گرایشات رادیکال در جنبش چپ ایران به دو دگرگونی جهانی در جنبش چپ بین المللی باز می گشت. نخستین تحول در ارتباط بود با یک اشتعال در اردوی چپ و ایجاد شکاف میان اتحاد شوروی و چین. اگر چه گرایشات مائوئیستی و متمایل به چین که راه پیکار رادیکال تری را با کشورهای سرمایه داری پیشنهاد می کردند در ایران بازتاب گسترده ای نیافت، ولی جنبش چپ ایران از تأثیرات آن بی تأثیر نماند. نومین گرایش رادیکال چپ که "بیماری کودکی چپ روی" هم نام گذارده شد، جنبش چپ را در دهه ی شصت و هفتاد میلادی نه تنها در کشورهای جهان سوم و بویژه امریکای لاتین، بلکه در اروپا نیز زیر تأثیر خود گرفته بود از جمله نمونه ی پیروزمند مبارزات چریک های کوبایی و شخصیت هایی مانند چه گوارا، ایده ی سترسی به پیروزی زودرس بر علیه زمامداران همبسته و وابسته به سرمایه داری جهانی را، در کشورهای جهان سوم و نیز در میان

جریانات چپ گرای ایران تقویت کرد. رشد گرایش های تدروانه ی چپ، هم چنین بازتابی بود از واکنش شتابان لایه های میانی شهری و خرده بورژوازی ایران که هنوز بخشی از آنان رگه ها و ریشه های سنتی داشتند و با گسترش فرهنگ سرمایه داری به همان اندازه در ستیز بودند، که جریان های رادیکال مذهبی. بیهوده نبود که علیرغم اختلافات دیدگاهی و ایدئولوژیک، نزدیکی سیلسی محسوسی میان سازمان چریک های فدایی و مجاهدین خلق وجود داشت.

به گونه ی فشرده می توان گفت، اگر اصلاحات رضا شاه و در پیش گرفتن شیوه ی سکولار ویزه ی دولتمداری او، جامعه را آبهستن امواج دمکراتیک از راه شرکت احزاب و سازمانهای نوین کم و بیش غیرمذهبی در سیر رویدادهای سیلسی سال های 1320 تا 1332 نمود، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی شاه و اتخاذ سیاست نیمه سکولار و دین گرای مصلحت جویانه او، راه را برای افت و خیزهای سیلسی در سال های پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، با شرکت احزاب و گروههای سیاسی گوناگون تر ولی با نقش برجسته تر دین در روند دگرگونی های سیلسی-اجتماعی، فراهم ساخت.

دگرگونی های روبنایی در پرتو انقلاب بهمن و جنگ هشت ساله

رویدادهای پس از سال 1357 تا پایان جنگ ایران و عراق، در خطوط عمده خود دارای همان ویژگی های سال های 1320 تا 1332 بودند. با این تفاوت که پس از برکناری رضاشاه، پسرش به عنوان جانشین در دستگاه زمامداری تازه هنوز نقش جدی بازی می کرد، در حالی که انقلاب بهمن با راندن شاه و همراهانش، بافت زمامداری را رادیکال دگرگون کرده بود. از سوی دیگر تغییر در حکمیت نه از خارج، بلکه به گونه ی عمده از درون کنش ها و واکنشهای داخلی صورت گرفته بود. این دگرگونی های نوین علیرغم تأثیر گذاری عوامل خارجی در پشتیبانی از گروهی در برابر گروههای دیگر، به طور عمده بازتاب تضادهای داخلی جامعه ی ایران بود و جمهوری برخاسته از آن که نظلم پادشاهی کهنسال را برای نخستین بار از

پهنه بیرون راند، زیر رهبری سیاسی-دینی خمینی اداره می‌شد و به طور عمده از سوی نیروهای ناسیونال-سننتی سمت و سو می‌گرفت. همگرایی رویدادهای این سال‌ها با دوران انقلاب مشروطه و جنبش نهی‌ی سی در آن بود که بافت زمامداری قطعاً روشن نشده بود و هنوز یک جریان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی رهبری تمامی ارگ‌ها و نمادهای سیاسی و قانونی را در اختیار مطلق خود نداشت. همین پیش زمینه‌ها، مانند دو برش گذشته، رشد و نمو فعالیت‌های سیاسی گسترده را در جامعه بانی گردید. وجود این شرایط خودبازتابی بود از حضور گسترده ی همه ی نیروهای سیاسی از راست و میانه و چپ در سرنگونی شاه. با این وجود گرایش‌های انحصاری و تدریوانه ی اسلامی پیش از سرنگونی شاه و در جریان مبارزات سال‌های انقلاب نیز در میان پاره ای نیروهای سیاسی مشاهده می‌شد.

پس از فروپاشی رژیم شاه، تقریباً تمامی نیروهای شرکت کننده در انقلاب در رفراندوم پیرامون جمهوری اسلامی شرکت کردند و در خطوط عمده به آن «آری» گفتند و به این گونه به صورت قانونی نیز به درون مایه ی دین گرایانه ی جمهوری نوین مهر تأیید گذاشتند. با این وجود برداشت‌ها از درون مایه ی آن، چه در درون نیروهای ناسیونال-لیبرال و ناسیونال-سننتی و چه در میان چپ‌گراها، بسیار گوناگون بود.

در جریان انقلاب نخست، جناح ناسیونال-پادشاهی که بخش بزرگ سرمایه ی مالی-صنعتی کشور را در اختیار داشت، از پهنه بیرون رانده شد و گام به گام بورژوازی بازرگانی و بازار و نیز خرده بورژوازی سننتی جانشین آن شد. به این ترتیب نخستین گروهی که به دشمنی با جمهوری نوین کشانده شد، جناح ناسیونال-پادشاهی بود که بخش بزرگی از سرمایه ی خود را در ایران از دست داد، ولی با بیرون بردن سرمایه‌های گزاف از کشور در ماه

های پیش از سرنگونی شاه و کمی پس از آن، به اپوزیسیون سلطنت طلب در خارج از کشور تبدیل شد.

واکنش ناسیونال-لیبرال‌ها در برابر رویدادها مامقاوت بود. بخشی از آنان به روشنی به مخالفت با گرایش‌های دین سالارانه و انحصار جویانه و نگرگونی‌های اقتصادی نوین در ایران پرداختند و همراه با سلطنت طلب‌ها به اپوزیسیون پیوستند. این دسته بیشتر همان گروهی بودند که از آغاز نهی‌ی چهل نیز با موج اسلامی خمینی مخالفت کرده و با جریان‌های هوادار اصلاحات ارضی و نوسازی شاه بیش و کم همراهی داشتند. از دیدگاه اقتصادی نیز سرمایه ی آنان با سرمایه ی بورژوازی مالی-صنعتی حاکم دوران شاه در هم آمیخته بود. از سازمان دهندگان و سخنگویان برجسته این جناح می‌توان به شاپور بختیار اشاره کرد که در پاریس از سوی جمهوری اسلامی همراه با همکار جوانش ترور شد.⁽⁷⁾

بخش دیگر بورژوازی ناسیونال-لیبرال ایران با حفظ انتقادات خود برای مدتی با سیاست‌های جمهوری اسلامی همراهی کرد و با شتابگیری گرایش‌های انحصاری زمامداران اسلامی، به درجات گوناگون در برابر دستگاه تازه ایستاد. پاره ای در خارج از کشور بخشی از اپوزیسیون جمهوری خواه و مشروطه خواه را پلایه گذار شدند و برخی در ایران به مخالفت کم و بیش جدی و سازمان یافته با جمهوری اسلامی روی آوردند. از میان ناسیونال-لیبرال‌های درون کشور میتوان به داریوش فروهر اشاره کرد که همراه با همسرش به شیوه ی دلخراشی از سوی جمهوری اسلامی به قتل رسید.

دستگاه نوین حاکمیت بیشتر منافع و خواسته‌های بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونال-سننتی را که در پیوند با بخش بازرگانی و بازار بود، بارتاب می‌داد، به عبارت دیگر ارتجاعی ترین بخش سرمایه داری ایران.

سه گرایش کلی را می‌توان میان این گروه برجسته کرد. گروه نخست به «خط امامی» معروف بودند و چهره‌هایی مانند خمینی، بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی از میان آنان بودند. گروه دوم به لیبرال‌ها(و بعدها اصلاح طلب‌ها) شهرت یافتند و سخن گوی آنان بیشتر مهدی بازرگان(وبعدا خاتمی) بود. گروه سوم که گرایش‌های رادیکال تری از خود نشان می‌داد، شخصیت‌هایی مانند آیت الله طالقانی و سازمان مجاهدین را در بر می‌گرفت. گروه سوم خیلی زود از پهنه ی سیاسی رانده شد و در جریان درگیری‌های متقابل بیش از همه ی گروه‌های سیاسی پس از سرنگونی شاه کشته داد و در پیامد این رویدادها رهبری بازمانده‌اش در عراق مستقر شد و دست به اقدامات نظامی بی نتیجه ای بر علیه جمهوری اسلامی در درازای جنگ ایران و عراق زد.

بیشترین تأثیر را بر روند رویدادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران، دو گروه نخست داشتند. از دیدگاه اقتصادی درگیری‌ها میان این دو جناح در دوران «عبور از بحران» بر سه محور پایه ای می‌چرخید: نخست وزارت نفت، دوم بازرگانی داخلی و خارجی و سوم بانک مرکزی.⁽⁸⁾ از دیدگاه سیاسی و اجتماعی و اناری رویارویی اصلاح طلب‌ها و خط امامی‌ها بویژه بر سر کنترل ارزش، دولت، مجلس و دادگستری بود. در این کشاکش خط امامی‌ها گام به گام جایگاه خود را استوارتر ساختند و مهمترین اهرم‌ها را در اختیار گرفتند و در این میان تنها بخش کوچکی از اهرم‌های اقتصادی و سیاسی نصیب اصلاح طلبان شد.

یک رشته عوامل در تقویت موضع خط امامی‌ها تأثیر داشت. نخست موضع گیری‌های خمینی بود. از آنجا که روحانیت از تجربه ی عملی زمامداری برخوردار نبود، در آغاز تکنوکرات‌های مذهبی و آموزش دیده در بلختر و ایران به کار گرفته شدند، اما با بروز گرایش‌های لیبرالی در میان آنان و

کوشش برای کم کردن نفوذ روحانیون در دستگاه زمامداری و گلوگله‌های اقتصادی، دشمنی میان اصلاح طلبان و خط امامی‌ها(که بیشتر از گروه روحانیت بودند) افزایش یافت. خمینی در آغاز انقلاب در مورد آنان موضع روشن گرفت و در جهت اجرای حکومت ولایت مطلقه فقیه گامی وزین به پیش برداشت.⁽⁹⁾

گروگان گیری کلرمدندان سفارت امریکا در تهران و بروز تنش‌های تند سیاسی با این کشور، حرکت دیگری بود که کوشش اصلاح طلبان اسلامی برای دستیابی به قدرت و کاهش تنش با امریکا را با دشواری‌های تازه روبرو ساخت.

جنگ ایران و عراق را شاید بتوان تعیین کننده‌ترین عامل برای رشد جریان‌های «خط امامی» و کاهش توان ناسیونال-سننتی‌های اصلاح طلب در پهنه ی سیاسی و اقتصادی کشور دانست. در پرتو جنگ، توجه از مسائل داخلی به دشواری‌های خارجی برگردانده شد و به بهانه ی دفاع از سرزمین مادری، هر گونه مخالفت با انحصار طلبی به مثابه دشمنی با "امت اسلامی" و همدستی با دشمن خارجی قلمداد شد و مورد سرکوب قرار گرفت. افزون بر جنگ که در پیدایی آن سیاست‌های انحصارهای بین المللی و بویژه میلیتاریستی نقش بازی کردند، یک رشته اقدامات مانند تلاش برای حمله نظامی (رویداد طبس)، برقراری تحریم‌های اقتصادی بر علیه ایران و بلوکه کردن نارایی‌های کشور در امریکا، عملاً توده‌ها را هر چه بیشتر به موضع پشتیبانی از خط امامی‌ها در برابر فشارهای «دشمن بزرگ خارجی» سوق دادند.

واکنش چپ‌گرایان در مجموع خود به واکنش ناسیونال-لیبرال‌ها همانند بود. بخشی‌هایی از نیروهای چپ جنبش اسلامی را بیگانه با برنامه‌ها و خواسته‌های خود دانسته و به مخالفت با آن پرداختند و در نتیجه خیلی زود

مورد پیگرد قرار گرفتند، از آن نمونه بودند فداییان اقلیت. دو جریان بزرگتر چپ، حزب توده ایران و فداییان اکثریت پایه ی ارزیابی خود را بر "نبرد که بر که" میان خط امامی ها و شازش کلان قرار دادند و امیدوار بودند در فرایند دگرگونی های اجتماعی، بخش رایکال ناسیونال-سنستی ها بتوانند آرمنهای توده های شرکت کننده در انقلاب را در زمینه ی عدالت اجتماعی پیاده کنند در میان این دو نیروی سیاسی حتی در بالاترین رده های سازمانی و نیز پاره ای از تدبیر پوزان درون و برون مرزی، پیرامون در پیش گرفتن این موضعگیری اختلافات جدی وجود داشت که نشانه های آن را می توان هنوز در دیدگاه های گوناگون جناح های درونی این دو سازمان مشاهده کرد. گرده ای از دیدگاه های مخالفین این سیلست در درون این سازمان ها را می شود در ارزیابی اولیایفکسی تدبیر پوزان اتحاد شوروی پیرامون سرنوشت انقلاب ایران جستجو کرد. وی در کوران تنش های سالهای نخستین انقلاب نوشت: "در واقع تضاد اصلی میان آن ها (خط امامی ها یا روحانیون از یک سو و دولت بزرگان و بنی صدر یا لیبرال ها از سوی دیگر) فقط در شکل نظام دولتی ایران بود که آیا ایران پوزواری باید کاملا یک کشور توکراتیک بشد یا کشوری دارای حکومت عرفی، که در این صورت نیز روحانیون در آن نقش بسیار موثری داشته باشند. در این مناقشات مسئله انتخاب راه رشد به سمت سرمایه داری یا سوسیالیسم مطرح نبود تضاد فی نیست که بزودی پس از برکناری رئیس جمهور بنی صدر، وقتی که روحانیون برای اولین بار آشکارا مسئولیت اداره ی کشور را به عهده گرفتند، در سیاست اجتماعی-اقتصادی روحانیون سمنگیری حمایت از سرمایه داری با نیروی بیشتری مظاهر گردید." طیرغم موضع گیری همراه با مدار ولی انتقاد آمیز هر دو سازمان در برابر جمهوری اسلامی، در

روند انحصاری شدن دستگاه زمامداری آنان نیز تحمل نشدند و پیگردها و سرکوب های گسترده، شامل این دو گروه نیز گردید.⁽⁸⁰⁾ ناروشنی ها و آشفتگی ها در موضع گیری نیروهای دمکراتیک، چه در درون و چه در بیرون دستگاه زمامداری، از جمله بازتاب سیاست ها و شگردهای بورژوازی بزرگانی-سنستی ایران و نیز انحصارهای بین المللی (بویژه کمپلکس های نظامی-صنعتی) بود. نیروهای واپسگرا در درون جمهوری اسلامی یا جناح ناسیونال-سنستی تندرو و خط امامی، با ایجاد فضای نظامی و طرح شعارهای "ضد امریکایی و ضد صهیونیستی" و کنترل مهم ترین نهاد های اقتصادی بنام "تولتی کردن"، وانمود می کردند که از موضعی ملی (ضد استعماری) و دمکراتیک (عدالت خواهانه) برخوردارند.

این سیلست همدفند بود و ایجاد توهم در چند گروه و دسته ی اجتماعی را دنبال می کرد: نخست در میان توده های گسترده ی رنجبر ولایه های میانی شهری و روستایی که چشم انتظار تحولات ناگهانه پس از انقلاب بودند، دوم در میان آن دسته از نیروهای "خودی" که موضعی کم و بیش توده ای یا سازنده داشتند و کوشش می کردند آرمان های اجتماعی-اقتصادی انقلاب بهمین راه ساختار نوین پیاده کنند، سوم در بین نیروهای گوناگون اپوزیسیون که فعالانه در سرنوشت رژیم شاه شرکت کرده و از آن انتظارات ژرفی داشتند و چهارم در میان نیروهای اسلامی و غیراسلامی و دمکراتیک منطقه و جهان که چشم به راه دگرگونی های برجسته ای از گونه ی انقلاب های مودمی در کشورهای آسیا و امریکای لاتین بودند.

هدف واقعی بورژوازی بزرگانی-سنستی ایران اما، کنترل مهم ترین گواکه های اقتصادی به ویژه وزارت خانه های نفت و بزرگانی و نیز بانک مرکزی بود. در این فرایند شخصیت هایی مانند رفسنجانی و عسکراولادی نقش سیلسی-اقتصادی ویژه ای بازی کردند.

در ایجاد سردرگمی میان نیروهای دمکراتیک ایران و جهان، انحصارهای بین المللی که بخش بزرگی از رسانه های جهانی را کنترل می کردند (از آن میان رسانه های انگلیسی و امریکایی) جایگاه خاصی داشتند. حقیقت این است که پیوندهای ژرف و گسترده ای میان منافع و فعالیت های پاره ای از این محافل انحصاری (از آن میان کارتل های نفتی) و گروه های نظامی در پهنه ی جهانی وجود دارد. توان این کمپلکس های نظامی-صنعتی که از اهرم های سیلسی گوناگونی بهره می گیرند، در چند دهه ی گذشته رو به افزایش گذاشته است. آنان ابزاری هستند برای به دست آوردن سودهای بسیار کلان انحصاری، اجرای هدف های نواستعماری، اعمال مقاصد سیاسی در خارج، تحصیل نفوذ سیاسی در داخل، تدارک اقدامات تجلوزکارانه و نیز تحصیل مسابقت تسلیحاتی دیولنه واربه جهان.

آماج سیاست انحصارهای نظامی نیز ایجاد توهم در چند پهنه بوده و است: نخست در میان مردم خود این کشورها که خواستار صلح اند، با ایجاد "شیطان" (بولو) های نوین، نوم در میان آن دسته از نمایندگان بورژوازی داخلی و خارجی که در برابر چیرگی مطلق این کمپلکس ها و سرمایه گذاری های لگام گسیخته در تولید جنگ افزار پایداری می کنند سوم در بین نیروهای گوناگون اپوزیسیون دمکرات و صلح دوست در داخل این کشورها که با پروسه ی میلیتاریستی و نئولیبرالیستی مخالفت می ورزند و چهارم در میان نیروهای دمکراتیک منطقه و جهان با ایجاد کشورهای "انقلابی" و "سرکشی" که در حقیقت امر نه تنها انقلابی و سرکش نیستند، بلکه بسیار ناتوان و فاقد پایگه مودمی اند و در نتیجه بسیار شکننده: مانند طالبان در افغانستان، رژیم صدام در عراق و حکومت ولایت فقیه در ایران.

هدف واقعی کمپلکس های نظامی-صنعتی، به دست آوردن سودهای هنگفت و بااد آورده از راه کنترل مراکز مهم مالی و نیز دستیابی به سهم بزرگ تری

در بازارهای جهانی، منابع مواد خام (بویژه نپاشته های انورژی) و پهنه های سرمایه گذاری است.

گسترش توان سرمایه داری بزرگانی-وارداتی لنگلی و گروه های نظامی-مالی (مانند سپاه پاسداران) در ایران، علیوغم نیرنگ های گوناگون و از آن میان بازی های رسانه ای و تبلیغاتی داخلی و جهانی، منافع و خواست های انحصارها و بویژه جناح های میلیتاریستی را بازتاب می دهد. کنترل بازار مصرف پنجاه میلیاردی ایران بویژه از راه کشورهای کرانه ی خلیج فارس و اتحادیه ی اروپا و نیز تحمیل مسابقه ی تسلیحاتی روزافزون به همه ی کشورهای نفت خیز منطقه و فرار سرمایه ها از این کشورها به کشورهای صنعتی، در خدمت منافع انحصارهای جهانی است. ابزار پیاده کردن این آماج های اقتصادی در شرایط کنونی، به طور عمده نیروهای واپسگرا هستند، هماتد شیخ های عربستان و کشورهای کرانه خلیج فارس، نیروهای آموزش دیده از سوی سازمان سیا و واپسگرایان عربستان یا طالبان و بیشتر بنیانگرایان اسلامی در پاکستان و افغانستان و لبنان و عراق و ایران و دیگر کشورهای واپس مانده ی بلختر آسیا.

در چارچوب همین کش و واکنش های درونی و بیرونی بود که جهان بینی تنش زا و دین سالار رفته رفته به نگرش چیره ی دستگاه زمامداری فرارویید در پیامد آن نه تنها نهادهایی که سنتا در اختیار روحانیت قرار داشتند و در روند نوسازیها و دگرگونی های سده ی گذشته از آنان گرفته شده بودند، مانند نهادهای آموزشی و دادگستری، دوباره در کنترل آنها درآمدند، بلکه حضور آنان در همه ارگتهای دولتی و غیر دولتی و کلیه نهاد های اجتماعی و فرهنگی و سیلسی و اقتصادی افزایش یافت. در پی آن از کارایی ساختار زمامداری و بوروکراتیسم دولتی (دیوان سالاری بورژوازی) نیز به دلیل کلاز گذاشتن گسترده ی دگرندیشان کارآزموده و

متخصص به شدت کم شد. هم چنین جانشین کردن دین به جای ارزشهای تاریخی-ملی و پشتیبانی از "امت اسلامی" به جای "ملت ایرانی"، به پروسه شکل گیری دولت- ملت در جامعه سومیه داری رو به رشد ایران گزند رساند.

چالش ها و تنگناهای نو

با پایان جنگ هشت ساله ی ایران و عراق، جمهوری نوین اسلامی که دوران تنش های بزرگ را پشت سر گذاشته بود، در برابر دو وظیفه ی برجسته قرار گرفت. از یک سو بازسازی خرابی های جنگ و از سوی دیگر پلسخ گویی به نیازهای لایه های گوناگون اجتماعی، همانا برآورده کردن شعارهای انقلاب. برای اجرای این وظایف بزرگ، دستگاه زمامداری راهکارها و ابزارهای بایسته را در اختیار نداشت. نولت و ساختار حکومتی برآمده از سال های نخست انقلاب، خاصه دارای دو ویژگی بود، که کوشش برای بستایی به آماجهای نزدیک اقتصادی-اجتماعی را با مانع روبرو می کرد. ویژگی نخست به حجم بزرگ دستگاه بوروکراتیک و ناکارایی بخش دولتی و نیمه دولتی باز می گشت. در ناکارایی آن می توان عواملی مانند کم

بدون کمک های دولتی که از راه درآمدهای نفت به دست می آمد، نیز بازار داخلی به سختی تامین می شد. در تأثیر نفت بر رشد بوروکراسیم دولتی اما، نگرگونی چندانی رخ نداد. به این معنی که همانقدر پیش از انقلاب بهمین این بخش با نوساناتی که بازتاب قیمت نفت در بازار جهانی و میزان استخراج و صادرات آن بود، به عنوان سرچشمه ی تعیین کننده ی منابع مالی در دستگاه بزرگ بوروکراتیک باقی ماند و به عملکرد خود ادامه داد.

در کنار بوروکراسیم گسترده که می توان آن را ویژگی نخست شیوه ی زمامداری در جمهوری نوین اسلامی دانست، به جلست که خصلت نظامی گرایانه ی آن برجسته شود. در هر دو سیستم پیشین، نوران رضا شاه و محمدرضاشاه، بوروکراسیم دولتی با بافت نظامی زمامداری آمیخته بود.

نظامی گری دوران جمهوری اسلامی، برخاسته از شرایط پیدایش و سیر رویدادهای سال های پس از روی کار آمدن دولت نوین، از پهنه ی گسترده تر و ریشه ی ژرف تری برخوردار بود. پیروزی انقلاب اگر چه به افزایش توان نیروهای ناسیونال سستی انجامید، اما این کامیابی در آغاز هنوز ناپایدار بود و می توانست از سوی مخالفین داخلی و دشمنان خارجی به خطر افتد. کوشش بنی صدر در مقام رئیس جمهور برای گسترش نفوذ خود میان نظامیان و خطرات کودتا در ارتش، نمونه هایی از این اقدامات بودند که بر نگرانی های زمامداران تازه می افزود. تجربیات تاریخی در ایران نیز گرایش به نظامی گری برای تثبیت حکومت نوین را تقویت می کرد. یکی از علل شکست جنبش ملی شدن نفت و پیروزی کودتای 28 مرداد در سال 1332، نبود ساز ملتهای توده ای تدارک دیده برای مقابله با کودتاچیان بود. نمونه های همگونی از رشد ساز ملتهای نظامی توده ای پس از پیروزی انقلاب را می توان در کشورهایمانند شوروی پیشین و چین یافت. روند

تجربگی بلند پایه گان تازه در بخشهای گوناگون، کنار گذاردن شمار زیادی از کارشناسان دگراندیش، رشد گرایشات پیش سرمایه داری و بازار سستی، رشد بازرگانی انگلی-وارداتی، هرج و مرج در بیشتر ارگانه های تصمیم گیری و گسترش امکانات سوء استفاده و فساد را نام برد.

رشد بیشتر دستگاه بوروکراتیک، که در زمان شاه نیز در سنجش با کشورهای همگون رو به رشد بیشتر بود، خواست توده های شرکت کننده در انقلاب و کوشش برای پیاده کردن عدالت اجتماعی و استقلال ملی از راه یک دولت مردم گرا را بازتاب می داد. این فرایند از سوی دیگر در خدمت منافع آن دسته از بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونال-سستی بود که برای اجرای کارآمد سیاست انحصار گرانه و سوجویانه ی خود به ابزار اقتصادی توانمند نیاز داشت.

دستگاه دولتی و نیمه دولتی و بویژه بنیادها، علیرغم انتظارات مردم، به بنگلهای ناکارآمدی تبدیل شدند که بدون پشتوانه ی مالی-تقنی از توانایی اداره خود بر نمی آمدند و وابستگی بنیادها و نولت به درآمدهای نفتی و نقش کم ملیات ها در تامین هزینه ها، بخشی از نارسایی ها را در این زمینه آشکار می کرد. افزون بر آن رشد دستگاه بوروکراتیک، به دلیل بافت ناهنجار آن، نه تنها نتوانست در شکاف طبقاتی کاهش ایجاد کند، بلکه بر پایه ی نا به های آماری رسمی نیز این شکاف رو به افزایش گذاشت.

در رشد دستگاه بوروکراتیک افزون بر وجود گرایشات انحصاری از بالا و تمایلات نادرخواهانه ی توده ها از پائین، جنگ و پیامدهای آن نیز تأثیر گذار بود. جنگ ایران و عراق اگر از یک چشم انداز به رشد اقتصاد دولتی، جیره بندی کلاهای ضروری و بزرگتر شدن دستگاه بوروکراتیک و نهادهای کناری آن انجامید، از نگاه دیگر، گرایش به اقتصاد بسته ولی ناکارآمد و وابسته به کمک های دولتی را افزایش داد. برای نمونه در بخش کشاورزی

تشکیل سپاه پلستاران، کمیته های انقلابی، بسیج و غیره، با نمونه های این گونه کشورها در پاره ای زمینه ها همخوانی داشت.

هسته ی اصلی این نیروهای نظامی را جوانان پرشور ولی تنگ نظر و ضد دگراندیش تشکیل می دادند که ایزاری بودند در نست بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونال-سننتی خط امامی برای پیاده کردن برنامه های انحصار گزیده.

در افزایش وزنه ی نظامی در جمهوری اسلامی، بی اعتمادی به ارتش پیشین شاهنشاهی نیز نقش بازی کرد. اگر چه در ماههای نخست پس از سرنگونی شاه بخشی از ارتشیان با جنبش همواهی کردند، ولی سوان و درجه داران بالا و بخشی از بنه ی آن پنهان و آشکار با رژیم گذشته همدلی می کردند. کودتای نافرجام در آغاز انقلاب که به شدت سرکوب شد، از نمونه های بروز این گرایش ها در ارتش بود. تکیه به سازمان نظامی تازه ی سپاه پاسداران، از جمله در جهت کاهش خطرات احتمالی و مقابله با کودتاهای همگون با سال 1332 بود.

در شتاب گیری موج نظامی گری، اقدامات رادیکال پاره ای از سازمانهای سیاسی مانند سازمان مجاهدین بی تاثیر نبود. در سال 1360 در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی پاره ای از سوان رژیم مانند بهشتی در پی بمب گذاری مجاهدین کشته شدند و موج تنش های متقابل پس از آن بالا گرفت.⁽⁸¹⁾ این رویدادها بهانه ای برای واکنش شدیدتر رادیکال ترین گروههای ناسیونال-سننتی فراهم کرد و جو پلیسی-نظامی را تقویت نمود. اگر چه جنبش کردستان نیز بر این روند تاثیر گذاشت، ولی بازتاب آن بیشتر منطقه ی باختر ایران را در بر گرفت.

نقش تعیین کننده را در روند گسترش توانایی ارگانهای نظامی در کش و واکنشهای اجتماعی، جنگ هشت ساله ی ایران و عراق بازی کرد. در جریان

جنگ در کنار سپاه پلستاران، سازمان هایی مانند بسیج و کمیته و نهادهای نظامی و نیمه نظامی دیگر تشکیل و تقویت شدند و حضور آنان نه تنها در جبهه ها، بلکه در زندگی روزمره ی شهروندان نیز افزایش یافت.

اگر انگیزه هایی مانند نگرانی از ارتش و اقدامات رادیکال پاره ای از گروهها و تهدیدات خارجی به گسترش توان ارگلهای نظامی و نیمه نظامی در سال های نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی انجامید، دو عامل به روند تازه ژرفا و تداوم دادند. نخستین و شاید برجسته ترین آن با تنگ تر شدن گام به گام پایگاه توده ای دستگاه زمامداری اسلامی در ارتباط بود. دومین عامل به افزایش قدرت اقتصادی-نهادی نظامی به ویژه سپاه پلستاران باز می گشت. نیاز به ارگلهای نظامی گوناگون مانند سپاه و بسیج و کمیته و ثارالله برای مقابله با پایداری زنان، جوانان، کارگران، دانشجویان و جنبشهای منطقه ای و غیره، به یک ضرورت غیر قابل اجتناب تبدیل شد. حکومت ولایت فقیه برای سرکوب جنبش های مردمی برای نمونه در قم و کردستان و خوزستان و آذربایجان در سال های کنونی این نیروهای بزرگ ضربتی را در سطح گسترده ای به کار گرفت. دشواری کار به آنجا کشید که برای تقویت بنیه ی ارگلهای سرکوب گر، بهره گیری از انگیزه های مالی برای جلب نیروی تازه به این نهادها ضروری تر گردید و در کنار آن استفاده از اراذل و اوباش و جانپان و نیروهای مزدور یا افراطی اسلامی خارجی نیز در دستور کار قرار گرفت. بر پایه ی گزارشهای نیمه رسمی، شمار زیادی مزدور خارجی در دستگاه نظامی-پلیسی جمهوری اسلامی مشغول به کارند.

روندی همگون با رویدادهای دهه های پیش در امریکای لاتین، در نوره ی نفوذ حکومتهای نظامی، و همپیوندی و آمیزش آنان با سرمایه داری داخلی و جهانی، در ایران نیز کم و بیش دیده می شود.⁽⁸²⁾ ارگانهای نظامی و در درجه نخست سپاه پاسداران، بنا به داده های رسانه های گروهی، بر بخش بزرگی

از نهادهای دولتی و نیمه دولتی و بویژه بنیادها دست انداخته اند. کار به آن جا کشیده که در مخالفت با طرح مصوب مجلس با یک شوکت ترک، پاسداران برای نخستین بار پس از انقلاب به گونه ای آشکار و گستاخانه فرودگاه تازه ساخته شده ی خمینی در کنار تهران را به تصرف در آورند تا دولت و مجلس و دیگر ارگان های تصمیم گیری را وادار به پیاده کردن خواست های مالی خود کنند.

شواهدی در دست است که نولت در نولتی که درون مایه ی اقتصادی انحصار گزیده و فلسف و گرایشات سیاسی سرکوب گرانه داشته و پیش از کنار گذاشتن اصلاح طلبان نیز از توانایی مالی گسترده و قدرت تاثیرگذاری زیاد در کش و واکنشهای داخلی دستگله زمامداری برخوردار بود، گام به گام به نیروی تعیین کننده تر در جمهوری اسلامی فرامی رود. بنا به ناه های رسانه های جهانی، بخش چشمگیری از سرمایه هایی که در دوی و دیگر کشورهای کناره ی خلیج فارس به کار انداخته شده نین، متعلق به اعضای با نفوذ سپاه پاسداران است.

افزون بر تجربه های کشورهای نظامی امریکای لاتین و دیگر کشورهای رو به رشد کنونی، در تاریخ ایران نیز با چنین پدیده هایی روبرو بوده ایم. زمینه پادشاهی پانصد ساله لشکریان در ایران را حضور گسترده آنان در ارتش سلوکیان فراهم کرد و دیلمیان از آن جهت تواسند به توان مذبذترین نیروی سیاسی در دوران عباسی تبدیل شوند که در سپاه خلیفه یکی از مهمترین بخشهای آن را تشکیل می دادند.

بافت بوروکراتیک-نظامی رژیم جمهوری اسلامی با جهان بینی آن در ارتباط تنگاتنگی است. نگرش زمامداری نوین از سویی ضد مدرنیسم و مخالف فرهنگ امر وزین بلختری است. این اما بدین معنی نیست که رژیم ولایت فقیه از زوایه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بسیاری از شگردهای سرمایه داری

جهانی را در پوشش اسلامی، برای پیاده کردن آملجهای خود به کار نگیرد. از آن نمونه ند تبلیغات انتخاباتی و پرهزینه ی مجلس و ریلست جمهوری در کنار پرهیز از مدرنیسم، کم و بیش گونه ای از بیگانگی با ارزشهای ملی-تاریخی و باستانی در جهان بینی زمامداران اسلامی ایران دیده می شود. جای خالی این دو عنصر را، به ویژه دین گرایی و تنش زایی لگام گسیخته پر می کنند. اگر با بهره گیری از دین، که گله شکلهای افراطی سده های میانی اروپا را نیز به خود می گیرد، کوشش می شود تا گرایشهای پیشرو و دمکراتیک به گوشه ای رانده شوند، تلاشهای تنش زا مانند جنگ و صدور انقلاب و کوشش برای تولید سلاح اتمی و غیره، شرایطی را فراهم می سازند تا توجه عمومی از نارسایی ها و ناتوانی های ساختار بوروکراتیک-نظامی حاکم به سوی مسائل فرعی یا دشمن خارجی برگردانده شود.

از آن جا که هستی زمامداری نوین به گونه ی فشرده و تودرتویی با این دو عنصر (دین گرایی و تنش زایی لگام گسیخته) در هم آمیخته، نه تنها با گذشت زمان نشانی از اصلاحات و نوزایی در جهان بینی حاکم دیده نمی شود، بلکه نمودارهایی از رادیکال تر شدن آن گام به گام آشکارتر خود می نمایند. آغاز تبلیغات تازه ی افراطی-خرافی و مذهبی و نیز گسترش تولید جنگ افزارهای تازه و از آن میان کوشش برای تولید سلاح هسته ای، بازتابی است از این رویکردها. حتی نلسیونال-سننتی های اصلاح طلب نیز به دلیل تمایلات سازشکارانه و دیدگاههای واپس گرایانه، از خود گرایش جدی برای نوزایی در بلورهای اسلامی بروز نمی دهند و از آنجا که خود بخشی از ساختار بوروکراتیک-نظامی ناکارا و دین سالار موجود را تشکیل می دهند، به طور عمده تنها به شعارهای مردم فریبانه و جنجال آفرین بسنده می کنند و به مردم ناخرسند پشت می کنند.

به درون مایه ی تنش زای جهان بینی دستگاه زمامداری می‌توان از چند دریچه نگریست. دین سالاری هزاره ی گذشته در خطوط کلی خود، بویژه در آغاز پیدایش، تگ نظر و رادیکال خونمایی کرده است. چه در آغاز کشورگشایی های چادرنشینان باختری(عرب ها)، چه در طول چپوگی چادرنشینان خاوری-باختری(توک ها و مغول ها و سادات) و چه در زمان پیدایش دوباره ی نولت متمرکز زیر پرچم شیعه ی دوازده امامی، این گرایش های افراطی به چشم می‌خوردند. در دوران دویست ساله ی حکومت صفوی کشتار و پیگرد دگراندیشان نه تنها از سوی شاهان صفوی، بلکه به همان میزان از سوی پادشاهان عثمانی در باختر و شیبانیان در خور، بویژه در سرزمینهای مرزی در دستور روز بود. این تندروی های دینی، کم و بیش در سده ی نوزده نیز دیده می‌شدند. در سده ی بیست فداپیان اسلام که در اقداماتی مانند ترور احمد کسروی، عبدالصین هژبر، علی رزم آرا و منصور در دوران پهلوی ها شرکت داشتند جلوه ای از همین گرایشات تند در میان سنت گرایان بودند.⁽⁸²⁾ بر پایه ی پاره ای ناه ها، میان فداپیان اسلام، سازمان مجاهدین و جنبش سال 1342 در قم نیز، پیوندهایی وجود داشته است.

افزون بر ریشه های تاریخی گرایشات تنش زا و رادیکال در گروههای سنت گرا، تنگ تر شدن پایگاه توده ای نیز بر شتاب گیری این روند افزوده است. نه تنها در امریکای لاتین و پاره ای از کشورهای رو به رشد جهان، بلکه در روند رشد سرمایه‌داری در کشورهای باختری نیز می‌توان با نمونه هایی همگون روبرو شد.

جنگهای جهانی اول و دوم از جمله بازتابی بودند از بحرانهای اقتصادی، ناتوانی در حل و فصل بشواری های داخلی و تنگ شدن پایگاه اجتماعی سرمایه داران و صاحبان صنایع. در سلهای پس از جنگ جهانی دوم نیز

گرایش های میلیتاریستی انحصارهای جهانی، کوششی بودند برای بیرون رفتن از بحران ژرف اقتصادی و اجتماعی و سیلانی در درون. سیلست جنگ سرد بویژه در نهه ی شصت، همین بحران های اقتصادی را انعکاس می داد. گرایش های میلیتاریستی تازه ی سرمایه داری جهانی در سلهای پس از 2000 برای بیرون رفتن از بحرانهای اقتصادی که از سوی پاره ای از کارشناسان طولانی ترین نوره ی رکود اقتصادی در تاریخ سرمایه داری خوانده می‌شود را نیز، می‌توان در همین چارچوب ارزیابی کرد. هر دو جنگ جهانی در سده ی بیست میلادی نیز در آستانه ی بحران های بزرگ اقتصادی که ریشه در سده ی 19 داشتند، بروز کرده بودند.⁽⁸³⁻⁸⁴⁾

در ایران نیز گسترش گرایشات تنش زا و رادیکال در جهان بینی دستگاه زمامداری، پس از یک ایست کوتاه که به سلهای دولتمداری اصلاح طلبان باز می‌گشت، از جمله با بحرانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در پیوند بود. اگر این شیوه ی آمانه سازی افکار عمومی در درازای جنگ ایران و عراق، بخشی از جهان بینی زمامداران و پوششی تبلیغاتی برای راندن دگراندیشان از پهنه ی اقتصادی و اجتماعی و سیلانی و در اختیار گرفتن همه سویی زمام امور بود، بازگشت دوباره و گسترده ی آن که آمیخته است با خرافات و واپس گرایی پرده در نه و گستاخه، ایزاری است تا از ره آن از شکل گیری نهایی اعتراضات روزافزون لایه ها و طبقات گوناگون اجتماعی و فرارویی آن به یک اپوزیسیون توانمند جلوگیری گردد. موج های گسترده ی اعتصاب های کارگران و دانشجویان و زنان و مطمان و بهره گیری از هر گونه مناسبتی برای نشان دادن ناخرسندی، در کنار تحریم گسترده در انتخابات مجلس و شوراها و ریاست جمهوری، ژرفای بحران دستگاه بوروکراتیک-نظامی ناکارا و دین سالارا آشکار می‌کند.

اگر که کاهش پایگاه مردمی، بخشی از انگیزه های رشدگرایش های تنش زا و رادیکال در رژیم ولایت فقیه را که با انگیزه های درونی جامعه ایران در پیوند است، بازتاب می‌دهند، چگونگی رویارویی رژیم جمهوری اسلامی با کشورهای همسایه و پیش از همه اسلامی و بخشی از سرمایه داری جهانی بویژه ایالات متحده امریکا، گوشه هایی از عوامل خارجی پیدایی آن را آشکار می‌کنند.

به گونه فشرده می‌توان سه برش را در مناسبات جمهوری اسلامی با امریکا برجسته کرد. نوران نخست که با جنگ ایران و عراق نیز همراه بود و سیلست خارجی در جهت بشمنی آشکار با امریکا و "دستشاندن اش صدام" و هم چنین صدور انقلاب اسلامی به کشورهای همسایه عمل می‌کرد. پاره ای از اقدامات رادیکال در خارج از کشور، از آن دست در لبنان، از سوی شمار زیادی از کارشناسان به نیروهای ایرانی یا وابسته به ایران نسبت ناه می‌شدند. بحران گروگانها نیز در این دوره پدیدار گشت.⁽⁸⁵⁾

دوران دوم که از پایان جنگ ایران و عراق تا حملات تروریستی به برجهای نیویورک را در بر می‌گرفت، دوران کاهش تنش در سیاست خارجی و بهبود نسبی مناسبات بویژه با کشورهای بازار مشترک اروپا بود. در این نوره، پراگماتیستها و اصلاح طلبان با سیلست "درهلی باز اقتصادی" و "گفتگوی تمدن ها" کوشش کردند، گرایش های ناسیونال-سنتی رادیکال یا خط امامی را تا حدی ترمز کتد و در حد توان خود و در چارچوب منافع بخشی از بورژوازی صنعتی-مالی نوین و به منظور سد کردن موج شتابنده ی نارضایی ها، اقداماتی صورت دهند.

در برش سوم که از حمله به افغانستان از سوی امریکا آغاز شد و با تصرف عراق شدت یافت، با افت و خیزهای چندی در سیاست خارجی روبرو گشتیم. از یک چشم انداز تنش های متقابل در سطح سیلانی ژرفا یافتد و از دیدگاه

دیگر هماهنگی ها و همکاری هایی چه در افغانستان و چه در عراق میان ایران و امریکا نمودار شدند. گذشته از چرایی این کنش ها و واکنش ها و ساخت و پاخت های پشت پرده، می‌توان میان این رویدادها و تنش های پس انقلاب همگونی هایی جستجو کرد.

اگر حمله ی صدام به ایران و آغاز جنگ هشت ساله که بنا به داده های بسیاری از سوی امریکا تحریک و پشتیبانی شده بود، جایگاه اقتصادی و سیلانی و اجتماعی بورژوازی ناسیونال-سنتی رادیکال یا خط امامی ها را در ایران لستوار کرد سیاست جنگ افزوزانه امریکا و انگلستان و متحدانشان در خلیج فارس و باختر آسیا، به نیروهای رادیکالی که در داخل ایران زیر فشار سنگین بودند، جان تازه بخشید.

برنده ی اصلی درگیری های نظامی گذشته، ماعد جنگ ایران و عراق، حمله امریکا برای "آزاد سازی" کویت حمله نظامی به افغانستان و لشغال عراق، انحصارهای بزرگ تسلیحاتی امریکا و متحدین شان بودند. سود انحصارهای تسلیحاتی در این میان، از آغاز تاکنون، نجومی بود. در برابر آن میزان زیانهای اقتصادی ایران در طول جنگ به 600-400 میلیارد دلار تضمین زده شد و عراق نیز که بخش بزرگی از ساختارهای اقتصادی اش به کلی نابود گردید، با بدهی خارجی سر به فلک کشیده، دست به گریبان گشت و میزان خسارات های وارده به این کشور، از ایران نیز فراتر رفت. رویارویی های نظامی احتمالی آینده نیز، نمی‌تواند پیامدهای بهتری برای کشورهای منطقه به همراه داشته باشند.⁽⁸⁶⁾

بدین گونه می‌توان گفت بخشی از عملکردهای تنش زا-رادیکال بورژوازی ناسیونال-سنتی یا خط امامی ها، خولسته یا ناخواستنه در خدمت منافع انحصارهای نظامی و سیاست های میلیتاریستی کشورهای سرمایه داری است.

از سوی دیگر سیلیستهای میلیتاریستی در جناح های هار سومیه ناری، در خدمت تقویت نیروهای واپس ملاده و سنت گرا در منطقه ی ثروت مند و نفت خیز خاور میانه قرار داشته و دارند.

برای گسترش میلیتاریسم در منطقه و تقویت نیروهای واپسگرا و رادیکال و تنش زا، به نظر می رسد که دکتترین ویژه ای از سوی امریکا و متحد درجه یک اش انگلستان، سالها در دستور کار است. در این دکتترین کوشش می شود به کشورهای بزرگ نفت خیز، که توانایی مالی آن را دارند در مدت کوتاهی حداقل در پاره ای زمینه ها، از جمله در صنایع پتروشیمی، به یک قطب اقتصادی و رقیب بازرگانی در جهان تبدیل شوند، هزینه های سنگین نظامی تحصیل گردد. نمونه های آن را می توان پیش و پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در منطقه ی خلیج فارس دید.

در دکتترین کشورهای سرمایه داری برای فروپاشی اربوگاه چپگرایی اروپای خاوری پیشین نیز، تحصیل هزینه های نظامی و گسترش جنگ سرد سیاست پایه ای این کشورها را تشکیل می داد. وزیر دفاع پیشین آلمان فدرال در یک مصاحبه پس از اتحاد آلمان به روشنی اعتراف کرد که سیاست جنگ سرد و تحصیل هزینه های سنگین به بوجهی دولتی کشورهای اروپای خاوری هدفمند صورت گرفت و مهمترین عاملی بود که در پایان به فرو ریختن دیوار برلین انجامید.

این سیاست که بویژه در خاورمیانه و در میان کشورهای نفت خیز منطقه ی خلیج فارس در چند دهه ی گذشته پیاده شده و می توان آن را "دکتترین جنگ سرد و گرم" نامید یکی از مرکزی ترین راهکارهای انحصارهای سرمایه داری، بویژه بخشهای نظامی آن را، بلزتاب می دهد.

مکمل این دکتترین در بیشتر موارد پشتیبانی پنهان و آشکار و یا تحریک نیروهای تندروی مذهبی برای سرکوب خشن و نابودی نه تنها نیروهای

دمکرات و چپ گرا، بلکه تکنوکرات های بورژوازی به راستی استقلال طلب و هوادار رابطه ی غیرارباب-نوکری، در کشورهای خاورمیانه بوده است. بیهوده نیست که این منطقه عملاً تحت کنترل تدروان اسلامی قرار گرفته و

پهنه ی سیاسی برای دگراندیشان هر روز تنگ تر می شود. پشتیبانی دیدگاهها و اندیشه های واپس گرا و رادیکال و نهادها و سازمانهای برخاسته از آن، مانند اخوان المسلمین، بن لادن، حماس، حزب الله، فداییان اسلام، پاسداران و غیره، کلراترین شیوه ای است که در چند سده ی گذشته، در آغاز از سوی انگلستان و پس از آن با همکاری امریکا و انگلستان، به منافع اقتصادی کشورهای صنعتی سوئدهای هنگفت و بادآورده رسانده است. جان ملکم که از نخستین فرستادگان رسمی انگلستان به ایران در آغاز سده ی نوزده بود و چارچوب سیاست آن کشور را در ایران تا حدودی زیادی تعیین می کرد، خیلی زود به اهمیت گرایشات واپس مانده در ایران و تأثیرش بر توده ها پی برد. از دیدگاه او نیروهای سنتی-اسلامی و روحانیون، تنها عمل قابل بهره برداری موثر برای فشار از پائین به حکومتهای مرکزی و فئودال ایران هستند که می توان روی آن حساب کرد. در پایان دوران قاجار و آغاز توان گیری دولت رضاشاه نیز، دست اندرکاران سیاست انگلستان در ایران از توانایی پیشوایان دینی و امکان بهره برداری از آنان با "وجه مختصری خرج" آگاه بودند.⁽⁸⁷⁾

در دوران قاجار و پهلوی از این ابزار بارها برای تحصیل سیلیستهای استعماری به دستگاه زمامداری، بهره برداری شد. بیهوده نبود که در دوران رضاشاه بست نشینی ممنوع شده بود.

پرسش این است که "دکتترین جنگ سرد و گرم" بر سیاست های نظامی ایران پیش و پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی چه بازتابی داشته است. در دوران شاه و به ویژه پس از افزایش بهای نفت در بازار جهانی،

خرید تسلیحاتی از کشورهای سرمایه داری و به ویژه آمریکا در دستور کار بود. اگر چه سردمداران آمریکا نخست در فروش جنگ افزارهای بسیار پیشرفته به ایران جلوگیری کردند، ولی از زمان نیکسون این موانع نیز برداشته شد و رژیم شاه از ابزارهای پیچیده ارتشی نیز برخوردار گردید. خرید جنگ افراز از آمریکا تنها در سال های میان 1972 تا 1977 میلادی به مرز 14.4 میلیارد دلار رسید.⁽⁸⁸⁾ در این دوره با وجود "خطر کمونیسم" و پشتیبانی شوروی از عراق، در پیش گرفتن این سیاست از سوی بلختر سود آور می نمود.

آنچه که سیاست بورژوازی مالی-صنعتی ایران را به سوی هزینه های سنگین نظامی سوق می داد، افزون بر ناتوانی های درونی و وابستگی های اقتصادی، بویژه با دو پدیده در پیوند بود. نخست گرایشات جنگ طلبانه ی رژیم عراق و حزب بعث بر علیه ایران و دوم تمایل نیروهای نظامی کشورهای سرمایه داری برای ورود به منطقه ی خلیج فارس و استقرار پایدار در آن (آن چه هم اکنون پیاده شده است). از یک سو کوشش شد، با هزینه های سنگین و خرید جنگ افزارهای گوناگون و پیچیده، توانایی ارتش ایران برای رویارویی احتمالی نظامی با عراق تقویت شود و از سوی دیگر با بر عهده گرفتن وظایف میلیتاریستی کشورهای صنعتی در منطقه، مانند ظفر، تلاش گردید تا از ورود مستقیم نیروهای نظامی خارجی به منطقه جلوگیری شود.

در دوران جمهوری اسلامی، بویژه در درازای جنگ هشت ساله ی ایران و عراق هزینه های نظامی ایران باز هم بالا رفت و این بار افزون بر تحصیل هزینه های نظامی، خرابی های بسیار به کشور تحمیل شد. زیان های جنگ 8 ساله به اقتصاد ایران بسیار بزرگ بود. در این جنگ 300 هزار کشته، 61 هزار گم شده، 50 هزار دربند و بیش از نیم میلیون تن ناقص العضو و 2.5

میلیون تن آواره شدند هم چنین 52 شهر گزندهای هنگفت، 6 شهر کاملاً ویران، 15 شهر تا حدود 80 درصد خراب و 30 درصد روستاهای 5 استان جنگ زده به طور کامل ویران گردیدند. تنها خرابی های ناشی از جنگ در مناطق مسکونی به 18 میلیارد دلار تخمین زده شد.

بر اساس یک ارزیابی انجام شده، جمع کل خسارت ها در طول 8 سال 592 میلیارد دلار بود که حدود 210 میلیارد دلار آن را می توان خسارت های مستقیم به زیرساخت های کشور مانند ماشین آلات، ساختمان، تجهیزات، مواد اولیه، کالاها و دیگر ثروت های اقتصادی دانست.⁽⁸⁹⁾

این زیان ها از یک سو ناشی از سیاست حکومت عراق علیه ایران بود و از سوی دیگر با سیاست کینه توزانه ی خمینی پس از آزادسازی خرمشهر و بیرون راندن ارتش عراق از ایران پیوند داشته با شعار نابخرده ی آن دوران، "راه قدس از کربلا و نجف می گذرد"، بر طبل جنگ بیهوده و غیرمسئولانه کوفته می شد. باید این نکته را موشکافانه نگریست که بخش بزرگی از تأسیسات صنعتی ایران پس از آزادی خرمشهر مورد حمله ی ارتش عراق قرار گرفت و از این راه به بنیه ی اقتصادی کشور آسیب های هنگفت وارد گردید.

اگر ایران به جنگ در مقطع زمانی آزادی خرمشهر پایان می داد، نخست اینکه بیش از نیمی از خرابی های جنگ و صدمات جانی و مالی آن کاسته می شد، دوما روند سالمانه ی اقتصادی ایران که تازه پس از نزدیک به 12 سال از روی کار آمدن جمهوری اسلامی آغاز شده بود پیشتر به ثمر می رسید، سوم اینکه ایران به دلیل موقعیت برتر در جنگ نزدیک به 50 میلیارد دلار خسارت که از سوی عربستان و پاره ای دیگر کشورهای نفت خیز خلیج فارس تضمین شده بود دریافت می کرد و چهارم اینکه از موج خرابی های واحدهای بزرگ صنعتی و کلیدی ایران در مراحل پایانی جنگ خودداری می

شد از زاویه ی اقتصادی می توان هزینه ی بخش دوم جنگ پس از آزادی خرمشهر را نزدیک به 400 میلیارد دلار تخمین زد. اگر درآمد نفت ایران را سالانه 20 میلیارد دلار در نظر بگیریم، این مبلغ برابر است با بیست سال درآمد نفت کشور.

گذشته از نوع کنش و واکنش های منطقه ای و تفاوت رویدادهای پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی با نوران شاه، حقیقت این است که کمترین امریکا و انحصارهای نظامی و غیرنظامی بین المللی در ایران در هر دو رژیم به آماج خود دست یافت و از راه آن کشورهای صنعتی سود هنگفت و بادآورده به جیب زدند و اقتصاد ایران نیز از جمله زیر فشار همین هزینه ها، نتوانست خود را از چارچوب تک تولیدی بیرون بکشد.

اگر در کمترین آمریکا و باختر در زمینه "جنگ سرد و گرم"، در دوره ی شاه بیشتر سودی اش را می شد لمس کرد، پس از آن گرمای اش بویژه دو کشور بزرگ منطقه ایران و عراق را در خود سوخت و دامنه اش به کویت و افغانستان نیز کشانده شد. این دگرگونی از جمله با نگرش کلی امریکا به جهان پس از فروپاشی شوروی و اردوگاه چپ گرای خاور اروپا در پیوند بود. در این زمینه سندی از سوی امریکا بیرون آمد که خطوط کلی و آماج های درازگاه انحصارهای بین المللی را ترسیم می کرد. در این سند کنترل

نخایر تفتی جهان از برجستگی ویژه ای برخوردار بود.

واکنش زمامداران ایران به ویژه جریانات ناسیونال سستی رادیکال یا خط امامی به این دگرگونی در زمینه سیاست نظامی، به این گونه بود که پس از پایان جنگ بر خلاف نوران شاه و زیر تاثیر تشنه های پی در پی میان جمهوری اسلامی و امریکا، از خرید گسترده ی سلاح در بازار سیله در پهنه جهانی به شیوه گذشته تا حدودی خودداری گردید و به تولید و خرید ابزارهای جنگی ویژه ای روی نهاد شد.

این سرمایه گذاری ها، آماج روشنی برای رویارویی احتمالی با کشور امریکا و هم پیمانانش در مرزهای آبی و خشکی ایران داشت. خرید و تولید موشکهای دیر برد، لژدهای دریایی و غیره را می توان در این چارچوب ارزیابی کرد. کوشش برای دستیابی به فن آوری هسته ای که موضوع درگیری قد نهادهای بین المللی و وابسته به انحصارهای سرمایه داری با ایران است را نیز، می توان در همین راستا نگریست.

از میزان هزینه های نظامی ایران در این زمینه نده ی رسمی در دست نیست، اما بی گمان می توان میزان آن را چندین میلیاردی برآورد کرد. در حقیقت امر "دکتورین جنگ سرد و گرم" چه پیش و چه پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی به آماج خود دست یافت و خود را بر دگرگونی های جهانی و منطقه ای و نیز تحولات درونی ایران انطباق داد. برآیند این دگرگونی ها این بود که در هر دو نوره و بویژه در دوران جمهوری اسلامی، هزینه های نظامی و خسارتهای وارد شده به اقتصاد ایران بی گمان یکی از مهمترین نقشه ها را در واپس ماندگی کشور و افزایش شکاف اقتصادی میان کشور ما و دیگر کشورهای رو به رشد و پیشرفته جهان بازی کرده است.

رژش تنش ها و پاره ای چشم اندازها

بلا تآب حضور گسترده ولی کوتاه مدت جریان های سیاسی گوناگون پس از انقلاب، پیدایش نهادهای توده ای چندی بود که در درازای زمان در درون مایه ی مردمی آنان تحول منفی ایجاد شد. در این نهادها، مانند جهاد سازندگی، هنوز تا چندی رگه های مردمی کم رنگی آشکار بود.

از دیگر سو در سیستم زمامداری نیز در پهنه های دولتی، اداری، قضایی، نظامی و امنیتی نسبت به دوران شاه دگرگونی هایی رخ داد و علیرغم وجود سیستم مرکزی و فشرده ی حاکمیت، گذشته از امور قضایی و نظامی و امنیتی، در بخشهای دولتی، ونیمه دولتی و ارگان های قانون گذاری چرخش هایی به سوی سهیم کردن مشروط مردم در تصمیم گیری ها، نسبت به دوران پیش، به چشم خورد.

همانند انقلاب مشروطه و پاره ای از انقلاب های ناکام جهانی، دگرگونی روبنایی رادیکال سال 1357 در درون مایه ی مناسبات تولیدی تغییر چندان ایجاد نکرد، ولی در پیامد آن نهادهای سیاسی نوین با دستگاه دولتی و سیاسی و حقوقی ویژه ی خویش و نیز تدبیرها و دیدگاهها و نهادهای برخاسته از آن، زاده شدند. در همین راستا پاره ای از عناصر روبنایی پیشین نیز با دگرگونی هایی به خدمت دستگاه تازه درآمدند، مانند ارتش و وزارت خله ها و اداره ها. در روند چیرگی ناسیونال سستی های تندرو یا خط امامی ها، گام به گام نه تنها دولت، مجلس، دادگستری، ارتش، ژاندارمری و سازمانهای امنیتی زیر رهبری این بخش قرار گرفتند، بلکه رسانه های گروهی، سیستم آموزشی و سازمانهای برخاسته از انقلاب مانند جهاد سازندگی نیز در چارچوب خواسته های دستگاه زمامداری تازه، جهت گیری شدند.

سازمانها و لجزایی که با دگرگونی های تازه تطبیق نداشتند، یا از پهنه ی سیسیلی بیرون رانده شدند و یا در ساختار سازمانی و برنامه ای آنان چنان

گذشته از دگرگونی هایی در زمینه ی سیاست نظامی، شیوه های پیوند میان دستگاه زمامداری و طبقات و لایه های اجتماعی نیز پس از پایان جنگ دستخوش نوسان هایی شد. پاره ای از این نوسان ها به چگونگی پیدایش جمهوری اسلامی و نقش احزاب و سازمانها و گروههای نماینده ی لایه های گوناگون اجتماعی که قبلا بیشتر در بیرون حاکمیت قرار داشتند، در پیوند بود. بخش دیگر به ویژگی های تدبیرها، برنامه ای و سازمانی بخش هایی از جناح ناسیونال سستی باز می گشت که در پروسه ای چند سله، به عمل تعیین کننده در سیر رویدادهای سیسیلی و اجتماعی و اقتصادی ایران فراروییدند.

دگرگونی های رخ داد که در خدمت دستگاه نوین عمل کتد و تهدیدی جدی برای موجودیت نظام ایجاد نکنند، مابعد پاره ای از انجمن های اسلامی.

سه گرایش را می توان پس از پایان جنگ در میان نیروهای ناسیونال-سنتی حاکم بر ایران برجسته کرد. نخست گروه رادیکال که همراهی ایشان با بازار و نهادهای نظامی و تدریان روحانی بسیار برجسته است، دوم گروه پراگماتیست یا "اصول گرا" که با نهادهای نوین و سنتی بازرگانی داخلی و خارجی و گاهای صنعتی و بخشی از سرمایه داری نوین مالی خویشاوندی دارد و سوم گروه اصلاح طلب که با وجود همپیوندی با بازار، گرایش های بیشتری به سوی بورژوازی صنعتی ایران از خود بروز می دهد.

در نظام پارلمانی و انتخاباتی خود ویده ی جمهوری اسلامی، کوششهایی دیده می شود تا با الگوپردازی از دمکراسی بورژوازی کشورهای صنعتی، این سه گروه که به طور کلی به نظام ولایت فقیه پایبندند، در جامعه جا انداخته شوند و برای نمونه نقشی مانند سوسیالیست ها و محافظه کاران و لیبرال ها در پاره ای از کشورهای اروپایی بازی کنند. با توجه به شرایط عینی و ذهنی جامعه و ساختار بوروکراتیک-نظامی ناکارا و دین سالار موجود در ایران، دشوار می نماید که این کوشش ها به آماج مورد پسند دستگاه زمامداری بست یابد.

در کنار این چالش ها ناظر شایدهای کم و بیش نوینی هستیم، گاه به تقلید از دمکراسی باختری و گاه با بهره گیری از سنت های تاریخی: مانند ساختن تئوریا و اندیشه های انحرافی، تخدیر روانی، ایجاد دشواری در کار نیروهای مخالف و نیز ایجاد چندستگی و ترس و انفعال در میان نیروهای ناخرسند درون و کنار و بیرون دستگاه ولایت فقیه و نیز سازمان ها و گروه های اپوزیسیون. این فرایده چه در ایران و چه در خارج از کشور دیده می شود.

از سوی دیگر، به گمان بسیار با ماهنگی و همکاری جمهوری اسلامی و انحصارهای بین المللی و بویژه کشورهای بازار مشترک اروپا (طرف بزرگ بازرگانی ایران و یکی از برندگان حکومت بازاریان و سیاست بازرگانی وارداتی-انگلی ولایت فقیه)، شرایطی فراهم گردیده تا رفت و آمد ایرانیان تبعیدی به ایران تسهیل گردد و در پیامد آن از میزان فعالیت اپوزیسیون خارج از کشور کاسته شود.

گذشته از آن، نهادهای سنتی مانند حوزه ها و مسجدها و سازمان های روحانیت به مثابه گسترش دهنده ی اندیشه های خرافی و دینی و لجتامی و سیاسی، در ساختار نوین از وزن سنگینی برخوردار گشته و در کنار دیگر نهادها، نقش رابط را میان زمامداران و مردم بازی نموده اند.

با گذشت زمان از اهمیت نهادهای سنتی در روبنای جامعه نه تنها کاسته نشده، بلکه بر نقش آنان افزوده گردیده است. کوششهای نوین جناح ناسیونال-سنتی رادیکال و بخشهایی از دستگاه دولتی در گسترش خرافه گیری را، پس از شکست اصلاح طلبان و توان گیری تدریان، می توان در این چارچوب ارزیابی کرد.

اگر در زمینه ی تاثیرگذاری بر باورها و اندیشه های توده ها و نیز بهره گیری از شگردهای تبلیغاتی، گاه کامیابی هایی نصیب دستگاه زمامداری گردید، ولی در زمینه ایجاد زمینه های عینی ثبات و پایداری اجتماعی، مانند گسترش حمایت های لجتامی و کاهش شکاف طبقاتی، کار چندان صورت نگرفت. برای نمونه در زمینه ی تقسیم درآمدهای ملی، ایجاد اشتغال، پوشش بیمه های اجتماعی و بهبود امور بهداشتی، نه تنها پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی وضع بهتر نشد، بلکه در بیشتر پهنه ها نشواری ها و تنگناها گسترش یافت و وضع ایران در سنجش بین المللی و در رده بندی های رسمی جهانی بدتر گردید. داده های رسمی و دولتی پیرامون گسترش

بیکاری و زندگی زیر مرز فقر و پیامدهای آن، مانند افزایش بیماری های روانی و اعتیاد، خودکشی ها و خودفروشی ها بسیار گویا بوده و هستند.

داده های اقتصادی ژرفای نارسایی ها و پاره ای از انگیزه های ناخرسندی ها و بحران های اجتماعی را آشکار می کنند. واقعیت این است که علیرغم همه ی وعده ها و با وجود افزایش درآمدهای نفتی و بهبود تراز بازرگانی برون موزی در سال های کونی، دستاوردهای پایان دوران شاه(علیرغم همه ی نقص های آن)، مانند رشد بالای اقتصادی، سرمایه گذاری های صنعتی گسترده، ایجاد شمار زیاد واحدهای تولیدی نو، فراهم کردن بازار کار و اشتغال، افزایش چشمگیر درآمد ملی، رشد مطلوب میانگین درآمد سرانه و غیره تکرار نمی شوند. به ویژه در بخش صنایع با آهنگ پر شتاب پیش از سال 1357، مانند رشد فرورده های صنعتی با میانگین سالانه ی 12.5 درصد، رشد موسسات صنعتی و کارگاه ها در مرز 100 درصد، افزایش شمار کارکنان صنعتی در رشته های صنعتی به میزان دو برابر، برای نمونه در درازای برنامه ی چهارم پنجساله ی توسعه و عمران شاه، روبرو نمی شویم⁽⁹¹⁾ در جمهوری اسلامی در طول ده ساله ی (و نه پنجساله) میان 1365 تا 1375، شمار کارکنان در بخش صنعت تنها رشدی برابر با 75 درصد داشت. بدین گونه میانگین رشد سالانه ی کارکنان در موسسات صنعتی پیش از سال 1357 برابر با 20 درصد و در جمهوری اسلامی برابر با 7.5 درصد بود، همانا نزدیک به سه برابر کمتر، آن هم در حالی که جمعیت ایران با میانگین رشد بیشتری روبرو گشت⁽⁹¹⁾.

در مورد رشد موسسات صنعتی، سرمایه گذاری در رشته های تولیدی، افزایش درآمد ملی و میانگین درآمد سرانه نیز، آمار در دسترس تصویر بهتری از دگرگونی های اقتصادی پس از سال 1357 عرضه نمی کنند. برای نمونه درآمد ملی میان سال های 1346 تا 1352 برابر با قیمت های ثابت،

سالانه رشدی برابر 11.6 داشت، در صورتی که در فاصله ی ده ساله ی 1370 تا 1380 با رشد درآمد سالانه ای برابر با 63 درصد روبرو بودیم، همانا 44 درصد کمتر از افزایش درآمدها پیش از سال 1357.⁽⁹²⁾ این تفاوت در زمینه ی میانگین درآمد سرانه بیشتر بازتاب یافت. در حالی که میانگین درآمد سرانه از 380 دلار در سال 1341، به 1274 دلار در سال 1353 فراورید، یا میانگین افزایش سالانه ای در مرز 27 درصد، میانگین افزایش درآمد سرانه به ریال میان سال های 1370 تا 1380 تنها در مرز 3.4 درصد بود. میانگین رشد سالانه ی درآمد سرانه به دلار اما سیر کاهشی داشت. چراکه نرخ ارز در بازار غیر رسمی از 1420 دلار در سال 1370 به 8008 دلار در سال 1380 رسید، همانا افزایشی نزدیک به 560 درصد. به عبارت دیگر نرخ ارز ایران در این درازای ده ساله با میانگین کاهشی برابر با 56 درصد سالانه روبرو بود که عملاً توان خرید شهروندان، به ویژه لایه ها و طبقات پایین و میانی را که بخش قابل توجهی از نیازهای خود را از بازار آزاد و وابسته به دلار خریداری می کردند، کاهش داد. تنها از سال 1378 در بازار غیر رسمی و از سال 1381 در بازار رسمی و دولتی، شاهد کاهش کمتر نرخ ارز کشور در برابر ارزهای خارجی بودیم که آینده ی این ثبات نسبی یا کاهش کمتر نرخ ارز در بازار جهانی، با توجه به تورم بالا و دو رقمی، در پس پرده ای از پرسش پنهان است. انگیزه های این رشد اقتصادی کند را می توان در عواملی مابعد رشد بخش خدمات و بازرگانی لگلی و وارداتی، اقتصاد دولتی بی برنامه و نابسامان و سیاست های مالی تورم زا، جستجو کرد. در این میان باید به این واقعیت نیز توجه داشت که در فاصله سال های 1358 تا 1381 مجموعاً نزدیک به 360 میلیارد دلار درآمد نفت صادراتی یا میانگینی سالانه نزدیک به 16 میلیارد دلار در اختیار جمهوری اسلامی بود در حالی که درآمد نفتی ایران تا آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی

سالانه زیر 2 میلیارد دلار و برای نمونه در سال 1967 تنها در موز نیوم میلیارد دلار قرار داشت.⁽⁹³⁻⁹⁴⁾ برآیند این نارسایی ها، تنگ شدن پایگاه توده ای بستگه زمامداری و رشد روزافزون گرایش های سوکوب گرانه ی رژیم در پاسخ به جنبش های اعتراضی بوده و است.

چگونگی پیوند میان بالا و پائین را در جامعه می توان از چشم انداز سه برش زمانی دقیق تر نگریست. در برش نخستین که سال های نخست زمامداری تا پایان جنگ را در بر می گرفت، علیرغم تمامی تنش های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، پیوند نسبتاً مطلوبی دیده می شد. دو عامل نقش ویژه در این پروسه بازی کردند اول اینکه رژیم تازه از درون مبارزات توده های مردم بیرون آمده بود و هنوز بخش بزرگی از شرکت کنندگان در انقلاب در آرزوی برآورده شدن خواسته های خود بودند و بنابراین هنوز از آن پشتیبانی می کردند. عامل دوم به جنگ ایران و عراق و وجود یک دشمن خارجی باز می گشت که حلقه ی مردم را بر گرد رژیم ولایت فقیه تگ تر می کرد.

برش سوم سالهای پس از جنگ تا شکست جنبش اصلاح طلبی را می پوشاند. این دوران، مقطع برزخی رابطه میان بالا و پایین را به نمایش می گذاشت. با پایان جنگ هنوز از دید بسیاری امید به دگرگونی وجود داشت، اما نشانه های امیدوار کننده کم بودند. پس از سیاست درهای باز در دولت رفسنجانی که بهبودی جدی برای اقتصاد ایران و ویژه زندگی طبقات و قشرهای پایین اجتماعی به همراه نیاورد، نخستین ناآرامی های سیسیلی- اجتماعی بدنه ی دستگاه زمامداری را به لرزه درآوردند. جنبش دوم خرداد در دهه ی هفتاد بازتاب این ناآرامی ها بود. این جنبش را می شود نقطه ی آغاز توان گیری نوباره ی ناسیونال-سننتی های اصلاح طلب ارزیابی کرد. اصلاح طلبان، ادامه دهنده و نمود تازه ی جریانی بودند که پیشتر در پیکر

گروه هایی چون نهضت آزادی خودنمایی می کرد. در دو دوره ی ریاست جمهوری نماینده ی اصلاح طلبان، اگرچه در زمینه های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و گاه اقتصادی، گام های کوچکی در جهت برآورده کردن خواسته های طبقات و لایه های میانی و پائینی اجتماع برداشته شد، ولی گرایشات سازشکارانه ی رهبران و بخشی از بدنه ی این حرکت، به بن بست روبنایی جامعه ی ایران پایان نداد.

برش سوم که سالهای پس از کنار رفتن اصلاح طلبان را در بر می گیرد، دوران جدایی همه سویه و گام به گام توده ها از دستگاه زمامداری، در کل آن است. نشانه های این جدایی را می توان از سوئی در آینه ی گذرش اعتراضات مردمی در پهنای و ژرفای و از سوی دیگر در شدت واکنش ارگلهای نظامی و نیمه نظامی و پلیسی و امنیتی و نیز کودتای "مخملی" در پیکر انتخابات ریاست جمهوری، نگریست.

در پلیسی تر شدن فضای حاکم بر ایران و چگونگی واکنش دستگاه بوروکراتیک-نظامی ناکارآمد و دین سالار، می توان عناصر تازه ای مشاهده کرد. اگرچه دستگاه زمامداری از آغاز بر شیوه ای دین سالار و ضد سکولار استوار بود، ولی گذشته از برش های کوتاهی از جمله درازای جنگ ایران و عراق از تدروی های بسیار لگام گسیخته ی مذهبی پرهیز می شد. لگیزی ی رشد روزافزون این گرایش ها در دستگاه زمامداری را، می بایست در دگرگونی باورها و برخورد های توده ها جستجو کرد.

نشانه های روزافزونی از کم باوری و یا بی باوری مردم نسبت به مسائل دینی و حتی اسلام گریزی در جامعه دیده می شود که پاره ای از سران روحانی و غیرروحانی رژیم اسلامی به آن اعتراف می کنند و همزمان خواستار مبارزه با آن می شوند. بخشی از روحانیت، از پتانسیل تاریخی ضدروحانی-اسلامی ایرانیان آگاه است و جنبش گسترده ی ضد شیعه ی

بایبگیری در سده ی نوزده و جنبش بزرگ چپ در دهه ی 30 خورشیدی را فراموش نکرده است. گزارش خبرگزاری ها از ایران حکایت از آن دارد که در روزهای سوگواری اسلامی، مردم به نشانه ی اعتراض از جمله در تهران به عمد شهر را به قصد سفرهای تقریبی بویژه به شمال ایران ترک می کنند تا نشان دهند که بلورهای سننتی سران رژیم برای آنان بی ارزش است.

از سوی دیگر در میان مردم بویژه جوانان، فرهنگ کشورهای باختری گسترش می یابد و در کنار آن گرایش های ملی-تاریخی که در دو دهه ی نخست روی کار آمدن رژیم اسلامی، از وزن و اهمیتش بسیار کاسته شده بود، نوباره در مرکز توجه مردم به ویژه جوانان قرار می گیرد. بازتاب آن را می توان از جمله در آینه ی فروش کتاب های تاریخی و توجه به فرهنگ پیش از اسلام نگریست. از دیگر سو موج گسترده ی مسافرت به آثار تاریخی پیش از اسلام برجسته شده و این امر حتی به شکوفایی نسبی توریسم داخلی انجامیده است. بر پایه گزارش خبرگزاری های ایران در سال های گذشته مسافرین نوروزی بیشتر شهرهای با آثار باستانی مربوط به گذشته های دور را ملاقات کرده اند.

اگر کاهش باورهای دینی میان مردم و گرایش به فرهنگ ملی-باستانی و روی آوردی به فرهنگ باختری، جلوه های گوناگون مبارزه ی خاموش توده ها با رژیم دین سالار و ناکارآمد را به نمایش گذارند، مبارزات سازمان یافته تر و پرشماتر و آشتی ناپذیرتر، چهره ی آشکار آن را بازتاب دادند. شمار اعتصاب ها و اعتراض های کارگری و دانشجویی و زنان و معلمین در سالهای گذشته رو به افزایش بود. بنا به گزارش خبرگزاری های رسمی ایران، تنها در درازای سه ماه تعداد 25795 کارگر لخرآج و یا تعلق از کار شدید، شمار 25896 کارگر بیش از 2 تا 38 ماه حقوق دریافت نکردند و تعداد 12 اعتصاب و 47 گردهمایی مبارزاتی کلگری رخ داد.⁽⁹⁵⁾ شمار واقعی

اعتراضات اما بیش از آن چیزی بود که رسانه های مجاز ایران گزارش کردند.

در کنار آن، مبارزه ی اقوام ایرانی که پس از انقلاب بیشتر در کردستان نامنه دار شد و برای مدتی فروکش کرد، نوباره خوننمایی می کند. نمونه های آن را در سال های گذشته می شد در کردستان و بلوچستان و فارس و خوزستان و آذربایجان و سیستان مشاهده کرد. این واکنش ها گاه به درگیری های مسلحانه نیز کشنده شد.

واکنش دستگاه زمامداری، گسترش هر چه بیشتر نظامی گری بود. بنا به داده های رسمی و بین المللی نهاد های حقوق بشر، شمار دستگیر شدگان و اعدام شدگان رو به افزایش جدی بود. در دانشگاهها که سنتهای مبارزاتی کهن سال دارند، علیرغم "انقلاب فرهنگی" در سال های نخست رژیم اسلامی و کوشش برای کنترل دانشجویان، موج اعتراض های نوین چنان بالا گرفته که کار به دستگیری و لخرآج دانشجویان و نیز در پاره ای موارد کشتار آنان کشیده است. تشکیل ارگلهای نظامی تازه برای مبارزه با دگراندیشان زیر نام های گوناگون، نشانه های تازه ی بن بست های نوین در دستگاه بوروکراتیک-نظامی است.

از سوی دیگر شمار نظامیان بویژه پلداران در ترکیب ارگلهای زمامداری رو به افزایش بود. در دولت پس از اصلاح طلبان، چندین وزیر سابق کم و بیش نظامی داشتند. در گزینش نمایندگان مجلس و ارگلهای مردمی نیز فشارها افزایش یافت. برای نمونه چندین نامزد نمایندگی از جمله از گروه اصلاح طلبان از شرکت در انتخابات گوناگون با دخالت شورای نگهبان محروم شدند.

بدین گونه می توان نشانه های آشکاری در روند تگ تر شدن پایگاه توده ای دستگاه زمامداری و فرارویی اعتراض های خاموش به مبارزات رودر

رو و تند، ملاحظه کرد. این مبارزات هنوز فاقد سازمان بایسته اند و کم و بیش خصلتی خودجوش دارند.

علیرغم گسترش اعتراض های توده ای، در میان اپوزیسیون حرکت ها هنوز کندانند. پس از پایان جنگ، در میان نیروهای بیرون از دستگاه زمامداری و اپوزیسیون، به طور کلی با همان گرایش های پیشین، تنها با دگرگونی هایی روبرو شدیم.

دیدگاه بخش بزرگی از ناسیونال-پادشاهی ها و نلسیونال-لیبرال های مشروطه و جمهوری خواه، به نظرات اصلاح طلبان ناسیونال-سنستی در درون و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی نزدیک بود. ریشه های این همسویی را می توان در پیوندهای ژرف اقتصادی میان بورژوازی ملی-بزرگانی داخل و خارج از ایران جستجو کرد. اگرچه از میزان سرمایه گذاری بورژوازی ایران در خارج و از مقیاس سرمایه گذاری های سرمایه داران ایرانی خارج از کشور در ایران، داده های روشنی در دست نیست، ولی بر پایه یی در هم آمیزی سرمایه های کلان ایرانیان مقیم داخل و خارج در کشورهای کرانه ی خلیج فارس، می توان با دامنه ی آنها تاحدودی آشنا شد.

گرایش های سازشکارانه و واپس گرایانه ی بخش بزرگی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران، چه در ایران و چه در خارج از کشور، آینه ای از این خاستگاه اقتصادی است. بیهوده نیست که بخشی از این نیروها که در اپوزیسیون قرار دارند، علیرغم امکانات مالی-تلیغاتی گسترده، در بهره گیری از نیروی مردم برای کنار زدن رژیم ولایت فقیه آشکار و پنهان خودداری می کنند (همانند اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت). بیشتر کوشش این نیروها ایجاد دگرگونی کنترل شده از بالا با شرکت مشروط و

مقطعی مردم، و پرهیز از ژرفش جنبش است، همانند پاره ای از کشورهای امریکای لاتین (مانند شیلی) و اروپای خوری (مانند لوکزامبورگ).

رویدادهای انقلاب مشروطه و نهی ی 30 و آغاز انقلاب بهمن، به سرمایه داری ایران آموخته است که پتانسیل های ضدلستعماری و دمکراتیک و نادره های توده ها و شخصیت ها و گروه ها و سازمان های نماینده ی آنان، به دشواری مهارشدنی است.

آن چه که به دشواری در اتخاذ راه های قطع و اثربخش و بیرون آمدن از بن بست های سیاست سازش کارانه برای هم راهی با مردم می افزاید، با نقش انحصارهای بین المللی در پیوند است. به ویژه در بستر جهانی شدن اقتصاد و لیبرالیسم نو، رشته های گوناگونی منافع بورژوازی بزرگ مالی-بازرگانی را، چه در درون و چه در بیرون ایران، با منافع سرمایه های جهانی به هم گره می زنند. بخش بزرگی از بازرگانان ایرانی رابط و واسطه ای هستند میان انحصارهای بزرگ سرمایه ناری و اقتصاد به طور عمده مصرفی بخش دولتی و نیمه دولتی و خصوصی ایران. به این گونه زندگی اقتصادی این بخش از سرمایه ناری با منافع این انحصارها در هم آمیخته است. اگر در دوران شاه بخشی از بورژوازی ناسیونال-سنستی و بویژه بازار ایران، از آن جا که زیر فشار اقتصادی بورژوازی ملی-صنعتی رژیم شاه بود، قسمت بزرگی از نیازهای مالی و سازمانی جنبش اسلامی و ضدشاه را تامین می کرد، در این دوره گروه تپوهی از سرمایه داران کشور، بنابر همین ساختار تلگی و واسطه گری و پیوستگی نابرابرته با انحصارهای بزرگ جهانی، گرایشی جدی برای در پیش گرفتن سیلستهای غیر سازشکارانه و هم راهی با توده های ناخرسند و پر جوش و خروش ایران، از خود نشان نمی دهند.⁽⁹⁶⁾

از آن جا که دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی ایران از یک سو هنوز در چارچوب انقلاب ملی-دمکراتیکی که جنبش مشروطه آغازگر آن بود، قرار داشته و هنوز هم پس از گذشت نزدیک به یک صد سال به آماج خود در هر دو زمینه (ملی و دمکراتیک) دست نیافته و از سوی دیگر عناصر دادره های ی پیامد انقلاب بهمن نیز در آن تقویت شده اند، می توان گمان برد که ادامه این نوع گرایش های سازشکارانه ی بورژوازی ایران، به رادیکال تر شدن جنبش مردمی بیانجامد و دگرگونی های بعدی را به سود طبقات و لایه های پائین اجتماعی هاشور بزند. این امر وابسته به توان گیری بیشتر نیروهای دمکرات و پیشرو در درون ایران است.

گذشته از طیف های گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی خارج و داخل کشور، در بخش بزرگی از جریان های دمکرات و چپگرای ایران نیز همین گرایش های انفعالی برجسته است. دمکرات ها و چپ گرایان به طور عمده در خارج از کشور فعال هستند و توان سازمانی آنان در ایران محدود می نماید. اگر در انقلاب بهمن، گروهی از اپوزیسیون چپ در خارج از کشور که زیر نام کنفدراسیون دانشجویان فعالیت می کرد در روند رویدادهای پس از سرنگونی شاه تاثیری نگذاشت، می توان گمان برد که در صورت ادامه گرایش های سازشکارانه ی دمکرات ها و چپ گرایان در خارج از کشور، در آید، سرنوشت کنفدراسیون پیشین در انتظارشان باشد.

دشواری بخش بزرگی از آنان نه تنها گرایش های سازشکارانه، بلکه نبود رابطه ی ارگانیک و سازمانی با درون ایران است. به همین دلیل تاثیر گذاری آنان بر رویدادهای درون کشور و نیز تاثیر پذیری شان هنوز ناچیز می نماید. از سوی دیگر پلانفرم روشن و منطبق بر نیازهای کنونی جامعه ی ایران و در مسیر گسترش دیدگاه ها و ایدئولوژی های جنبش دمکراتیک و مردمی، یا موجود نیست یا هنوز بسیار نارساست. بنابراین در عمل بخشی

از پهنه ی مبارزه ی سازمانی و ایدئولوژیک از یک سو به طیف گسترده ای از نیروهای واپسگرای اسلامی و از سوی دیگر به جریان های جدایی خواه و تدریج سیر شده است.

بدین گونه برخلاف سال های پیش از انقلاب بهمن که سازمان هایی مانند فداییان خلق و گروه هایی مانند "سازمان نوید" از سوی حزب توده ی ایران، علیرغم همه ی فشارهای پلیسی، فعالیت در درون کشور حضور داشتند و همه سویه داشتند و لایه های گوناگون اجتماعی بویژه بخشی از روشنفکران و جوانان را زیر نفوذ خود گرفته بودند، در حال حاضر بخش بزرگی از این نیروها دارای امکانات و پشتوانه ی مردمی محسوس در کشور هستند و بیشتر به دنبال روی از جریانات اصلاح طلب بسنده می کنند.

در صورت دگرگونی جدی در این گونه موضع گیری ها و روی آوری به فعالیت های گسترده و فداکارانه ی سازمانی و سیاسی و اجتماعی مستقل و همه سویه علیرغم شرایط دشوار در داخل کشور، می توان امیدوار بود که جنبش در راه، دمکراتیزه شود و با گسترش نفوذ این نیروها، پاره ای از خواست های انقلاب بهمن در راستای منافع طبقه ها و لایه های زحمت کش جامعه پیاده شوند. علت اساسی تاثیرگذاری کم و بیش ژرف نیروهای دمکرات در روند رویدادهای آغاز انقلاب، کوشش ها و فداکاری های خستگی ناپذیر و همه سویه و مستقل آنان، علیرغم اشتباه های خود، در دوران پیش از انقلاب بود. دامنه ی تاثیرگذاری نیروهای دمکرات در رویدادهای آینده ی ایران نیز وابسته به همین عامل ها خواهد بود.

گذشته از گرایش های سازشکارانه ای که بر محور جریان اصلاح طلبی و "دگرگونی از بالا" شکل گرفته اند، نشله هایی از سمت گیری های دمکراتیک و قاطع خردنمایی می کنند، چه در داخل و چه در خارج از کشور. بخشی از طیف های گوناگون اجتماعی با آموزش از شکست اصلاحات و ارزیابی کم و

بیش روشن از دلایل بن بست کنونی، به جای کوشش برای ایجاد دگرگونی از بالا، به سوی توده ها کشیده شده‌اند. نمونه های این سمت گیری ها را می‌توان در حرکت‌های نوین دانشجویی و جنبش زنان و کارگران ملاحظه کرد.

در این واکنش های اجتماعی می‌توان پاره ای عناصر تازه دید. نخست اینکه نشانه هایی از سازمان‌گرایی در حرکت‌های مردمی آشکار می‌شود. دوم اینکه سازمانها و نهادهای موجود یا به سوی استقلال بیشتر و جدایی از دستگاه زمامداری می‌روند و یا سازمان‌های نوینی هستند که از آغاز کار، پیوندی با بالا ندارند. سوم تندتر و پرخاشجوتر شدن واکنش‌های اجتماعی در پیکر گروه ها و دسته ها و سازمناهای اجتماعی است.

در کنار این گرایش های توده ای، پاره ای از واکنش های تند اجتماعی که در جامعه ی جنبش های منطقه ای و گله تا موز جدایی طلبی جلوه می‌کنند نیز، مشاهده می‌شود. گذشته از نوع باورها و اندیشه ها و عملکردها و بازتاب های آنان، می‌توان گفت که نگرش ی پایه ای پیدایش این ناآرامی ها بیشتر دشواری های اقتصادی مانند بیکاری، نداری، محرومیت و شکاف ژرف طبقاتی است.

به گونه فشرده می‌توان گفت با وجود گرایش های سازشکارانه در بخش بزرگی از بورژوازی سنتی و لیبرال و پادشاهی ایران، که به ویژه ریشه های اقتصادی دارند و پیشتر به پاره ای از آنها پرداخته شد، نمونه های روشن و غیر قابل انکاری از اوج گرفتن امواج واکنش های سیاسی و اجتماعی سازمان یافته و سازمان نیافته چه در پهنه های سازنده مانند جنبش سندیکایی و دانشجویی و زنان و چه در بسترهای افراطی مانند ستیزه جویی های جدایی خواهانه، روز به روز در حال خونمایی است.

این ها نشانه هایی هستند از بن بست های دستگاه بوروکراتیک-نظامی ناکرا و دین سالار جمهوری اسلامی و پیدایی شکاف های ژرف در آن.

- 1982 p. 27
 اسکندری، ایرج - در تاریکی هزاره ها، تهران 1377، صفحه 468
 پیشین، صفحه 517
 پیشین، صفحات 515-518
 مالکوم، جان - تاریخ ایران، برگردان اسماعیل حیرت، تهران 1362، صفحه 24
 دیاکونوف، ایگور میخایلوویچ - تاریخ ماد، تهران 1379 صفحه 180
 Lanurner, Ulrich - Mullahs und Metallurgen, Germany, Die Zeit 2004 Nr. 8
 پورداود، ابراهیم - اوستا، تهران 1364، صفحه 85
 دیاکونوف، ایگور میخایلوویچ - تاریخ ماد، تهران 1379 صفحه 183
 پیشین، صفحات 103-106
 پیشین، صفحه 331
 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 23
 یاکوبوسکی، ا. یو. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 146
 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 41
 پیشین، صفحات 33-27
 دیاکونوف، ایگور میخایلوویچ - تاریخ ماد، تهران 1379 صفحه 182
 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 56
 پیشین، صفحه 121
 پیشین، صفحه 109
 Bengston, Prof. Dr. Hermann uws. - Griechen und Perser, Die Mittelmeerwelt im Altertum, Frankfurt 1982 pp. 26-28

سرچشمه ها

- 1 Setker, Andreas usw.- Welt- und Kulturgeschichte, Hamburg 2006, pp.125-126
 2 Helwig, Barbara usw.- Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan B 5, Berlin 2005, pp.190-195
 3 دیاکونوف، ایگور میخایلوویچ - تاریخ ماد، تهران 1379 صفحات 180-172
 4 خسروی، خسرو - جامعه شناسی روستای ایران، تهران 1376 صفحات 5-2
 5 اسکندری، ایرج به کوشش علی دهباشی - در تاریکی هزاره ها، تهران 1377، صفحه 170
 6 پیشین، صفحه 426
 7 پیشین، صفحه 467
 8 Bengston, Prof. Dr. Hermann uws. - Griechen und Perser, Die Mittelmeerwelt im Altertum, Frankfurt

- 28 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 110
- 29 پیشین، صفحه 79
- 30 طبری، احسان - جهان بینی ها و جذبش های اجتماعی در ایران، تهران 1358، صفحه 103
- 31 پیشین، صفحه 111
- 32 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحات 104-105
- 33 طبری، احسان - جهان بینی ها و جذبش های اجتماعی در ایران، تهران 1358، مقدمه
- 34 ناندمایف، م. آ - تاریخ سیاسی هخامنشیان، برگردان خبهاری، تهران 1381، صفحات 67-69
- 35 پطروشفسکی، ا.پ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، برگردان ک کشاورز، تهران 1357، صفحات 49-51
- 36 علمداری، کاظم - چرا ایران عقب ماند، تهران 1380، صفحه 305
- 37 آرمان، بهروز - در بستر تاریخ ایران، آلمان 2006، دوران سوم تمدن
- 38 طبری، احسان - جهان بینی ها و جذبش های اجتماعی در ایران، تهران 1358، صفحه 27
- 39 یاکوویوسکی، ا. یو. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 180
- 40 پیشین، صفحه 181
- 41 پطروشفسکی، ا.پ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، برگردان ک کشاورز، تهران 1357، صفحه 215
- 42 پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 130
- Hammelmann, Iris - Geschichte des Mittelalters, München 2006, pp.16-5 43
- پطروشفسکی، ا.پ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، برگردان ک کشاورز، تهران 1357، صفحات 876-877 44
- ورهرام، غلامرضا - تاریخ سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران 1369، صفحه 277 45
- مالکوم، جان - تاریخ ایران، برگردان اسماعیل حیرت، تهران 1362، صفحه 623 46
- ورهرام، غلامرضا - تاریخ سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران 1369، صفحات 90-91 47
- پیشین، صفحات 85-86 48
- راوندی، مرتضی - تاریخ اجتماعی ایران جا 10، تهران 1382، صفحات 457-458 49
- پطروشفسکی، ا.پ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، برگردان ک کشاورز، تهران 1357، صفحه 617 50
- پیگولوسیکا، ن. و همکاران - تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران 1352، صفحه 242 1-50
- آدمیت، فریدون و نطق، هما - افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دران قاجار، تهران 1356، صفحات 47-55 51
- پیشین، صفحات 87-98 52
- پطروشفسکی، ا.پ - اسلام در ایران، برگردان کشاورز، آلمان 1998، صفحات 67-84 53
- Thoraval, Yves - Lexikon der islamischen Kultur, Hamburg 2005, pp. 7-9 54
- مکی، حسین - تاریخ بیست ساله ایران جا 4، چهارم، تهران 1362، صفحات 282-287 55
- طبری، احسان - ایران در دو سده واپسین، تهران 1360، صفحات 56

- 216-219
- 1-65 عیسوی، چارلز - تاریخ اقتصادی ایران، برگردان ی. آ زف، تهران 1369، صفحات 594
- 57 مکی، حسین - تاریخ بیست ساله ایران جا پنجم، تهران 1362، صفحات 70-72
- 58 طبری، احسان - ایران در دو سده واپسین، تهران 1360، صفحات 238-240
- 59 کاتم، ریچارد و همکاران - مصدق نفت ناسیونالیسم ایرانی، برگردان ع.مهمدوی، تهران 1368، صفحات 37-43
- 60 کامبخش، عبدالصمد - نظری به جنبش کارگری در ایران، آلمان 1972، صفحه 17
- 61 آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحات 107-124
- 62 رمضانی، روح الله و همکاران - مصدق نفت ناسیونالیسم ایرانی، برگردان ع.مهمدوی، تهران 1368، صفحه 499
- 63 ایواوف، م.س - تاریخ نوین ایران، برگردان ه. تیرابی، سوئد 1356 صفحات 157-173
- 64 آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحات 382-398
- 65 میلانی، عباس - معملى هويا، تهران 1380، صفحه 261
- 66 آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحات 402-408
- 67 آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحه 385
- 68 میلانی، عباس - معملى هويا، تهران 1380، صفحه 261
- 69 آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحه 395
- اسلامی، تهران 1379 صفحه 395 70
- عیسوی، چارلز - تاریخ اقتصادی ایران، برگردان ی. آ زف، تهران 1369، صفحات 594-599 71
- کاتو زیل، همایون - اقتصاد سیاسی ایران، برگردان تقیسی و عزیزی، تهران 1368، صفحات 155-162 72
- آبراهامیان، یراووف - ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران 1379 صفحات 395-396 73
- Scholz, Ilse - Entwicklungsländer heute, Berlin 1989, p. 25 74
- ایواوف، م.س - تاریخ نوین ایران، برگردان ه. تیرابی، سوئد 1356 صفحات 249-256 75
- حزب توده ایران - برنامه آذر ماه، آلمان 1354، صفحات 12-13 76
- مومنی، باقر - از موج تا طوفان، آلمان 1998، صفحه 20 77
- نهضت ملی ایران - من مرغ طوفانم، بیرون از ایران، مقاله رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، صفحه 109 78
- رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، صفحات نخست حرف اول 79
- اولیانفسکی، ر - سرنوشت انقلاب ایران، خارج از کشور 1363، صفحه 10 80
- رفسنجانی، هاشمی - عبور از بحران، تهران 1378، صفحه 517 81
- Bollack, Jean usw. - Von der Unabhängigkeit bis zur Krise der Gegenwart, Frankfurt 1978T pp. 212-199 82
- طلخالی، صدق - خطرات آیت الله طخالی، تهران 1380، صفحات 45-46 82
- Gahlen, Bernhardt usw. - Volkswirtschaftslehre, Tübingen 1977, 35-39 83
- متروپولسکی، دک. و همکاران - زمینه تکامل اجتماعی، تهران 1356، صفحات 323-326 84

- 85 پولاک، کنت -معمای ایرانی، برگردان ع. قانعی، 2006
- 86 Arman, Behrooz - The Effects of Economic and Social Changes, Germany 2006
- 87 آمیت، فریدون -ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران 1355، صفحه 182
- 88 مهدوی، عبدالرضا هوشنگ -سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران 1381، صفحات 348-405
- 89 گاهنامه ی دنیا -مروری بر سیر تحولات اقتصادی ایران در دوران پس از انقلاب - آلمان بهار 1372، صفحات 51-50
- 90 ایوااف، م.س. -تاریخ نوین ایران، برگردان ه. تیرابی، سوئد 1356 صفحات 237-238
- 91 سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، مرکز آمار ایران -سالنامه های آماری کشور، تهران 1370 ص 73 و 1380 ص 96
- 92 آرمان، بهروز -داده ها و چشم اندازها، آلمان 2007 بانک آمار
- 93 ایوااف، م.س. -تاریخ نوین ایران، برگردان ه. تیرابی، سوئد 1356 صفحات 237
- 94 آرمان، بهروز -داده ها و چشم اندازها، آلمان 2007 بانک آمار
- 95 روزنامه کار و کارگر، تهران 1386، گرفته شده از خبرگزاری ایلتا
- 96 خلخال، صلیق -خلطرات آیت الله خلخال، تهران 1380، صفحات 68 و 145

از کارهای انتشار یافته ی بهروز آرمان

* در بستر تاریخ ایران

* داده ها و چشم اندازها

* بن بست هلی روبنایی در جامعه ی ایران

* سسه سئل

* راز چشم ها

* A look at the History of Iranian Civilization and the

Renovation Phases

* Iran: The Effects of Social and Economic Changes

برای آشنایی بیشتر پیرامون کارهای نویسنده

Internet : www.b-arman.com

E-Mail : info@b-arman.com